

بمناسبت صدین سالگرد حصول استقلال افغانستان

افغانستان

در استراتیژی هند و پاکستان

محمد ولی

تدوین دیجیتال: محمد قاسم آسمایی
بازپخش: انتشارات راه پرچم

افغانستان
در استراتژی هند و پاکستان

نویسنده: محمد ولی

شناسنامه کتاب

نام کتاب: افغانستان در استراتژی هند و پاکستان

نویسنده: محمد ولی

چاپ اول: ۱۳۹۵ هـ ش / ۲۰۱۶ م . انتشارات میوند (بام)

تدوین دیجیتال: محمد قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم ۲۰۱۹



افغانستان در استراتژی هند و پاکستان

۱۳۹۵ هـ.ش

نویسنده: محمد ولی

روی جلد نخستین چاپ کتاب

یادداشت نویسنده در مورد طرح تدوین دیجیتال کتاب:

امتنان از محترم قاسم آسمایی که لطف نموده کتاب را به شکل دیجیتال تدوین و نشرات پرچم که آنرا در دنیای بیکران اینترنت گذاشتند.

میخواهم تذکر دهم که از نشر کتاب سه سال میگذرد؛ با در نظر داشت سرعت دگرگونی های سیاسی، شاید برخی مطالب کتاب با حقایق امروز در تفاوت باشد. امید خوانندگان گرامی با در نظر داشت تغییرات در وضع منطقه و جهان بر آن خورده نگیرند.

با ابراز سپاس مجدد، محمد ولی.

در باره این اثر:

کتاب «افغانستان در ستراتیژی هند و پاکستان» از خامه پرننگ محمد ولی، تاریخ مختصر مناسبات افغانستان را با سرزمین هند وضاحت داده و ابعاد گوناگون بحران جاری در وطن به خون نشسته ما را حلاجی و نقش شیطانی، مخرب و فتنه انگیزانه دانه سرطانی منطقه (پاکستان و حامیان بین المللی) آنرا افشا ساخته است.

در اوراق کتاب بصورت مستند توضیح گردیده است که سیاست عملی دولت پاکستان بعد از ایجاد آن (۱۹۴۷) در قبال وطن ما ادامه همان روشی است که در قرن ۱۹ دولت استعمارگر انگریز بر طبق آن عمل میکرد و آن عبارت از ویران کردن و سوختاندن افغانستان بوده است. این شیوه طی چهار دهه اخیر در وجود احزاب هفتگانه "جهادی" و سپس طالبان به حیث مجریان سیاست های جهانخواران از طریق پاکستان مورد تعمیل قرار گرفته است.

نویسنده در اخیر کتاب مستند به حقایق تاریخی و واقعیت های جهان معاصر نتیجه گیری با ارزشی نموده، مینویسد که «صلح و آرامش در افغانستان متضمن صلح و امنیت برای همسایه هایش بخصوص دولت بحران زده پاکستان است»، به ادامه آن میخوام این جمله را اضافه نمایم در غیر آن این آتش افروخته توسط پاکستان، آن کشور را نیز به خاکستر مبدل خواهد ساخت.

ضمن آروزی موفقیت های بیشتر برای نویسنده کتاب، علاوه مینمایم که خواندن این کتاب برای درک حوادث جاری در کشور از اهمیت بسزایی برخوردار است. محمد قاسم آسمایی

۱۲۶
۱۳۴
۱۳۵

۴- چه باید کرد
۵- سخن آخر
۶- فهرست مأخذ

راه‌پیشی

چهار

توضیح ضروری:

ارقامی که در بین [] گرفته شده است؛ منابع نقل قول را نشان میدهند که در اخیر کتاب فهرست گردیده است؛ طوری که رقم نخست شماره مأخذ کتاب و رقم متصل به آن صفحه کتاب را بیان مینماید.

مقدمه:

افغانستان در تطورات تاریخی بحیث سرزمین ارتباط دهنده فرهنگی، روابط تجارتی، «گذرگاه کشور گشایان».. اخیراً مقطع و گره گاه تقابل قدرت های بزرگ و در سطح منطقه ماده رقابت یک کشور نو به قدرت رسیده (پاکستان) و حریف پر قدرت نظامی، اقتصادی و دارای ابعاد وسیع روابط بین المللی آن (هندوستان) قرار گرفته است.

روابط هند و افغانستان که از زمان آزادی هند همیشه در بستر آرام و عاری از اغراض و خصومت سیر کرده است در نظام بین الملل گذشته با تعقیب سیاست صلح جویانه بخصوص در جنبش عدم انسلاک بذل مساعی مشترک بین المللی داشته و در همکاری متقابل در تشنید مناسبات نیک و دوستانه گام برداشته اند. اما مناسبات افغانستان و پاکستان از بدو به میان آمدن آن دولت بحیث دو همسایه هم کیش، مسیر سالم را نه پیموده مشکل خط دیورند و سرزمین های جدا شده از پیکر افغانستان عامل اولین این روابط متشنج بوده، بعدها پاکستان با دسترسی به ابزار «مخرب مؤثر» توانست در پیشبرد پالیسی هایش نسبت به افغانستان بحیث یک خصم آشتی ناپذیر به تخریب این کشور پردازد و نه تنها زیربناهای مادی و تخنیکی آنرا به آتش نیستی بسوزد بلکه در صدد برباد دهی فرهنگ و تمدن پر از قدامت تاریخی آن نیز اقدام نماید. خصومت این همسایه کین توز بحق مردم افغانستان بحدی خصمانه بود که نبش قبور و برآوری استخوان های نسل های گذشته اش را هم مشمول بیرحمی ها قرار داده نام آنرا مبارزه با الحاد و خطرات ناشی از ابر قدرت شوروی علیه خودش قلمداد نماید.

فعالیت ویران سازی این کشور پا به پای انکشاف اوضاع اشکال جدید با بهانه های جدید را بخود گرفت. بنیادگرایی را به آن حد تقویت کرد که امروز نمی تواند ملت خود را از شر آن رهائی بخشد. با حمایت ابر قدرت

بزرگ جهان (امریکا و متحدین غربی اش) تروریسم را بقدری رونق داد و صادر کرد که هیچ قاره ای و هیچ کشوری از شر آن در امان نمی باشد و حادثه تروریستی نیست که یک پاکستانی در آن نقش نداشته باشد.

سوالاتی مطرح میشود که چگونه گذشته تاریخ هند و افغانستان راه اختلاط فرهنگی و روابط دور از خصومت را پیموده است؟ چرا دولت پاکستان بر فراز خاک های جدا شده از هند و افغانستان بر بنیاد یک استراتژی طویل المدت استعماری به میان آمده با مغز مملو از دشمنی و قلبی پر از کینه و بغض نسبت به افغانستان اندیشیده و به ویرانی آن دست یافته است؟

آیا معضله پشتون ها و بلوچ های آنطرف خط استعماری دیورند بحیث ماده اصلی اختلافات به این می ارزید که افغان ها دچار چنین ویرانی، خانه بدوشی، تحمل کشت و خون و بربادی زندگی مادی و معنوی شان گردند و روی این معضله سرحدی جنگ و ویرانگری نیابتی از جانب غرب و پاکستان پیش برده شود؟

نقش حامیان پاکستان بخصوص امریکا در برباد دهی افغانستان بخاطر ضربه بر رقیب جهانی اش در حمایت از پاکستان چگونه شکل داده شده است؟

کوشش گردیده تا بطور فشرده در روشنی اسناد و مدارک منتشره داخلی و خارجی حد اقل جواب به این سوالات ارایه گردد. این رساله کوچک که مورد مطالعه علاقمندان قرار داده می شود بداخل چهار فصل در بر گیرنده مناسبات هند و افغانستان، افغانستان و پاکستان، مشکل خط دیورند در مناسبات دو کشور و نقش منطقوی امریکا در شکل دهی روابط میان دولت های شامل این منطقه بررسی گردیده و تحت عنوان «چه باید کرد؟» راه ها و طرق بیرون رفت از مشکل بررسی شده است که امید است با وجود کمی و کاستی برخی از حقایق زمان ما را بازگو کرده بتواند.

و من الله توفیق محمد ولی

افغانستان

در استراتژی هند و پاکستان

فصل اول

هند و افغانستان

۱- گذشته تاریخی سرزمین هند

سرزمین پهناور هند که زمانی بنام نیم قاره هند مسمی بود در حدود ۵ تا ۶ هزار سال قبل یکی از مراکز تمدن مشرق زمین به حساب می رفت. پیش از ورود آریائی ها به این سرزمین «دراویدی ها» در آنجا می زیستند. در زمان «دراویدی ها» تقسیمات ملکی هند به شکل «دولت های شهری» بود به ترتیبی که شهرهای کوچک با دهکده های اطرافش حیثیت یک دولت را داشت. در رهبری این ساختار ریش سفیدان قرار داشتند و آن ها از طرف مردم انتخاب می شدند. این ساختار اداری در آن وقت نمودی از همزیستی دولت های کوچک بود که برآیند آن پیدایش یک «تمدن بزرگ و عالی» در زمان ماقبل تاریخ را می ساخت.

مناسبات هند در زمان «دراویدی ها» تنها در محدوده «دولت های شهری» خلاصه نمی شد بلکه آن ها با مردمان خارج از هند مناسبات و مراودات کالائی و داد و ستد داشتند، این مراودات عمدتاً از طریق بحر با مصر و بین النهرین صورت می گرفت. انواع ادویه، برنج، مرچ و ستون های چوبی غرض ساختمان تعمیرات، بهترین پارچه های نخی، ابریشمی و کتان،

ظروف چینی و سفالی به آنجا فرستاده می شد، همجواری هند با بحر مردمان آن سرزمین را در ساختن کشتی ها و امور دریانوردی مقام بلندی داده بود.

حدود ۵ تا ۶ هزار سال قبل از امروز آریایی ها برای دستیابی به مناطق جدید و دریافت معیشت از آسیای میانه و از طریق افغانستان با عبور از پامیر و کوههای کشمیر به سوی هندوستان روی آوردند. نواحی زیادی را از «دراویدی ها» تصاحب کردند و از «کندهارا» تا «اتراپردیش» را تصرف نمودند.

در زمان سلطنت کوشانی ها سرزمین پنجاب و کشمیر از بحیره عرب تا گنگا و ترکمنستان چین جزء افغانستان حالیه بوده، شهر پشاور پایتخت زمستانی امپراطور کنیشکا بود.

از همان زمانه های نخستین حرکت آریایی ها به هند، مشترکات زبانی و مذهبی بین ساکنان دو سرزمین به میان آمد. در قدیمترین کتاب آن زمان که به قرن ۱۴ قبل از میلاد منسوب است و به نام «ریگویدا» نامیده می شود، شاعران از دریاهاى افغانستان چون کابل، کرم، گومل و سوات به نام های کوبهه، کرومه، گومتی و سواستو یاد می کنند و گاهی اسمای بعضی طوایف افغانستان را در ضمن یک واقعه تاریخی موسوم به «محاربه ده پادشاه» از قبیل پکتها (پشتونها)، الیناها (مردمان شمال شرق نورستان)، پهلا تاسی (مربوط بدره بولان)، سواها (نزدیک اندلس) متذکر می شوند.

از کتاب های اوستای افغانستان و (وید) هند که کهن ترین یادگارهای علمی این دو ملت است معلوم می شود که به علاوه اشتراک خون و مشابهت زبان، شباهت مذهبی و رسوم بین این دو ملت موجود بود. [۱۶ : ۹ - ۱۰]

در سالهای قبل از میلاد مسیح، هندی ها بر بخشی از خاک های افغانستان مسلط شدند و (چندرا گوپتاموریا) امپراطور پر آوازه هند (بعد از سال ۳۱۲ ق.م) بر آن ساحات حکمرانی کرده است.

سیر و سفرهای میان هردو سرزمین که زمانی با فتوحات همراه بود، عامل انتقال و توسعه نوآوری های فرهنگی، مذهبی و تجارتي گردیده است. این سیر و سفرها و فتوحات صرفاً منحصر به افغانستان نه بوده؛ داشته های این سرزمین افسانوی پای جهانگشایان زیادی را به آنجا کشانیده و باعث غارت هستی آن گردیده است.

فهرست ذیل تاریخ لشکرکشی جهانگشایان را که به هند هجوم برده اند نشان میدهد.

۱. ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح داریوش امپراطور فارس بر هند حمله نمود.
۲. ۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح سکندر کبیر از یونان به هند لشکر کشید.
۳. محمود غزنوی از سال ۱۰۰۱ تا ۱۰۲۷ میلادی پانزده مرتبه به هند حمله کرد.
۴. محمد غوری بین سال های ۱۱۷۵ م تا ۱۲۰۶ م شش مرتبه بر هند حمله کرده دهلی را تصرف نمود.
۵. تیمور لنگ در سال ۱۳۹۸ م بر هند هجوم برده دهلی را فتح نمود.
۶. بابر در سال ۱۵۲۶ م شهر دهلی را پایتخت امپراطوری اش قرار داد.
۷. نادرشاه افشار در سال ۱۷۳۹ م موفق به فتح دهلی شد.
۸. احمد شاه ابدالی در سال ۱۷۵۶ م دهلی را فتح و هفت بار بر هند لشکرکشی کرد.
۹. پرتگالی ها در اواخر قرن ۱۵ م از طریق بحر به سوی هند راهگشائی کردند.
۱۰. دولت انگلیس از آغاز قرن ۱۷ م به سرزمین هند راه پیدا کرده؛ دولت بزرگ استعماری را تا سال ۱۹۴۷ م بنا نهاد.

دیده می شود که این سرزمین رویایی برای فاتحان و جهانگشایان به مثابه

مرغ طلائی بوده و از اروپا و آسیا به سوی آن شتافته و هست و بودش را به غارت برده اند. در تاریخ جهانگشایی کمتر کشوری بوده که چون نیم قاره هند پامال سودجویان و غارتگران گردیده باشد.

هم سرحدی هند و سرزمین های که شامل افغانستان بود باعث اثر گذاری های طولانی و تاریخی در حیات اجتماعی و فرهنگی همدیگر شده است. مؤرخین هندی از اثر گذاری دولت کوشانی بر تهذیب و تمدن هندوستان نام برده اند و در عین زمان نفوذ بودیسم در عصر کوشانی ها عامل ترویج خط هندی به افغانستان شده و با گرویدن امپراطور کنیشکا به دیانت بودایی، این دین بحیث محرکه معنوی و عقیدتی، او را سوی تأسیس معابد زیبا و صنعت بت تراشی استقامت میداد.

روابط میان هند و افغانستان سابقه به درازای (۱۴۰۰) سال قبل از میلاد را میرساند. در آن دوره مردمان هردو سرزمین عقاید نزدیک به هم داشتند. بعدها که خانواده چندرا گوپتا امپراطوری بزرگی را تشکیل داد، پهنای آن امپراطوری قسمت وسیعی از افغانستان امروز را احتوا میکرد.

قبل از اسلام، بودیسم مذهب مشترک مردمان هند و افغانستان بود. آثار تاریخی زیادی از بودیسم در افغانستان باقی مانده است؛ مثل بت های بامیان، آثار برآمده از حفاریات مندیکگ، تپه مرانجان کابل، هده جلال آباد، مس عینک و دیگر جاها که مؤید اشتراک دو تمدن می باشد.

نهر درشن (حالا نهر درسن) در کارته سه کابل نامی است از همان وقت، شاخ برمتی (شاخ برنتی) قله کوه بلند واقع در چهار آسیاب کابل، محل عبادت مرتاضان هندو بود که آثار آن تاکنون در آنجا باقیمانده است.

بت خاک در شرق کابل که محمود غزنوی بت های هندوها را در آنجا آسیاب کرد از همان زمانه ها حکایت می نماید.

اولین درمسال اهل هنود که بیش از هزار سال قبل ساخته شده بود تا هنوز در جوی شیر شهر کابل در پای کوه آسمایی عبادتگاه هندوهای افغانستان

بوده است.

در چشمه های سلطان پور ولسوالی سرخورد ننگرهار همه ساله ویساک گرونانک از جانب سکهها برگذار میگردد.

سلطان محمود غزنوی دیانت اسلام را به هندوستان برد و سلاطین غزنوی لاهور را پایتخت امپراطوری شان قرار دادند. محمود غزنوی که در غزنی دربار با عظمت علمی و فرهنگی تأسیس کرده بود، زبان و ادبیات فارسی را در سرزمین هندوستان رسمیت بخشید. این زبان مدت هشت صد سال بحیث زبان رسمی دربارهای دهلی دوام نمود. مشترکات ادبی و فرهنگی افغانستان و هند دوره بی نظیر انکشاف و ترقی را می پیمود. شعرای چون حضرت میرزا عبدالقادر بیدل، واقف لاهوری، غنی کشمیری، خسرو دهلوی و دیگران آثاری در زبان فارسی آفریده اند که امروز از افتخار مشترک هردو سرزمین می باشد.

خواجه معین الدین چشتی از چشت هرات، علی بن عثمان جلابی غزنوی مشهور به داتا گنج بخش که هم اکنون بارگاه آن زیارتگاه عام و خاص در لاهور است؛ مربوط به افغانستان بوده اند، آواز خوانان و هنرمندان مشهور هند چون محمد رفیع سرزمین آبائی شان را افغانستان میدانند.

شعرای زیادی در افغانستان به سبک هندی صاحب آثار منظوم هستند؛ میر هوتک افغان شاعر قرن سیزده افغانستان دیوان بزرگی به سبک هندی دارد که به پیروی از اشعار حضرت مرزا عبدالقادر دهلوی سروده شده است. شعرای دیگری در عصر تیمورشاه درانی به همین سبک شعر سروده اند چون لعل محمد عاجز، مرزا علی عسکر وصفی، مرزا قلندر و مولوی جایز.

پیروان طریقت و عرفان اسلامی بخصوص توحید وجودی در هند و افغانستان بزرگان نامداری بوده اند. شاه صاحب کابلی از بزرگان عصر بیدل بود که در شکل گیری اندیشه های عرفانی بیدل بر وی مؤثر بوده است.

شاعران هند در وصف لعل بدخشان سروده ها دارند، کشمیر هند به حیث سمبول زیبایی طبیعت نزد شعرای افغان مقام خاص داشته است. در ضرب المثل های عامیانه وطن، کشمیر نمونه ای از زیبایی است؛ وقتی راجع به وطن دوستی حرفی به میان می آید پشتون ها می گویند (هر چاته خپل وطن کشمیر دی) یعنی کشمیر زیبا است اما وطن هرکس برایش مثل کشمیر زیباست.

تعریف زیبارویان گندم گون و سبزه ای هند در اشعار گویندگان فارسی بسیار است.

یک سبزه بی نمک نبود در تمام هند

گویا که هند را به نمک آب داده اند

مشترکات هنری بخصوص در بخش موسیقی میان دو کشور نمود دیگریست از شناسائی و مناسبات طرفین. استاد محمد حسین سرآهنگ یکی از استادان موسیقی کلاسیک مکتب پتیاله هند بود. او به حدی نزد کلاسیک خوانان هند منزلت داشت که القاب چون «سرتاج موسیقی»، «کوه بلند موسیقی»، «بابای موسیقی» و «شیر موسیقی» را بوی اهدا کرده بودند.

۲- هند و افغانستان معاصر

رفت و آمد و شناسائی افغان ها و هندی ها گرچه تا تاریخ قبل از میلاد می رسد ولی طی نه صد سال اخیر از زمانی که سلطان محمود غزنوی به فتح هند پرداخت الی قرن هجدهم یعنی ختم امپراطوری تیمورشاه درانی شناسائی و داد و ستد طرفین به اثر فتوحات شاهان افغانی گسترده تر گردید. در جریان لشکرکشی ها و فتوحات بعد از سلطان محمود غزنوی، جلال الدین ملقب به فیروز شاه از ۱۲۹۰ تا ۱۳۱۶ م پادشاهی هند را بعهده داشت، بعد لودی ها مدت ۷۵ سال بر این سرزمین حکمرانی نمودند. بعد مدت کوتاهی پادشاهی هندوستان مجدداً به افغان ها تعلق گرفته سوری ها در آنجا حکومت میکردند.

بعد از قتل نادرشاه افشار احمد شاه ابدالی در سال ۱۷۴۷ اساس دولت افغانستان معاصر را گذاشت و تا سال ۱۷۶۷ میلادی هفت بار به هندوستان لشکرکشی نمود. لشکرکشی ها و جریان سلطنت افغانه در هند توأم با امتزاج کلتور، دستاورد علمی، ادبی و تخنیکی همان زمان بوده است، از این جهت مردمان هردو کشور اعم از هندو و مسلمان همدیگر را بخوبی می شناسند.

با رسیدن پای اروپائی ها بخصوص امپراطوری بریتانیا در هند برخی دستاوردهای علمی و تخنیکی نیز به این سرزمین وارد شد. هدف لشکرکشی های انگلیس به افغانستان تبدیل این کشور بیک خط دفاعی در برابر رقبای اروپائی اش بود. روی این ملحوظ توجه بریتانیا نه به عمران افغانستان بلکه به حفظ وضع موجود آن بود تا سرزمین های واقع در کنار آمو و سند بحيث مناطق دست ناخورده و صعب العبور در مقابل دیگران باقی ماند و امپراطوری انگلیس در هند از گزند رقبا در امان باشد.

در زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن خان که اولین هسته های سرمایه داری و تجارتی اساس گذاری می شد کارشناسان هندی همراه با انجیران و تخنیکران برتانوی در پیشبرد کار ماشین خانه کابل مصروف بودند. درین ماشین خانه به تعداد چهارهزار کارگر در شعبات مختلف تولیدی مصروفیت داشتند.

در زمان سلطنت امیر حبیب الله به تعداد ۷۵ نفر کارگر افغانی به بمبئی اعزام شدند تا امور تخنیکی موتر را فراگیرند. فابریکه تولید برق آبی جبل السراج زیر نظر یک انجیر هندی برای اولین بار کابل را برق داد، اولین شفاخانه نظامی در عهد همین پادشاه توسط داکتران هندوستانی فعال گردید و مریضان توسط داکتران هندی معالجه می شدند. دیوان نرنجداس عضو مجلس شورای دولتی امیر حبیب الله بود که شخص امیر آنرا ریاست می کرد. این هندوستانی افغان در ترتیب بودجه و امور مالی کشور همکاری میکرد. بی بی رادوجان دختر نرنجداس که در جوانی در گذشته بود، برای کابلی ها باعث تأثر زیاد شده، سروده محلی (بی بی رادوجان، دختر دیوان

— لاله را قسم دادم که رادو را نه سوزان) در رثای همین دختر سروده شده که تا کنون هم سروده می شود.

بنابر استقرار نسبی اوضاع در عهد سراج الملت والدين امير حبيب الله خان تجارت رونق خوبی یافت. انکشاف مناسبات هند برتانوی و افغانستان در عرصه تجارت باعث شد تا در سال های ۱۹۱۶ حجم صادرات افغانستان به هند بر (۱۱۴۴۰۰۰) پوند سترلنگ و واردات از هند به (۱۱۵۰۰۰) پوند سترلنگ برسد.

تجارت، صنعت نو ظهور، جنبش مشروطیت، احساسات آزادیخواهی میان افغان ها و هندی ها، آغاز فعالیت حکومت موقت هند در کابل، تأسیس لیسه حبیبیه، و تدریس توسط معلمین هندی و امور طباعتی در حقیقت رشته های بهم پیوند داشته ای بود که می توانست فضای صمیمی و حس اعتماد متقابل میان افغان ها و هندوستانی ها را گرمتر سازد.

۳- هند در دوران استعمار

هند چشم طمع جمیع جهانگشایان آسیائی و اروپائی را بخود معطوف میداشت. زمانیکه انگلستان به تسخیر هند موفق شد رقیبان اروپایی و آسیائی انگلیس چون ناپلیون، امپراطور آلمان، امپراطوری ترکیه عثمانی و امپراطوری روسیه تزاری همه در پی ضربه زدن بر امپراطوری بریتانیا در هند بودند و افغانستان یگانه معبر خشکه بصوب هند بود که باید عبور می شد، ازین سبب جبراً در بازی های بین المللی کشانیده شد و موقعیت جیواستراتژیک آن بالا گرفت.

در عصر پادشاهی اورنگزیب مغل (۱۶۵۶م) برتانیه به سرزمین هند پا گذاشت با مرگ اورنگزیب امپراطوری اش از بین رفت و هر قدرتمندی در منطقه اش پادشاهی مستقلی را تأسیس کرد. انگلیس ها با بهانه های مختلف به تفرقه افگنی میان قدرت های محلی آغاز کردند.

از طرف دیگر سرزمین پهناور هند از لحاظ ترکیب قومی، ملی و قبیله‌ای

نا همگون و کثیر العده بود که در آنجا «چند صد ملیت و قبیله مختلف زندگی می کنند». [۲۸: ۱۵۸] و انگلیس ها با استفاده از آن وضع توانستند (۲۰۰) سال این کشور را بحیث مستعمره نگهدارند.

از آغاز قرن هفده، کمپنی هند شرقی توانست از امپراطوری مغل اجازه فعالیت در هند را بدست آورد «چند سال بعد قطعه زمینی خرید و شهر مدراس را بنا نهاد. در سال ۱۶۶۲ جزیره بمبئی از سوی پرتگال بعنوان جهیز به چارلز دوم پادشاه انگلستان ارمغان گردید. در سال ۱۶۹۰ شهر کلکته را بنیاد گذاشتند و به این ترتیب تا پایان قرن هفدهم انگلیس ها توانستند برای خود پایگاه های در نواحی مختلف هند فراهم سازند و جای پای استواری در سواحل هند بدست آورند. ازین نواحی بود که آرام آرام بداخل هند نفوذ کردند و گسترش یافتند» [۳۰: ۱۴]. هشت هزار انگلیس از سرزمین بسیار دور آمده بر ۳۵۰ ملیون هندی فرمانروایی میکردند» [۳۰: ۱۵]

انگلیسها پس از تأمین سلطه شان بر هند بسوی افغانستان رخ کردند تا از ناحیه همسایه غربی شان احساس خطر نه نمایند.

سیاستگذاران و استراتژیستهای برتانوی با در نظر گرفتن موقعیت خاص جغرافیائی افغانستان این کشور را بحیث حائل میان امپراطوری هند و کشورهای رقیب در آوردند. آنها با کار وسیع برای دست نشاندهی امراء، خرید محافل و خانواده های متنفذ اعم از روحانی، قبیلوی و محلی شاخ و پنجه شانرا از آمو تا به سند فرو بردند و از احساسات پاک دینی و عقاید سجه این مردمان در مقابله با رقبای جهانی شان استفاده کردند و میان آنها طوری هسته گذاری نمودند که تا کنون نقش ایشان در میان قبایل محسوس می باشد. آنها امیران دست نشانده را با دادن معاشات مستمری و آزادی در امور داخلی به محور قدرت تبدیل نمودند و در دوروبر شان درباریان پرورده شده در هند (چون خانواده مصاحب دربار امیر حبیب الله خان در رأس محمدنادر) نظامی های مطیع به انگلستان و روحانیون مرتبط به استخبارات خویش را یکجا با برخی خوانین و

رؤسای قبایل صاحب امتیازات ساختند و بحیث قشر حاکم بر سرنوشت مردم، تقویت، هدایت و حمایت کردند.

بعدها اوباش ها و راهزنان را غرض برهم زدن اوضاع به تحریک واداشتند. ازین جهت هسته های ضد انگلیس، روندهای آزادی خواهی و اصلاح طلبی روشنفکران در بطن همین بستر گسترده شده استعمار عرض وجود کرده به مبارزه طولانی تا رسیدن بقدرت ادامه دادند. اما با تأسف که بعدها توسط عمال انگلیس به شکست مواجه شدند و همه پلان های اصلاح طلبانه شان متوقف گردید.

مبارزات آزادیخواهی افغان ها از همان اول ورود برتانوی ها به افغانستان آغاز گردیده بود و به شکل قیام های محلی تحت قیادت رهبران ملی شکل میگرفت. با به قدرت رسیدن اعلیحضرت امان الله خان غازی مبارزه آزادیخواهی شکل اعلان جنگ استقلال تحت رهبری دولت را بخود گرفت و طی سومین جنگ افغان و انگلیس سال ۱۹۱۹ م استقلال افغانستان حصول گردید. موفقیت اعلیحضرت امان الله خان در استرداد استقلال کشور شخص شاه را به حیث یک مبارز قهرمان ضد استعمار مورد توجه استقلال طلبان هند قرار داد. لودویک آدمک مورخ امریکائی تاثیر استقلال افغانستان بر هند را از زبان همفریز چنین می نویسد:

«همفریز از کابل اطلاع داد که در سال های اول استقلال و سلطنت امیر امان الله بیشتر توجه مردم در به کار برد اصطلاح کلمه آزادی و استقلال میذول و معطوف شده بود و این کلمه آنقدر تعمیم یافته بود که از شاه تا گدا تا کوچیان که با کاروان های شتر لبنانده و جنبانده راه می پیموندند و از بازار های هند می گذشتند کلمه آزادی را زمزمه میکردند و در هر نفسی از آزادی و استقلال افغانستان حرف های میزدند» [۲: ۱۱۱]

مبارزین هندی در زمان امیر حبیب الله در کابل حضور داشتند؛ اشخاص چون محمد علی، متاسنگ، غلام حسین، محمد شفیق صادق، مولانا عبیدالله سندی، رجال برجسته سیاسی بودند که در کابل مبارزه استقلال طلبی را

پیش می بردند، معلمین هندی چون داکتر عبدالغنی، مولوی محمد چراغ و مولوی محمد حسین در جنبش مشروطیت اول افغانستان اثرات معینی داشتند و برخی از آنها زندانی هم شدند.

یکی از اهداف جنبش مشروطه خواهی در افغانستان حصول استقلال کشور بود. آزادی از سلطه استعمار نقطه تفاهم مشترک میان مشروطه خواهان افغانی و استقلال طلبان هندی را تشکیل میداد. هندی های آزادیخواه در کابل به فعالیت سیاسی ضد استعماری آزادانه می پرداختند.

وقتی در سال ۱۹۱۴ هیئات آلمان و ترک غرض جلب حمایت امیر حبیب الله از آلمان در جنگ جهانی اول به کابل آمدند در ترکیب آنها استقلال طلبان هند چون راجه مهندرا پرتاب سنگ یک شهزاده هندی و مولوی برکت الله از مسلمانان هندی شامل بودند. این دونفر که بعدها مولوی عبیدالله سندی نیز به آنها ملحق شد حکومت مؤقت هند را در کابل تشکیل دادند که در رأس آن راجه مهندرا پرتاب سنگ قرار داشت. مقر این حکومت در شهر کابل بود و به تحریکات علیه انگلیس در هند می پرداخت. آنها در افغانستان از مصونیت کامل برخوردار بودند.

افغانستان بعد از استقلال برای هندوستانی های که نمی خواستند تحت اسارت برتانیه باشند (بخصوص مسلمانان هندی) حیثیت پناهگاه را داشت. اعلیحضرت امان الله خان طی یک سخنرانی هندوستان را دارالحرب اعلان کرد و از پذیرائی هندی ها در افغانستان اطمینان داد.

شاه امان الله برای بهبود نظم مهاجرین هندی یک نظامنامه هشت فقره ای را به تصویب رسانید که برای مهاجرین هندی امتیازاتی چون اعطای زمین، مواد خوراکی و غیره جا داده شده بود. هندی ها دسته دسته به افغانستان می آمدند.

احساسات مسلمانان هندی نسبت به امان الله خان به حدی بود که آنها در صدد اعلان خلافت امان الله خان بودند، از این سبب انگلیس ها برای برگرداندن این روحیه از افغانستان توجه به عربستان سعودی نموده، بن

سعود را بقدرت آوردند و با این سیاست توجه جهان اسلام را از افغانستان بدانصوب معطوف ساختند و در عین زمان خلافت اسلامی را از ترکیه به سعودی منتقل نمودند.

طبق اعلان امان الله خان هندوستانی ها می توانستند آزادانه به افغانستان رفت و آمد کنند و برای آنهای که بحیث مهاجر به افغانستان می آمدند سهولت های را در نظر گرفته بود مانند تساوی حقوق مهاجرین با افغان ها، دادن شش جریب زمین برای مجردین و هشت جریب برای خانواده ها و مقرری جیره برای اطفال و دختران مجرد، برای کلان سال ها فی نفر ۵ سیر آرد و برای اطفال سه سیر آرد، تا زمان جمع آوری حاصلات زمین، خریداری وسایل زراعتی و تخمانه (برای کسانی که زمین داده می شد) قرضه اعطا شده و محصول قسط و فروش برای ۵ سال لغو قرارداد شده، مهاجرین از خدمت عسکری معاف بودند. حکومت دریافت شغل و کار برای مهاجرین تحصیل یافته را وعده داده و اقامت یک تا دو ماه این مهاجرین را در ارگ جبل السراج در نظر گرفته بود.

آزادخواهان هندی در کابل با مراجع دیپلماتیک اتحاد شوروی مقیم کابل در رابطه بودند و این روابط به شکل مخفی تأمین میگردید. چنانچه در گزارش سفارت شوروی از کابل به ماسکو (دسامبر ۱۹۲۱ تا یکم می ۱۹۲۲) ذکر گردیده بود: «چنین برمی آید که روزهای تیره و سیاه» هنگامیکه هندی ها و پتان ها را زیر سایه تهدید زندان (که در افغانستان تقریباً برابر با رفتن پای چوبه دار است) از گرفتن هر نوع تماس با ما برحذر میدارند، فرا می رسد. از همین رو ما با بسیاری از هندی های برجسته تنها از طریق میانجی ها ارتباط میگیریم؛ کسی از هندی ها با پتان ها به سفارت نمی آیند. من روابط شخصی مستقیم با هیچ کسی از آن ها ندارم. همه کارها از طریق کارکنانی که دیر هنگام شب به بیرون برای دیدارهای پنهانی در جاهای از پیش قرار گذاشته میروند، پیش برده می شود». [۲۷۹: ۲۹]

این حالت بنابر ورود هیئت برتانوی به کابل غرض امضای معاهده ۲۷

نوامبر سال ۱۹۲۱ بر هندی ها و کارکنان سفارت شوروی موقتاً وضع شده بود.

هندی ها در کابل تا زمان پادشاهی محمد نادر به فعالیت سیاسی شان ادامه میدادند، اما بنابر حمایت انگلیس ها از نادرخان همه مجبور به ترک افغانستان شدند. برخی به شوروی، عده ای به ترکیه و کسانی هم به جرمنی رفتند و تا استقلال هند به مهاجرت به سر می بردند. آخرین فردی که مجبور به ترک افغانستان شد مولانا عبیدالله سندی یکی از رجال نامدار جنبش رهایی بخش ملی هند بود، او در کابل سمت وزارت دفاع حکومت موقت هند را داشت و در سال ۱۹۲۲ مجبور به ترک کابل به جانب شوروی و بعداً تا بازگشت به هندوستان در ترکیه مقیم شد.

مبارزه آزادیخواهی هندوستان تحت رهبری مهاتما گاندی رهبر سیاسی و معنوی آن کشور با یک نبرد طولانی (عدم تشدد) و عدم همکاری با استعمار موقعیت خاصی برای هند در صحنه جهانی باز کرد.

ختم جنگ جهانی دوم که پیامد آن تقسیم جهان بدو قدرت امریکا و اتحاد شوروی بود، به اثر رقابت دو سیستم جهانی به ساحه نفوذ آن ها تقسیم گردیده امریکا به احیای مجدد اروپای بعد از جنگ بیشترین توجه مبذول داشت و شوروی بدفاع از جنبش های آزادی بخش ملی و ضد استعماری در مشرق زمین و سایر نقاط استعمار زده جهان بذل مساعی میکرد.

گاندی و نهرو با شکست فاشیسم هتلری مبارزه آزادیخواهی هند را با مبارزه علیه ملیتاریسم جاپان پیوند زدند و بر شدت مبارزات صلح آمیز برای حصول استقلال هند افزودند.

در کنفرانس سانفرانسیسکو سال ۱۹۴۵ که ۵۱ کشور جهان در آن شرکت داشت و منشور ملل متحد را به تصویب رسانیدند، دولت استعماری برتانیه در موقف خوبی قرار نداشت. انگلستان هیأتی را زیر نام نمایندگان دولت هندوستان به آن کنفرانس انتخاب کرد تا نشان دهد که هند دارای استقلال

است. اما مهاتما گاندی صدا برآورده بار دیگر مسئله آزادی و استقلال کشورش را مطرح ساخت و خواهان استقلال کامل آن کشور از هرگونه کنترل بیگانگان شده و آزادی هند را گام اساسی در راه صلح بین المللی دانست.

مولوتوف وزیر خارجه اتحاد شوروی درین کنفرانس در سخنرانی اش اظهار داشت: «... ما در این کنفرانس یک نمایندگی هندی داریم اما میدانیم که هندوستان مستقل نیست، همه میدانیم که زمانی خواهد رسید که صدای کشور مستقل شنیده خواهد شد در این هنگام آواز رسای خانم ویشا لاکشمی پاندیت نیز برضد نمایندگان دست نشانده هندی برخاست و حباب های توخالی تبلیغات بریتانیا را پاره کرد.» [۳۰: ۱۸۸]

شرایط از لحاظ داخلی هند و اوضاع بین المللی برای آزادی هندوستان آماده بود. چرچیل صدر اعظم محافظه کار انگلستان در برابر این شرایط سرسختی نشان میداد اما با ختم جنگ عمومی دوم - در هفته آخر ماه می کابینه او پایان یافت و حزب کارگر برنده انتخابات شد. قبل از شروع انتخابات (لارد ویول) نائب السلطنه هند از لندن به هندوستان برگشته طی یک پیام رادیویی اعلان کرد. «دولت برتانیه آماده است به هند آزادی بدهد و دولتی که مورد پذیرش سراسر هند اعم از هندو و مسلمان باشد پدید آید.» [۳۰: ۱۸۹]

بریتانیا قبلاً میان کنگره و مسلم لیگ تخم نفاق پاشیده و حالا میدانست که چگونه ثمر آن را بگیرد، بریتانیا از کنگره حمایت نمیکرد ولی مسلم لیگ را همکاری می نمود. لارد موصوف اعلان کرد کابینه ای تشکیل داده شود که سهم هندو و مسلمان در آن مساوی باشد.

در سال ۱۹۴۵ کنفرانس سمله دائر شد و گاندی به جای خودش مولانا ابوالکلام آزاد را که رئیس حزب کنگره بود به آن کنفرانس فرستاد. مولانا با محمدعلی جناح کنار آمده ظروف تجزیه هند را مساعد ساخت.

دومین کنفرانس سمله در اول ماه می سال ۱۹۴۶ با شرکت مولانا ابوالکلام آزاد، پاندیت نهرو، خان عبدالغفار خان و سردار پاتل دائر شد و روز بعدتر گاندی نیز به کنفرانس پیوست، اما کار کنفرانس با سبوتاژ مواجه بود زیرا لیاقت علی خان و جناح آماده شرکت در دولت مؤقت هند نبودند. کشمکشها در کار کنفرانس شدت یافت، گاندی کنفرانس را ترک کرد و نمایندگان دولت برتانیه نیز سمله را ترک کرده اعلان نمودند چون هندیان و مسلمانان باهم کنار نمی آیند ناگزیریم خودمان پیشنهادی بدهیم که شامل نقاط نظر هردو دسته باشد و این پیشنهاد مشتمل بود بر تقسیم هند به سرزمین های هندو و مسلمان. بالاخره به تاریخ ۱۵ اگست سال ۱۹۴۷ هند پس از تقسیم بدو کشور هندو و مسلمان به استقلال نایل گردید.

۴- هند بعد از استقلال و مناسبات با افغانستان

روابط افغانستان با کشور هند پس از استرداد استقلال آن همیشه دوستانه بوده سیر عادی دیپلماتیک را پیموده است. سیر این روابط از روی موافقتنامه های که میان دولتین انعقاد یافته است نمایان می باشد.

در سال ۱۹۴۹ اولین موافقتنامه دیپلماتیک به منظور تبادل سفرها میان هند و افغانستان به امضاء رسید و سفرای دو کشور در کابل و دهلی به کار آغاز کردند.

در سال ۱۹۵۰ قرارداد دوستی میان دولت ها امضاء شد و در سال ۱۹۴۶ موافقت نامه فرهنگی میان دولت شاهی افغانستان و جمهوریت هند به امضاء رسید.

ختم جنگ جهانی دوم، از هم پاشی نظام مستعمراتی برتانیه در مشرق زمین بخصوص استقلال هند و اوجگیری ناسیونالیسم در کشورهای که قبلاً بحیث مستعمره قرار داشتند مؤجد روحیه جدیدی در نظام بین الملل بعد از جنگ گردیده طی دهه های ۵۰ و ۶۰ قرن گذشته مستعمرات به آرزوی دیرینه شان که حصول استقلال بود نایل آمدند. این ممالک در بحبوحه تشدید روابط بین الملل مبتنی بر جنگ سرد و بلوک بندی های

ناشی از آن تلاش ورزیدند تا در نظام بین الملل وقت جایگاه خاص مربوط بخودشان را داشته باشند تا با ایجاد و تحکیم روابط نیک بین هم بحیث قدرت سوم در جهان عرض اندام نمایند، برای این منظور شخصیت های چون جواهر لعل نهرو از هند، مارشال تیتو از یوگوسلاویا، جمال عبدالناصر از مصر و دکتور احمد سوکارنو از اندونزی یا در سال ۱۹۵۵ در کنفرانس باندونگ در کشور اندونزی حضور به هم رسانیدند و اساس یک جنبش جدید را زیر نام جنبش عدم انسلاک گذاشتند و روی پنج اصل تفاهم نمودند:

- ۱- متابعت از سیاست مستقل بر اساس همزیستی مسالمت آمیز و عدم تعهد.
- ۲- حمایت از جنبشهای آزادی بخش ملی.
- ۳- عدم وابستگی به هرگونه اتحادیه نظامی در قالب برخوردهای قدرت های بزرگ.
- ۴- عدم انعقاد هرگونه اتحاد دو طرفه با یک قدرت بزرگ.
- ۵- عدم قبول تأسیس پایگاه های نظامی متعلق به قدرت های بزرگ در خاک خود.

کیوبا به این جنبش پیوست و متعاقباً در کنفرانس بلگراد در سال ۱۹۶۱ افغانستان عضو این جنبش شد و سردار محمد داود صدراعظم وقت در کار آن شرکت ورزید. کنفرانس های در قاهره سال ۱۹۴۶، لوساکا سال ۱۹۷۰ و الجزیره سال ۱۹۷۳ دائر شد.

در جنبش ممالک مختلف با تمایلات متفاوت چون سوسیالیستی و ضد سوسیالیستی، طرفدار امریکا و جانبدار شوروی که شامل پیمان های نظامی نبودند شرکت ورزیدند. اهداف این جنبش اسباب نگرانی غرب دره رأس امریکا را فراهم نموده مورد خصومت آن قرار گرفت، به حدی که جان فوستر دالس وزیر خارجه وقت امریکا «جهان را بدولت های خوب و دولت های به دو دولت های بیطرف تقسیم میکرد، عمل دولت های بیطرف را بد اخلاقی میدانست».[۲۵: ۵۶۱]

امریکا در آن زمان با ناسیونالیسم، کمونیسم و هرچه و هرکه طرفدار کمونیسم بود و جنبش عدم انسلاک متعصبانه در مخالفت افتیده بود. ناسیونالیسم ناصر را در مصر، سیاست مستقل و غیر منسلک جواهر لعل نهرو را در هند، سیاست سمتگیری دموکراسی احمد سوکارنو در اندوزی را کمونیسم می گفت و به آن به نظر نیک نمی دید، سیاست بیطرفی و عدم انسلاک افغانستان نیز نزد امریکائی ها تعبیر کمونیستی داشت و سردار محمد داود صدراعظم آن وقت افغانستان را «شهزاده سرخ» می گفتند و از هیچ نوع توطئه علیه این ممالک دریغ نمی ورزیدند، در مصر اخوانی ها را در برابر ناصر حمایت و تقویت میکردند، در اندونزی کودتای خونینی را انجام داده باعث قتل سوکارنو و بیش از ۴۰۰ هزار اندونیزیائی گردیدند، علیه حکومت شاهی افغانستان به تحریک کودتا توسط عبدالملك عبدالرحیم زی وزیر مالیه نظامی پرداخته و ناکام شدند. روی همین تعصب کشور هند را که راه سرمایداری و بازار آزاد را توأم با یک دموکراسی در جهان پیش گرفته نمونه بود و موفقانه ادامه میداد متهم به کمونیسم میکردند و از پاکستان دارای حکومت های دیکتاتوری نظامی حمایت میکردند، در حالی که دو حزب کمونیست هند در طول موجودیت شان نه توانستند قدرت حکومتی و امور دولت را بدست آورند.

اتحاد شوروی از جنبش عدم انسلاک بحیث یک روند ضد استعماری حمایت می نمود.

جنبش عدم انسلاک وجه مشترک جدیدی را در روابط افغانستان و هندوستان بازگشایی کرد و سیاست هردو دولت را در عرصه بین المللی همسویی داد.

از سال ۱۳۵۲ که رژیم شاهی به اثر یک کودتای خانوادگی سلطنتی به

جمهوری مبدل شد و بعد دولت های با گرایش های چپ و سپس دولت های با گرایشهای راست مذهبی و افراطی در افغانستان به میان آمد با حفظ این همه تغییرات مناسبات هند و افغانستان دچار هیچگونه تشنج نگردید.

ختم رژیم طالبان و آغاز تحولات جدید با حضور داشت نظامی، اقتصادی و سیاسی ۵۰ کشور جهان در افغانستان باعث ایجاد فرصت های جدید در انکشاف روابط و مناسبات میان دو دولت شده برخی تشویشات ناشی از خطر بنیادگرایی و تروریسم نزد هند بروز کرد، ازین علت آن کشور بحیث یک دولت دوست تاریخی افغانستان در کار بازسازی به سهمگیری فعال آغاز کرد و با تعهد. دادن سه میلیارد دالر مقام دومین کشور کمک کننده افغانستان را دارا شد.

به تاریخ ۲۲ دسامبر سال ۲۰۰۲ یادداشت تفاهمی دولتین افغانستان و هندوستان در زمینه همکاری های متقابل میان انستیتوت خدمات خارجی وزارت امور خارجه هند و انستیتوت دیپلماسی وزارت خارجه افغانستان امضاء شده، یادداشت تفاهمی دیگری میان دو دولت در عرصه مطبوعات و هوانوردی به امضاء رسید.

به تاریخ ۶ مارچ سال ۲۰۰۳ موافقت نامه تجارتي میان جمهوری اسلامی افغانستان و جمهوری هند امضاء شد. بر اساس این موافقت نامه ۳۰ قلم کالای تجارتي افغانستان از محصول و عوارض گمرکی معاف گردیده. بر طبق توافقنامه تجارتي حوت سال ۱۳۸۱ در قسمت واردات برخی اقلام مانند چای و غیره تخفیف بعمل آمد.

در سال ۱۳۸۵ میان هند و افغانستان و دفتر انکشافی سازمان ملل متحد تفاهم نامه سه جانبه روی ارتقای ظرفیت ادارات افغانستان به امضاء رسید.

دولت هند متقبل آموزش محصلان افغانستان، تریننگ دیپلمات های افغانی، سپردن طیارات ترانسپورتي و بس های تاتا گردیده در بازسازی افغانستان سهم فعال گرفته است.

نصب تاسیسات طباعتي عصری آفیسیت همراه با تجهیزات DTP آن با نصب ترانسمتر SW یکصد کیلو وات سلایت TW از جمله کمک های دولت هند می باشد.

هند طی بیش از سی و پنج سال حالت جنگی افغانستان کوچکترین عمل را مرتکب نه شده است که بر تشدید حوادث جنگی اثر بگذارد، در حالی که در عرصه های اعمار مجدد سرکها، ارتقای ظرفیت کاری ادارات، امور دیپلماتیک، انجیری، اعطای بورس های تحصیلی اثر گذاری قابل قدری داشته از همه پروسه های صلح آمیز و تعمیری افغانستان حمایت کرده است.

سفرهای دوجانبه زعمای هر دو کشور تا امضای یک معاهده استراتژیک میان دولتین همه در تشنید روابط حسنه و مناسبات نیک هر دو جانب افزوده است.

افغانستان که از اثر محاط به خشکه بودن متحمل پروبلم ها و مشکلات زیاد ناشی از بدرفتاری های مراجع پاکستانی در عرصه تجارت و ترانسپورت اموال تجارتی شده است به اثر حسن نیت دولت هند و ایران مینی بر فعال سازی تأسیسات بندری چاه بهار از محتاجی و بدکرداری های پاکستان نجات یافته، تجارت دولتی و خصوصی افغان ها با سهولت های لازم از این بندر انجام خواهد یافت. این مسیر خط جدید اتصال به آسیای میانه و از آن طریق به اروپا شده آرمان نامقدس پاکستان مینی بر سلطه یکجانبه و ظالمانه بر تجارت افغانستان را ناکام خواهد ساخت.

فصل دوم

افغانستان و پاکستان

۱ - تشکیل دولت پاکستان (آبستن در بازی بزرگ و تولد در جنگ سرد)

دامنه های جنوب اورال شامل خان نشین های دشتهای آسیای میانه تا کناره های بحیره عرب مشتمل بر کشور پادشاهی افغانستان و ریگستان های میرنشین های سند شمالاً و جنوباً و کشور پادشاهی ایران تا ترکستان چینی به شمول کوهستان های گلگت و چترال از سال ۱۸۴۰ پهنه بازی سرویسهای استخباراتی امپراطوری های روس و انگلیس قرار گرفت که در تاریخ به "بازی بزرگ" مسمی می باشد.

صد سال قبل از اینکه بازی بزرگ آغاز گردد انگلستان از طریق اعزام جواسیس به ظاهر مسلمان شده کار را در امپراطوری ترکیه عثمانی آغاز کرده بود. این فعالیت از سال ۱۷۱۰ با اعزام یک جاسوس کار کشته و با تجربه در امور ممالک اسلامی به نام «همفر» شروع شد که هدف آن برداشتن امپراطوری ترکیه عثمانی از سر راه فتوحات انگلیس به سوی آسیا بود.

مقدمه بازی بزرگ را انگلیس ها با عقد معاهدات غیرقانونی بعضاً با اشخاص و گاهی با شاهان دست نشانده روی دست گرفتند. در سال ۱۸۳۹ گورنر جنرال برتانوی هند (لارڈ آکلند) معاهده ۱۴ فقره ای را با برخی میران سند چون میر نورمحمد و میر نصیر غرض استقرار ۵ هزار عسکر انگلیسی با مصرف و تأمین امنیت آنان از طرف میرهای سند به امضاء رسانید در حالی که یک سال قبل (۱۸۳۸) معاهده ای با شاه شجاع فراری از افغانستان امضاء کرده و در سال ۱۸۳۹ وی را بر تخت کابل جازند.

امضای معاهده با امیران سند راه انگلیس را بسوی پنجاب باز کرد و در سال ۱۸۴۹ آنجا را تصرف کرده، توفان فتوحات و لشکرکشی انگلیس بسوی مناطق پشتون نشین دور زد و تا سال ۱۸۹۳ که به تقسیم خاک افغان ها موفق شد با حیل و دسایس مختلف چون پادشاه گردشی های کابل و تحمیل معاهدات غیرقانونی به استراتژی پیشروی (فارورد پالیسی) طوری شکل داد تا بتواند سرحد نفوذش را الی کناره های جنوب آمو دریا امتداد دهد. برای این کار استخبارات انگلیس دو جاسوس ورزیده اش الکساندر برنس را به دربار امیر دوست محمد خان و والد پاتنجر را که مدتی ملا امام مسجد جامع هرات را انجام میداد به هرات فرستاد.

روسها در طول همین زمان فتوحات بسوی جنوب را آغاز کردند و تا سال ۱۸۵۸ که سه سال از امضای معاهده جمرود میان انگلیس ها و سردار غلام حیدر خان ولیعهد امیر دوست محمد خان میگذشت به فتح بخارا موفق گردیده در شمال دریای آمو توقف کردند.

انگلیس ها صحاری سند را طی کرده، کوهستان های افغانستان را بحیث سپر در برابر احتمالات هجوم روسها به هند قرار دادند.

گرچه روسها پیشروی بطرف جنوب را در ظاهر جلوگیری از نفوذ انگلیس در آسیای میانه و رسیدن به سرحدات آن امپراطوری وانمود میکردند؛ اما از وصیتنامه پطر کبیر زار روس برمی آید که روسیه تزاری مانند فرانسوی ها، هالندی ها، جرمن ها، پرتگالی ها و برتانوی ها پلان رسیدن به سرزمین هند را داشته اند. در یکی از مواد وصیت نامه پطر کبیر که در سال های ۱۷۲۵ - ۱۶۸۲ پادشاه روسیه بود نگاشته شده است: «کلید هندوستان هم سرزمین ترکستان است، تا می توانید باید به سوی بیابان های قرغزستان و خبوه و بخارا پیش بروید تا به مقصود نزدیکتر شوید». [۱۰]: ۲۵۶]

آنچه که درین بازی میان روسها و برتانوی ها از اهمیت بیشتر برخوردار بود یکی هم ارتفاعات پامیر مربوط به افغانستان می باشد و چترال بحیث

نقطه اتصال هند برتانوی، افغانستان و روسیه پیوسته بحیث یکی از نقاط پیشبرد این بازی قرار داشته است. این دو نقطه با حفظ سختی شرایط از لحاظ اقلیمی و مشکلات ناشی از وضعیت اراضی با کوهها و قله های شامخ و دره های عمیق بانیست تحت سلطه یکی از طرفین بازی قرار میداشت.

گلگت بلتستان نیز یکی از نقاط استراتژیک این بازی بود که طرفین ازین نقطه نفوذ شان را بسوی ترکستان چینی لغزانه می توانستند. قوت های انگلیس مقیم هندوستان در سال ۱۸۹۱ با لشکر یکهزار نفری سربازان و نیروهای استحکامی راهی (هنزه) شدند، میر هنزه با انگلیس ها توافق نداشت، او بیشتر چینی ها را رجمان میداد. میر هنزه با حرکت برتانوی ها به قوماندانی (دیورند) به آن ها اطلاع داد که با ورود به هنزه با مقاومت سه قوه چینی، روسی و هنزه ای مقابل خواهید شد، باید از تصرف این منطقه منصرف شوید.

انگلستان برای داشتن چترال مانند سایر نقاط به بازی توطئه آغاز کرد. در سال ۱۸۹۲ که امیر چترال وفات نمود استخبارات برتانیه بازی سه جانبه کابل، کلکته و وارثان تاج و تخت چترال را پیش گرفت. برادر امان الملک پادشاه متوفی چترال نزد امیر عبدالرحمن خان بود، او توسط امیر افغانستان تشویق به تاج و تخت چترالی شد؛ در حالی که پسر امان الملک قبلا به پادشاهی چترالی تعیین شده بود، فرزند دیگر امان الملک نزد انگلیسها بود. امیر عبدالرحمن توانست چترالی نزد خودش را به چترال بفرستد، او با یک توطئه برادر زاده اش را کشت اما در برابر برادرزاده فراری اش که نزد انگلیس بود تاب مقاومت نیاورد، پادشاهی چترال به این شخص که نظام نام داشت رسیده این دروازه ورودی روس ها به سوی هند مسدود گردید.

حالا در قرن (۲۱) با گذشت ۱۲۴ سال از آن مسابقه برای نقاط استراتژیک باز هم بازی جدیدی در حال آغاز شدن است. این بار بازیگران صحنه در عقب پرده که امریکا و متحدین آن می باشند قرار گرفته دست پروردگان

بیش از سه دهه قبل شانرا به نام های مجاهد، بعدها طالب و حالا داعش در همین گره گاه با فرزندان و خانواده های شان جا به جا ساخته اند تا با عبور از گردنه های پر برف و دره های عمیق بدخشان افغانی، تاجیکستان را زیر تهدید بگیرند و شیخ مخوف جنگ نیابتی را بر آسیای میانه منتقل ساخته، روسیه را درگیر مسائل آسیائی نموده، توجهش را از اوکراین به این مناطق معطوف دارند و در دراز مدت با متشنج ساختن اوضاع در آسیای میانه بر منابع انرژی آنجا مسلط گردند.

برگردیم بر فعالیت های استخباراتی دو امپراطوری در جنوب آمو.

قبل از آغاز بازی بزرگ، انگلستان به مقدمه چینی نطفه گذاری میان خط اول سیاست خود یعنی دریای آمو و خط دوم سیاست یعنی حضور نظامی در دامنه های کوههای سلیمان آغاز کرده بود در حالی که روسها در جریان این بازی الی رسیدن به سرحدات افغانستان اکتفا کرده، از آمو عبور نه نمودند. این عدم پیشروی روسها ناشی از آن بود که در وضعیت آرایش قوا در اروپا بعد از شکست ناپلیون در جنگهای واترلو سال ۱۸۱۴ تغییرات رخ داده بود و بر بنیاد تشکیل (کنسرت اروپا) نظم نوین وقت بر اصل (توازن قوا) استوار گشت. در تقسیم سرزمین های بعد از جنگ، روسیه لهستان را تصاحب نمود و از متصرفات آسیائی انگلیس یعنی هند و حرکت بسوی افغانستان دست بردار شده غرض امنیت امپراطوری اش به تصاحب آسیای میانه اکتفا ورزید.

تغییر وضع در اروپا و نظم نوین جهانی باعث نرمش های در سیاست دو قدرت بزرگ روس و انگلیس گردیده الی ختم قرن نزده و آغاز قرن ۲۰ به این بازی خاتمه داده شده بر اساس معاهده ۱۹۰۷ میان روسیه و انگلستان، انگلیس ها متعهد به عدم تهدید علیه روسیه شده و روسها متعهد به خارج دانستن افغانستان از دایره نفوذ شان گردیدند.

با آغاز جنگ جهانی اول (سال ۱۹۱۴) که روسها و انگلیس ها متحداً علیه جرمنی داخل جنگ شدند همه آثار و علایم بازی بزرگ از صحنه برداشته

شد. اما افغانستان در جریان این بازی بخشی از پیکرش را از دست داد به ترتیبی که دولت هند برتانوی از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۹۳ مدت ۵۵ سال را صرف جدا سازی سرزمین های شامل پلان استراتژیک مبنی بر حضور در جنوب دریای آمو نموده افغانستان را بحیث دولت حایل میان دو امپراطوری در آورد.

با جدائی قسمت های پشتون نشین قبایل افغانستان بر طبق معاهدات قبلی چنین آبنسته شده استعمار پس از ۱۰۹ سال در حالی که جهان تازه از جنگ جهانی دوم بیرون شده و جنگ سرد میان قدرت های بزرگ بحیث معین کننده نظم جهانی وقت آغاز یافته بود؛ در سال ۱۹۴۷ در بستر پیوند شده از تکه پاره های جدا شده از خاک های افغانستان و هندوستان با قابلیت دولت انگلیس تولد یافت که نامش را پاکستان نهادند و ایالات متحده امریکا عهده دار دایه گری آن شده تا حالا که از بلوغ گذشته به پخته سالی گام می نهد از وی دستگیری می کند.

سرزمینی که حالا بنام پاکستان یاد میگردد از لحاظ تاریخی گاهی جزء افغانستان و باری هم جزء شبه قاره هند بوده است. شاهان افغانی از سلطان محمود غزنوی تا تیمورشاه درانی بر این مناطق فرمانروایی کرده اند و در پخش اسلام میان مردمان این مناطق نقش بزرگی تاریخی داشته اند. دین اسلام در قرن هشتم از طریق افغانستان به مردمان این مناطق پخش گردیده است.

دولت انگلیس در سال ۱۹۴۰ تصمیم گرفته بود از هندوستان خارج گردد و هفت سال بعد در سال ۱۹۴۷ آن سرزمین را ترک نمود. وقتی انگلستان سرزمین تحت استعمار ۲۰۰ ساله اش را ترک میکرد هندوستان دارای ۶۰۰ ایالت خورد و بزرگ بود.

انگلیس که در تفرقه افگنی شهره آفاق بود در سرزمین هند روی یک استراتژی طولانی آتش اختلافات را میان هندو و مسلمان دامن میزد و با اجرای این پلان خطرناک تخم تفرقه را تا هدف نهائی یعنی تجزیه هند

آبیاری می‌کرد.

زمان اوج نهضت استقلال طلبی مردم نیم قاره هند، دو حزب نیرومند کنگرس و مسلم لیگ مصروف مبارزه آزادیخواهی بودند که اولی را مهاتما گاندی و دومی را محمد علی جناح رهبری می نمود.

بعد از پیروزی حزب کارگر در انتخابات سال ۱۹۴۷ انگلستان، حکومت جدید، قانونی را از پارلمان گذرانید که بر اساس آن بانیست هند به استقلال میرسید. (لرد مونت باتن) آخرین نایب السلطنه انگلیس در هند حین پاس شدن قانون اصرار داشت که «ایالات به یکی از دو کشور هند و پاکستان بپیوندند و الی دولت انگلیس استقلال آنها را نمی پذیرد و تاکید می شد که این پیوستن باید با توجه به موقعیت جغرافیایی و منافع و مصالح گروهی، قومی و مذهبی و مسایل ارتباطات و دفاعی صورت پذیرد در غیر این صورت از منابع تأمین سلاح مدرن محروم میگردند. [۲۲: ۳۷۶]

از قانون موصوف بر می آید دولت انگلیس اولاً برای دولتی که وجود ندارد نامگذاری کرده آنرا پاکستان نامیده است و ثانیاً پاکستان بر اساس تصویب پارلمان انگلیس پا به عرصه جهانی گذاشته است و توصیه های لارڈ مونت باتن در مورد برخی عناصر فاقد ارزش بوده است؛ زیرا در تشکیل این دولت موقعیت جغرافیای داخلی در نظر گرفته نه شده، بنگال شرقی (اکنون بنگلادیش) به فاصله ۱۶۰۰ کیلو متر دور تر، آن طرف هندوستان و پاکستان غربی مشتمل بر پنجاب، خیبر پشتونخوا، سند و بلوچستان در سمت غرب کشور هند شکل داده شده عمدتاً موقعیت جیواستراتژیک آن مطمح نظر بوده است. این کشور ۸۱۴ کیلومتر سرحد بحری داشته طول سرحدات آن با افغانستان به (۲۳۱۰ کیلومتر با هند ۲۰۲۸ کیلومتر، با ایران ۸۹۱ کیلومتر و با دولت چین ۵۲۳ کیلومتر می‌رسد. این موقعیت خاص استراتژیک در جریان جنگ سرد و هم اکنون به نفع دولت های انگلیس و امریکا دارای ارزش خاص بوده است و می باشد.

در زمان تشکیل پاکستان ۳،۶۵٪ جمعیت آن به زبان اردو و حدود ۵۵٪ آن به زبان بنگالی حرف میزدند. اما زبان اردو زبان رسمی مملکت اعلان گردید. ۵ نژاد در پاکستان زندگی میکرد که هر کدام منصوب به مناطق جغرافیایی مربوط بودند. بنگالی ها در بنگال، سندی ها در سند، پنجابی ها در پنجاب، بلوچ ها در بلوچستان و پشتون ها در صوبه سرحد (فعالاً خیبر پشتونخواه) بنگالی ها اکثریت نفوس آن کشور را می ساختند نفوس بنگلادیش در زمان جدائی از پاکستان به ۶۷،۶۳ میلیون نفر می رسید و از پاکستان به ۸۴،۶۰ میلیون نفر. از ترکیب نفوس و زبان و فاصله وقوع معلوم می شود که تشکیل پاکستان بر بنیاد کدام اصل حقوقی قبول شده نبوده، صرف پلان استعمار این کشور را زیر نام مذهب بحیث دولت جانشین به میان آورده است.

هتلر میگفت «اقلیت ۴۵ میلیون انگلیسی زبان بر ۶۰۰ میلیون ساکنان امپراطوری بریتانیا حکومت میکردند».[۲۰: ۵۴۰] این امپراطوری با عظمت از لحاظ وسعت و نفوس در سال ۱۹۱۹ یعنی سال استرداد استقلال افغانستان شروع به فرو ریزی نمود. اما استراتژیستهای کارکشته در وزارت مستعمرات آن هر منطقه ای را که بریتانیا ترک میکرد جای پای برای شان نگه میداشتند.

اهمیت جنوب آسیا که آن ها ۲۰۰ سال بر آن حکمرانی داشتند هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ استراتژی های بعدی یعنی مزاحمت در برابر اتحاد شوروی به ادامه بازی بزرگ نزد آن ها محفوظ بود و نمی خواستند نفوذی را که میان سران و روحانیون قبایل اعم از بلوچ، سندی، پشتون و پنجابی داشتند از دست بدهند. آنها با این نفوذ توانستند با ترک نیم قاره هند سرزمین طولانی را از نقطه اتصال پامیر، قراقرم و هندوکش بصوب جنوب الی بحیره عرب بحیث جای پای بعدی شان نگهدارند.

مونت باتن حین ایراد بیانیه رادیوئی به مناسبت استقلال هند گفت: «بریتانیا و او در آرزوی یک کشور متحد هند بوده و هستند ولی در برابر کنگره و مسلم لیگ کاری نمی توانند انجام دهند. پس از پدید آمدن دو کشور هند و

پاکستان به هندوها و مسلمانان خجسته باد گفت. [۳۰: ۲] در حالی که او حین پاس شدن قانون تشکیل پاکستان از پارلمان کشورش مدافع سرسخت این تقسیم بندی بود.

در نتیجه تجزیه هند ۱۲ میلیون انسان مجبور به ترک خانه و زندگی روزمره شان شدند، ۸ میلیون مسلمان از هند و ۴ میلیون هندو از پاکستان نو تشکیل بدو طرف خط جدائی آواره گردیده طی ماه اگست و سپتمبر حدود یکصد هزار نفر جان شان را از دست دادند و زنان و دختران زیاد مورد تجاوز قرار گرفتند تا دولت اسلامی پاس شده از پارلمان انگلیس بر این خطه ایجاد شد و پس از حدود دو دهه از ایجاد آن و گذشتادن سه جنگ با هند به مرکز فعالیت جنگی و تروریستی علیه افغانستان و حضور نظامیان شوروی مورد بهره برداری قرار گرفت و حالا هم بحیث پایگاه این فعالیت ها مورد بهره داری می باشد.

۲- مبانی حقوقی و عوامل سیاسی تشکیل دولت پاکستان

تشکیل دولت پاکستان از دیدگاه حقوق بین الملل عمومی با معضلات انطباقی از لحاظ معیار های تشکیل دولت ها مواجه است.

دولت ها عموماً بر اراضی مالک تشکیل شده اند مانند جمهوری (بورها) که در سال ۱۸۳۷ در افریقای جنوبی بالای ساحه که به هیچ کس تعلق نداشت تشکیل گردید. یا به اثر انفکاک که یک قسمت از ساحه یک دولت به اثر جنگ با انقلاب از بدنه دولت جدا گردیده ولی دولت اصلی با ساحه باقیمانده به صفت یک دولت به موجودیتش ادامه میدهد. این انفکاک یا به صورت اختیاری می باشد یا اجباری. در حالت اختیاری دولت اصلی به انفکاک جزئی از خاکش بر بنیاد امضای یک قرارداد بین دولت اصلی و کشوری که تازه تشکیل می یابد موافقه به عمل انفکاک می نماید، اما در حالت انفکاک اجباری دولت جدیدالتشکیل بدون موافقه دولت اصلی به اثر جنگ با انقلاب از بدنه دولت اصلی منفک گردیده بحیث دولت جدید به میان می آید، مثل انفکاک بنگلادیش از پاکستان که به اثر جنگ صورت

گرفت.

نوع سوم به میان آمدن دولت‌ها تشکیل دولت از طریق اتحاد چند سرزمین است که به اثر تجزیه دولت اصلی رخ میدهد مثل تجزیه امپراطوری روم - جرمن، اتریش هنگری و تازه ترین نوع آن تجزیه اتحاد جماهیر شوروی می باشد که چندین دولت جدید در عرصه جهان عرض وجود نمود.

بعضاً تشکیل دولت‌ها بر اساس تصمیم یک مرجع بین المللی نیز صورت گرفته می تواند چنانچه این نوع دولت‌ها بعد از سال ۱۹۵۰ و فروریزی استعمار، توسط سازمان ملل متحد به میان آمده اند.

تشکیل دولت پاکستان گرچه به انفکاک اجباری شباهت می رساند، اما نمی توان بر آن اتکاء کرد؛ زیرا وقتی قانون آزادی هند از پارلمان انگلستان پاس می شد و یکی از شرایط آزادی هند تعلق ایالات آن به مسلمان نشین و هندو نشین بود و دولتی در هند وجود نداشت که متعلق به هندوستانی‌ها بوده دارای صلاحیت تام حقوقی باشد، هند در آن وقت مستعمره انگلیس بود و آنرا دولت هند برتانوی یا امپراطوری برتانوی هند می گفتند. پس این انفکاک بر معیار توافق کدام دولت هندی نه بلکه بنابر تصمیم یکطرفه دولت امپراطوری استعماری انگلیس صورت گرفته و تصمیم پارلمان آن برای دو حزب کنگرس و مسلم لیگ اعلان گردید.

یک قسمت خاکهای امروز پاکستان به اثر قراردادهای خارج از نورم‌های حقوقی توسط نمایندگان انگلستان در هند بر دولت‌های تحت الحمایه افغانستان یا اشخاص فراری فاقد صلاحیت حقوقی طی زمان حدود ۵۵ سال ۱۸۹۳ - ۱۸۳۸ از بدنه آن جدا شده قسمت دیگر آن از هندوستان گرفته شده بالای آن دولت پاکستان تشکیل داده شد، این پروسس قطعاً با پرنسیپها و معیارهای تشکیل دولت‌ها انطباق پیدا نمیکنند. از این جهت دولت پاکستان از اساس تشکیل یک موجود عجیب الخلقه بوده است.

وقتی دولت‌ها به میان می آیند حدود سرحدی آنها نیز باید بر معیارهای پذیرفته شده حقوق بین الملل باشد. تعیین سرحد و ترسیم خطوط سرحدی

یکی از مباحث مشکل جغرافیای سیاسی است. تعیین خطوط سرحدی اگر به توافق دولت های با ثبات صورت گیرد مراحل را طی می نماید که توافق دولت ها و مراجع قانونی آنها در آن رعایت شده کمتر باعث اختلاف و برخورد میگردد. این توافق شامل چهار مرحله می باشد. در مرحله اول مناطق مربوط به کشورها توسط وزرای خارجه با هیئت های با صلاحیت دو طرف معین میگردد، بعداً خطوط سرحدی با حضور داشت نمایندگان دو کشور نظر به نقشه های تهیه شده بروی عوارض و نقاطی که خط باید از آن بگذرد تفصیل می یابد و در مرحله سوم نمایندگان طرفین به علامه گذاری خط سرحدی از روی نقشه بروی زمین می پردازند. مرحله چهارم مرحله رسمیت بخشیدن به خطوط تعیین شده سرحدی می باشد که به تصویب پارلمان های دو طرف رسیده رؤسای دولتین آنرا امضاء می نمایند و سرحدات قانونیت می یابد.

مشکل سرحدات در ممالک استعمارزده باعث برخوردهای سرحدی، جنگها و اختلافات سیاسی گردیده است. دولت استعماری انگلیس در تعیین خطوط سرحدی ممالک تحت سلطه اش چنین پروبلم ها را به جا گذاشته که تا کنون صلح و دوستی میان دولت های همسایه را برهم می زند، مثل سرحدات اسرائیل و ممالک عربی، سرحد کشمیر میان هند و پاکستان و خط سرحدی دیورند میان افغانستان و پاکستان.

مشکلاتی را که استعمار از خود درین مناطق به جا گذاشته ناشی از پروسیجرهای غیرقانونی در تعیین خطوط سرحدی می باشد. اسرائیل از طریق اشغال سرزمین های فلسطین ایجاد گردید، کشمیر میان هندو پاکستان حین تجزیه هند بچیث معضله باقی ماند و خط سرحدی دیورند اقوام باهم برادر را بدو بخش منقسم ساخت.

خط دیورند بنا بر نبودن پارلمان در افغانستان و نبودن یک دولت مبتنی بر اراده ملت بطور ظالمانه و تحمیلی بروی اراضی ترسیم شده توسط یک پادشاه مستمری خوار انگلیس امضاء و افغانستان را بدو بخش تقسیم نمود.

از نگاه جغرافیای سیاسی سرحدات کشور پاکستان خارج از تعاملات

پذیرفته شده حقوقی معین گردیده است. اما از لحاظ سیاسی یک امر آفتابی و روشن است که تشکیل دولت پاکستان در جنوب آسیا و اسرائیل در شرق میانه یک دسیسه تاریخی دولت بریتانیای کبیر می باشد که هردو را به حیث دو پدیده شریر و دو دستیار بعدی پلان های نو استعماری درین در گوشه آسیا ایجاد کرده است.

در همان سال که شاه شجاع درانی بر تخت کابل آورده شد و معاهده ۱۸۳۹ غرض تائید معاهده ۱۸۳۸ پشاور بالای وی امضا گردید، پالمستون وزیر خارجه آنوقت انگلستان در همان سال ۱۸۳۹ در شهر اورشلیم قنصلگری انگلیس را به منظور حمایت یهودی های فلسطین باز کرد. از همین سال بر اسکان یهودی ها در فلسطین شدت داده شده وزیر خارجه دیگر انگلیس بنام لارد بالفور اعلامیه ای صادر کرده در آن از وطن یهودی ها در فلسطین نام برد.

بعد از تجزیه امپراطوری ترکیه عثمانی اداره سرزمین فلسطین بدولت انگلستان سپرده شد. انگلیس در سال ۱۹۴۷ همان سالی که نیم قاره هند را ترک می گفت و دولت پاکستان را به میان می آورد اعلان کرد که از سرزمین فلسطین خارج می شود، در آن تاریخ طرح تقسیم فلسطین بدولت یهودی نشین و فلسطین نشین را ریخته از ملل متحد تقاضا کرد تا به این مشکل رسیدگی کند. مجمع عمومی ملل متحد که در آن امریکا و انگلستان نقش بلند داشتند طرح تقسیم فلسطین بدو بخش را طی قطعنامه (۱۸۱) آن مجمع عمومی به تصویب رسانیده تقسیم را به شکل ظالمانه اینطور عملی ساخت:

۵۶ فیصد اراضی فلسطین به یهود داده شد در حالی که یهودی ها ۶ فیصد این سرزمین را در اختیار داشته و ۳۰ فیصد نفوس آنرا تشکیل میدادند «در کشور یهودی پیشنهاد شده، یهودیان در اقلیت بودند ۰،۲۰، ۴۹۹ نفر یهودی در مقابل ۷۸۰، ۵۰۹ نفر عرب و در کشور عرب پیشنهاد شده

تنها ۹ هزار یهودی در مقابل ۷۵۰ هزار عرب وجود داشت» [۲۲: ۱۲۴]

به تاریخ ۴ می سال ۱۹۴۸ انگلیس سرزمین فلسطین را ترک کرده آژانس یهود بر حق تاریخی یهود و قطعنامه (۱۸۱) مجمع عمومی ملل متحد اتکاء کرده دولت یهودیان را بنام اسرائیل درین منطقه اعلان کرد.

هر دو دولت اسرائیل و پاکستان از حمایت بیدریغ انگلستان و بعدها امریکا بهره می برند، هر دو دولت بر بنیاد مذهب به میان آمدند یکی بنیادگرائی یهود علیه اسلام را پیش گرفت و دیگری بنیادگرائی اسلام علیه اسلام را تعقیب نمود، هر دو دولت به حیث سازندگان و صادر کنندگان تروریسم با ایجاد استخبارات نیرومند متکی بر ترور و جنگ یکی (موساد) و دیگری (ISI) در منطقه عمل می کنند، هر دو دولت از روز تشکیل بر علیه دول اصلی که از آن جدا شده اند راه جنگ را پیش گرفته، اسرائیل سه بار علیه اعراب به جنگ دست زده سرزمین های جدیدی را بخود ملحق ساخت و پاکستان نیز از سال تشکیل تا کنون سه بار با هندوستان داخل جنگ شده اما سرزمین ها را از دست داد.

پیشبرد جنگهای نیابتی از کارکردهای هر دو دولت است. داعش به نیابت از اسرائیل در شرق میانه، القاعده و طالب و بیش از سی گروه تروریستی به نیابت از پاکستان در افغانستان و کشمیر مصروف دهشتگری و ترور هستند.

مبانی حقوقی در تشکیل این دو دولت وجود نداشته صرف اغراض سیاسی استعمار زیر پوشش مذهب موجد آن ها بوده است.

مبانی سیاسی مورد نظر انگلستان از تشکیل دولت پاکستان اجرای نقش منطوقی انگلیس درین نقطه آسیا بود. نقش منطوقی پاکستان در زمان جنگ سرد معطوف بر ایجاد مزاحمت در برابر هند، مخالفت با افغانستان و سد در برابر احتمالات نفوذ شوروی بسوی جنوب آسیا بود.

با برجسته شدن نقش امریکا در سطح جهان، آن کشور همان سیاست های

را در مورد افغانستان پیش گرفت که دولت هند برتانوی عمل میکرد. لودویک آدمک مورخ امریکائی میگوید: «اضلاع متحده امریکا عینی نقشی را که قبل برین بریتانیا در حیات سیاسی افغانستان داشت حاصل و جای آنرا پر کرده بود». [۲: ۳۷۸]

نقش بریتانیا در مورد افغانستان در طول زمان حضور آن در نیم قاره هند همیشه منفی و تخریب کننده بوده است و امریکا بر آن نقش قدم حرکت کرده در روابط با افغانستان و پاکستان پیوسته جانب پاکستان را رعایت میکرد و حالا هم می نماید، «ایالات متحده امریکا سعی نمود تا اتحاد پاکستان را حاصل دارد و آنرا علیه شوروی تقویه کند» [۲: ۳۸۳]

اثرات منفی تقویت پاکستان توسط امریکا بر حیات سیاسی، اقتصادی و نظامی افغانستان بسیار ناگوار تمام شده در پایان جنگ سرد افغانستان بحیث کشور ناتوان، فاقد اردو، جنگ زده و به سینه افتاده در برابر پاکستان در آورده شد.

به اثر اجرای موفقانه نقش منطوقی پاکستان به نفع امریکا، حالا ایالات متحده خودش را ممنون این دولت دانسته از همه فجایع آن حمایت کرده از نقش منفی آن در امر تقویت تروریسم و بنیادگرایی مانند فجایع اسرائیل در برابر اعراب اغماض می نماید.

۳- پاکستان و سیاست بحران در افغانستان: ۴۱

زاممداران پاکستان در مورد افغانستان خلاف آنچه می گفتند و میگویند که «ثبات در افغانستان باعث ثبات در پاکستان می باشد» ثبات کشور شانرا پیوسته در بی ثبات سازی افغانستان تصور کرده اند و این یکی از اشتباهات بزرگی تاریخی آنها در طرح سیاست خارجی شان بوده است. از طول موجودیت پاکستان بر می آید که این کشور با درگیری های جنگی با هندوستان، روابط پر تشنج با افغانستان، بعد از جدائی بنگلادیش تعقیب سیاست کینه و نفرت با این کشور، رقابت با ایران برسر گرفتن نقش ژاندارم منطوقی امریکا کاری را انجام نداده است که همسایگانش از آن

دل خوش داشته باشد، یگانه همسایه ای که پاکستان با آن روابط همیشه حسنه داشته جمهوری خلق چین می باشد که وجه مشترک این روابط اختلافات سرحدی میان چین و هندوستان بوده است.

پاکستان برای افغانستان هیچگاه همسایه خوب نبوده باعث ایجاد پروبلم های عدیده ای سیاسی، امنیتی، تجارتي و ترانزیتی، ایجاد تفرقه زیر نام کفر و اسلام و غیره گردیده است. در سال ۱۹۴۹ قریه مغلگی را در جنوب افغانستان بمبارد نموده شخص را بنام شهزاده امین جان بسوی کابل تقرب داده تحریص به تاج و تخت کابل نمود.

در سال ۱۹۵۵ راه ترانزیت را بر تجار افغانی بست و در سال ۱۹۶۱ در فصل صدور میوه جات تازه بخصوص انگور راه تورخم را مسدود ساخت (عین عمل را در سال ۲۰۱۴ در برابر صدور میوه تازه افغانستان انجام داده بدون موجب تعرفه گمرکی را سه فیصد بالا برد).

در سال ۱۹۶۲ بر مسافرت عنعنوی کوچی ها قیود وضع کرده به شکل غیر عملی و غیر منطقی میخواست رژیم پاسپورت و ویزه را برای آنها که سالانه صدها خانواده کوچی بین لاهور و افغانستان در رفت و آمد بودند وضع نماید.

فعالیت وسیع استخباراتی پاکستان میان افغان ها تا قراء و قصابات ادامه دارد، با استفاده از نام اسلام میان برخی حلقات روحانی و تشکلات سیاسی مبتنی بر مذهب نقش داشته از آنها استفاده می نماید.

پاکستان جنگهای لفظی تند و بعضاً خلاف اصول سیاسی و اخلاقی را علیه افغانستان راه انداخته غرض تخدیر اذهان عامه مردم یک استیشن رادیویی را در پشاور فعال ساخته بود.

حمایت امریکا و انگلستان از پاکستان باعث تشجیع استخبارات نظامی پاکستان شده هر سه دولت در همکاری با یکدیگر از امکانات تبلیغی، استخباراتی و نفوذ در حلقات دولتی و محافل مذهبی - سیاسی در افغانستان

برخوردار بوده اند و می باشند.

دولتی که در آغاز جنگ سرد زاده شد در جریان بیش از نیم قرن دوام این جنگ، خوب درخشید، خوب نقش بازی کرد و به خوبی توانست اهداف بنیادگرایان و حامیانش را زیر نام اسلام و «قلعه اسلام» تحقق بخشد.

از سال ۱۳۵۲ که در افغانستان رژیم شاهی به جمهوری مبدل شد و چهره غیرمطلوب برای امریکا یعنی سردار محمد داود در رأس رژیم جمهوری قرار گرفت توطئه گری های امریکا علیه افغانستان آغاز گردیده و از طریق پاکستان عملی می شد. ا. یونوسکی نویسنده امریکائی در کتابش بنام «جنگ مرموز واشنگتن بر ضد افغانستان می نویسد که CIA حتی در سال ۱۹۷۳ به اعمال فشار بر حکومت افغانستان به منظور وادار ساختن آن به اتخاذ موقف ضد شوروی دست زد».

راه اندازی کودتاها علیه رژیم نوبنیاد جمهوری از طریق پاکستان آغاز گردید. محمد هاشم میوندوال یکجا با عارف شینواری (مشهور به عارف ریگشا)، دگروال ماما زرغون شاه، خان محمد خان مرستیال و برخی دیگر از اراکین نظامی و ملکی دوران شاهی که طرفداران غرب بودند دست به اجرای یک کودتای ناکام علیه محمد داود زدند. حسن شرق در خاطراتش می نویسد سندی از خانه عارف شینواری بدست آمد که به پاکستان نگاشته شده بود هرچه تبلیغ می کنیم که داود خان پرچمی است کسی باور نمی کند اما مراجع پاکستانی دوباره تاکید کرده بودند تا می توانید به این تبلیغ ادامه دهید.

بعد از ناکامی این کودتا مراجع استخباراتی پاکستان به سازماندهی کودتای دیگری آغاز کردند. این بار احزاب افراطی مذهبی زیر رهبری " جوانان مسلمان" که همان اخوان المسلمین بودند به اجرای کودتا مؤظف گردیدند.

احمد شاه مسعود در یک مصاحبه پلان این کودتا را چنین تعریف کرده است: طبق طرح حکمتیار در کابل و بعضی نقاط دیگر افغانستان، باید قیام

های مسلحانه صورت می‌گرفت درین حالت بهانه ای برای بر آمدن تانکها برابر می شد و عبدالکریم مستغنی لوی درستیز امر حرکت بسوی رادیو افغانستان و مقر ریاست جمهوری داود را میداد و قیام سایر نقاط با این عمل هماهنگ شده داود سقوط می‌کرد. بر طبق نوشته الحاج کریم پیکار پامیر در کتاب «نقش پاکستان در تراژدی خونین افغانستان» ذوالفقار علی بوتو «جوانان مسلمان» را کمک مادی و تسلیحاتی می‌کرد و گروهی ازین ها شامل ربانی عطیش، سیف الدین نصرت یار، انجنیر حبیب الرحمن، عبدالقادر توانا، محمد عمر، عبدالمقتدر، عبدالرب سیاف و مولوی حبیب الرحمن در فرزه گردهم آمده پلان کودتا را رهبری می‌کردند.

بوتو برای بی ثبات سازی حکومت محمد داود یک گروه (۵ هزار نفری) افغان ها را زیر تربیت نظامی قرارداد که گلبدین حکمتیار و احمدشاه مسعود شامل آن بودند.

شدت فعالیت پاکستان از هفت ثور سال ۱۳۵۷ که حکومت محمد داود به اثر یک کودتای چپی سرنگون گردید، بیشتر شده با آمدن عساکر شوروی به افغانستان عملاً غرب از طریق پاکستان با راه اندازی عملیات های نظامی و پیشبرد جنگ نیابتی داخل فعالیت گردید. برژنسکی در مصاحبه با یک مجله فرانسوی در ژانویه سال ۱۹۹۸ اسرار را افشا می کند: «نخستین کمک محرمانه (سیا) به جنگجویان مقاومت افغانستان در حقیقت درست شش ماه قبل از تجاوز شوروی به افغانستان یعنی در جولای سال ۱۹۷۹ زمانیکه دولت کابل در آستانه از دست دادن کنترل خود بر کشور بود، مجوز گرفته بود». [۱۱: ۱۳۱]

جنگی را که CIA و ISI بنام بزرگترین عملیات مخفی (سیا) در افغانستان پیش بردند با شعار «کابل باید بسوزد» همه داروندار بیش از ۶۰ سال این کشور را طعمه آتش ساخت، صدها هزار مهاجر، صدها هزار کشته و زخمی و معلول، ده ها هزار قاجاقیر، معتادان مواد مخدر تیم های از مفسدین دولتی، هزاران جاسوس خود فروخته ضد وطن به بار آورد.

افغانستان عملاً بدو ساحه حاکمیت (حاکمیت دولتی در شهرها و حاکمیت گروه های جنگی و ابسته به استخبارات پاکستان در دهات) مبدل گردید که تا اکنون این حالت ادامه دارد. مناطق دورتر از شهرها در فرهنگ عقب مانده و انکشاف نیافته قرون وسطائی عمیقتر فرو برده شد. نسل جوان آن جز تفنگ و جنگ، وحشت و آدمکشی و ویرانگری چیزی نیاموخت، این ها منبع بزرگ سرباز گیری جهادی، طالبی و حالا داعشی می باشند. این جفای امریکا و پاکستان و متحدین آنها در حق مردم و سرزمین ما که گناه آن صرفاً موقعیت جغرافیائی اش می باشد سال ها کشور ما را در بحران امنیتی، سیاسی، فقر، بی سوادى، خانه بدوشى و مهاجرت نگه میدارد.

پاکستان و حامیان غربی آن مرحله به مرحله به ایجاد، تسلیح و تمویل گروههای خرابکار پرداخته اند. دکتر نجیب الله در بیانیه اش در نهمین کنفرانس اجلاس رهبران کشورهای جنبش عدم انسلاک در بلگراد سال ۱۳۶۸ گفت: «در پاکستان مراکز تربیه نظامی افراطیون مخالف افغانی... به ۱۸۰ میرسد... در هر هفته بطور متوسط ۳۰ تا ۳۵ گروه مسلح مخالف افراطی به تعداد ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر از پاکستان به جمهوری افغانستان جهت ادامه قتل و غارت و ویرانی اعزام میگرددند؛ به کمک و به شرکت مستقیم اردوی پاکستان مقادیر هنگفت اسلحه به نیروهای مسلح ضد افغانی تحویل داده می شوند و جزوتام های قوای مسلح پاکستان در برخی نقاط شرقی و جنوب شرقی افغانستان عملاً در محاربات سهم میگیرند» [۳۸: ۱۰۶].

با رسیدن پای مجاهدین به کابل مرحله جدیدی از ویرانی افغانستان آغاز شد. جاوید ناصر رئیس ISI پاکستان همراکب صبغت الله مجددی وارد کابل شده در ارگ ریاست جمهوری افغانستان جاگزین گردید. ISI تا توانست مجاهدین را باهم به جنگ انداخت تا کابل به ویرانه مبدل شد.

از اثر فجایعی که مجاهدین در افغانستان انجام داد پاکستان که از حمایت امریکا و عربستان سعودی برخوردار بود از میان همین گروه ها لشکر متعصب قرون وسطائی طالبان را ایجاد کرد و این گروه مدت ۵ سال نظم

خاص مربوط بخود شانرا که افغان ها تا کنون ندیده بودند برقرار کردند، وحشت این گروه هنوز مو بر اندام ها راست میکند.

طی ۱۵ سالی که افغانستان وارد آن شده است روزی نیست که افغانستان شاهد حوادث خونین ناشی از اعمال پاکستان در افغانستان نه باشد. جنگ مستقیم، حملات راکتی، اجرای عملیات خودکشی، ترور، انفجار، تبلیغات بسیار سخیف و نامشروع و اجرای فعالیت های استخباراتی، پیشروی در سرحدات و اشغال برخی از مناطق سرحدی ادامه دارد.

از جانب دیگر دیپلماسی تند و تیز افغان ها در روابط با پاکستان طی (۶۹) سال ایجاد این کشور در مورد پشتونستان در هیچ مقطع زمانی نتیجه مطلوب به بار نیاورده بلکه بر عکس بنابر دست بالای پاکستان در منطقه، دولت های افغانستان مجبور شده اند با ابراز حسن نیت معذرت خواهی نمایند، چنانچه بعد از مخالفت افغانستان با عضویت پاکستان در سازمان ملل متحد، غرض تلافی آن بلند پایه ترین عضو خاندان سلطنتی مارشال شاه ولی خان بحیث سفیر افغانستان به کراچی فرستاده شد. با به آتش کشیدن بیرق پاکستان در سفارت آن مقیم کابل افغانستان نتوانست بار فشار پاکستان را تحمل کند، ازین جهت سردار محمد داود صدراعظم وقت مجبور به ترک مخاصمت گردید.

در زمان ریاست جمهوری محمد داود که بار دیگر مناسبات دو دولت به تیره گی گرائید، پاکستان گروهی از افغان های فراری را تمویل، تجهیز و تربیه نظامی داده به بغاوت و قیام ایشان را توظیف نمود. محمد داود جبراً بار دیگر از سیاست مطروحه اش عقبگرد کرده گفت «سرنوشت پشتون ها و بلوچ ها مربوط بخود آنها می باشد».

تنها در دوران حاکمیت چپ در زمان ریاست جمهوری دکتور نجیب الله سیاست ضد پاکستانی رژیم بدون تغییر و کرنش ادامه داشت و پاکستان را حین حمله بر جلال آباد در سال ۱۹۹۰ به شکست مفتضح مواجه ساخت. درین جنگ استخبارات و قوای نظامی پاکستان از مجاهدین افغان بحیث

پیش مرگ استفاده کرده به ننگرهار هجوم آوردند ولی قوای مسلح وقت به پاکستانی ها نشان داد که در عزم و اراده آنها در امر دفاع از وطن هیچگونه تردید وجود ندارد و پاکستان نمی تواند با داشتن صدها گروپ جنگی و ویرانگر بر کشور ما مسلط گردد.

حامد کرزی رئیس جمهور پیشین افغانستان با پیشگیری یک سیاست نامعین نسبت به پاکستان بر جرأت مراجع استخباراتی و قوای مسلح آن بحدی افزود که اکنون در همه عرصه ها نقش و نفوذ استخبارات آن کشور بطور واضح محسوس بوده آنها علناً سهم شانرا در تصمیم گیری ها، تعیین سیاست خارجی، عزل و نصب کادر رهبری قوای مسلح و دیگر عرصه ها میخوانند.

سیاست اوپاما رئیس جمهور امریکا در مورد داری از اشتراک نظامی کشورش در چندین محور، تشویش نزول نقش امریکا را در افغانستان بار آورد که مبادا پائین آمدن این نقش باعث بلند رفتن نقش طالبان و پاکستان گردد. این سیاست باعث رعب و هول اشرف غنی رئیس جمهور کشور شده موصوف در صد روز اول آغاز کارش به اقدامات دیپلماتیک تازه آغاز نمود، به عربستان سعودی و به چین سفر کرد، بعداً وارد پاکستان شد و با مراجع سیاسی، نظامی و استخباراتی آن ملاقات به عمل آورد، شخصیت های پاکستانی غیر مؤثر مثل اسفندیار ولی خان، محمود خان اچکزی، آفتاب احمد خان شیرپاو و افراسیاب ختک را به کابل دعوت نمود تا اگر بتواند راهی را غرض ختم مخاصمت های پاکستان علیه افغانستان دریابد اما غافل از آنکه این چهره های تاریخ زده فاقد مؤثریت در سیاست دولت پاکستان و بدون نقش میان طالبان می باشد.

هیچ نوع تضرع مراجع قدرت در افغانستان از (۲۱) بار سفر حامد کرزی به پاکستان تا رفتن دکتور محمد اشرف غنی بدفتر رئیس ISI و لوی درستیز پاکستان باعث تخفیف تشنج در سیاست افغان ستیزی پاکستان نه شده بلکه حملات خود کشی، انفجارات، حملات توپچی و راکتی بر ولایات

شرقی کشور و پیشروی قوای نظامی آن بداخل افغانستان شدت بیشتر کسب کرد.

۴- قبایل پهنه رقابت قدرت های جهانی و تأثیر آن بر بی ثباتی اوضاع در افغانستان:

اشغال سرزمین هند توسط انگلستان و تشکیل امپراطوری هند برتانوی برای کشورهای زورمند آن وقت جهان قابل قبول نبود، آلمان، فرانسه، ایتالیا، روسیه تزاری و بعدها اتحاد جماهیرشوروی در رقابت های آن وقت هر یک تلاش داشتند قدرت امپراطوری بریتانیای کبیر را درهم شکنند و بر سرزمین پهناور هند تسلط یابند. برای دول مقتدر اروپائی قبایل مرزی پشتون نشین بحیث پاشنه آشیل امپراطوری انگلیس برگزیده شده بود، آنها احساسات قبایل را مبنی بر آزاد زیستن و تنفر از بیگانه خوب میدانستند، عقب ماندگی مجموعی مردمان این مناطق و سخت جانی آنها در رسم و رواج قبیلوی را اصل موفقیت خویش تلقی کرده تعصبات مذهبی آنان را وسیله تحریکات بعدی قرار دادند. آنها خوب درک کرده بودند که می توانند سران قبایل را با پول از خود سازند، از احساسات عقیدتی شان بهره بگیرند و پهنه مبارزه با بریتانیا را درین جا گسترده تر سازند ازینرو نوار مرزی پشتون نشین میان هند و افغانستان بحیث یک چشم انداز استراتژیک قدرت های رقیب قرار گرفت.

تنگه خیر یگانه معبر زمینی بود که رقبای اروپائی انگلیس می توانستند با عبور از آن رقیب بزرگی استعماری شان را در سرزمین هند تحت اشغال زمینگیر سازند. فرانسوی ها، روسها، آلمان ها و ترکها همه به امید دسترسی به این معبر در پی دلجویی و استمالت شاهان و امیران افغان بودند. «قیصر آلمان ویلهم دوم در سال ۱۹۰۴ به نیکولای دوم امپراطور روسیه نوشت: مرز هند با افغانستان یگانه جایی در کره زمین است که همه ناوگان بریتانیا هیچ کاری نمی تواند بکند و توپ های آن در می مانند. تهاجم مخاصمان را دفع نماید.» [۳۱ : ۳۵]

با شدت رقابت های استعماری که منجر به جنگ جهانی دوم شد بر مناطق قبایلی نشین پشتون توجه خاص مبذول گردید. ایتالیائی ها یک مبارز نامدار قوم توری به نام مرزا علی خان مشهور به فقیر ایبی را با دادن پول و اسلحه به تحریکات مزید ضد انگلیسی وا داشتند. فقیر ایبی در سال ۱۹۳۸ از دولت فاشیستی ایتالیا پول و اسلحه دریافت میکرد. در همین سال دولت فاشیستی آلمان اجنت شناخته شده اش پیر سعید الجیلانی را از سوریه به قبایل فرستاد تا بر مبارزات ضد انگلیسی شدت بخشد او پول های زیادی از دولت آلمان بدست می آورد. چون ارسال مستقیم پول به این پیر مذهبی ناممکن بود آلمان پول را از طریق سود خواران قبایلی بوی می سپردند. هتینگ مدیر دفتر شرق میانه وزارت خارجه آلمان که در دوران سفارتش در چین با قبایلی ها روابط ایجاد کرده بود مسئولیت فرستادن مصئون و هدایت دهی پیر گیلانی را به عهده داشت، او یک تن از نواب های پول دار قبایل را به نام «نواب تنگی» مورد توجه قرار داده با دادن پول هنگفت به وی، او را موظف به پرداختن پول به پیر گیلانی ساخته بود تا با پخش این پول ها میان سران و ملکان قبایلی آن ها را به تحریکات ضد انگلیسی وا دارد.

رقابت روس و انگلیس بر سر قبایل پس از به میان آمدن دولت شوروی سوسیالیستی شکل دیگری گرفت. با بر سر اقتدار شدن اعلیحضرت امان الله خان و ضدیت او با انگلیس، روسها زمینه یافتند تا سیاست انگلیس در دوران شاهان گذشته را معکوس سازند یعنی این بار افغانستان را بحیث دهلیز عبوری صدور انقلاب به سرزمین هند به کار گیرند و با ایجاد تحریکات ضد انگلیسی در میان پشتون های قبایل سرحد شرقی و جنوبی افغانستان، بریتانیا را در هند به شکست وا دارد. در تحقق این هدف احساسات ضد انگلیسی امان الله خان و علایق او نسبت به نفوذ میان قبایل ابزار مناسبی برای روسها بود. «براوین نماینده فوق العاده روسیه در افغانستان و بعدها (سوریتس) نماینده تام الاختیار ماسکو در افغانستان برای پیشبرد این ستراتیژی به کابل فرستاده شدند. براوین دو طرح را برای دولت روسیه ضروری می پنداشت.

۱- گرفتن اجازه امان الله خان برای ترانزیت آزاد اسلحه و مهمات به قبایل رزمجوی پشتون.

۲- گشایش فنسولگری های شوروی در امتداد مرز با هند در جلال آباد، قندهار، غزنی و کان گرام» [۳۵ : ۷۹].

تقاضای یک میلیون ربل طلائی و ده تا پانزده تن عناصر آگاه درین زمینه ضمیمه این طرح بود.

اما انگلیس ها برخلاف این پلان به سرعت به تحریکات ضد امان الله خان در میان قبایل آغاز کردند و با به کار گیری ابزار مذهبی چون روحانیون و پیران طرفدار امپراطوری شان شورش های ضد امانی را از همین قبایل آغاز کردند و زمینه سقوط اعلیحضرت را فراهم ساختند.

شوروی ها یک سیاستمدار نظامی ترکی بنام جمال پاشا که زمانی وزیر حرب امپراطوری ترکیه عثمانی بود و در جنگ عمومی اول زعامت نظامی یکی از قطعات بزرگ ترکی را داشت، بنابر تفرک شدید ضد انگلیسی اش او را به افغانستان فرستادند که مورد استقبال امان الله خان قرار گرفت و بحیث مشاور شخص شاه ایفای وظیفه میکرد.

این جنرال ترکی پلان ایجاد شورشها میان قبایل پشتون بر علیه انگلیس در هند را روی دست گرفت و به تشکیل قطعه خاص نظامی آغاز کرد، تعداد افراد این قطعه به سه هزار نفر میرسید، ورود پشتون های قبایلی درین قطعه از ارجحیت خاص برخوردار بود، جمال به مصرف پول ماسکو این قطعه را تأسیس نموده با سران قبایل برای راه اندازی شورش های ضد انگلیسی ملاقات ها می نمود. جمال پاشا با بازگشت پیشنهاد کرد غرض تقویه شورش قبایلی هفت صد هزار ربل با پشتوانه طلائی، پنج هزار بمب دستی ساخت انگلیس و ۲۰ میلیون کارتوس تفنگ های بریتانیا و (۶ هزار) تفنگچه انگلیسی با پنج صد هزار گلوله برای قبایل سرحدی ارسال گردد.

او که در مبارزه با انگلیس از جانب مسلمانان ملقب به شیر اسلام شده بود

نامه ای عنوانی لنین نوشت که در آن اهمیت افغانستان در برپائی انقلاب در هند و آزادی آن از استعمار بریتانیا ذکر شده بود او نوشته بود «در خارج از هند افغانستان تنها مرکز پویائی های است که برای راه اندازی انقلاب هند مورد نیاز است» [۳۵: ۸۵۱].

در ماده سوم یادداشت زیر عنوان افغانستان، دوست یا دشمن؟ نگاشته بود. «با توجه به موقعیت جغرافیائی افغانستان، انقلابیون هند نمی توانند رسالت ارزشمند تری از دستیابی به دوستی با این کشور داشته باشند. دوستی با افغانستان می تواند هر گونه کمکی به انقلاب فراهم نماید... در یک سخن دوستی با افغانستان کمک خواهد کرد هر گونه اقدامات انقلابی را در هند بسرعت راه انداخت.» [۳۵: ۸۵۲].

افغانستان بحیث دهلیز عبور دهنده انقلاب سوسیالیستی به هند نزد مراجع کمینترن بدون سرزمین های قبایلی جدا شده از پیکر آن از اهمیت لازم برخوردار نبود ازین جهت با در نظر داشت نفوذ دولت افغانستان بر مردمان قبایل نشین آنطرف خط دیورند کمینترن از اصل الحاق مجدد آنها با افغانستان حمایت میکرد و آنرا مکمل افغانستان میدانست. در تزه های دارالانشای کمیته اجرائیه کمینترن در باره اوضاع افغانستان مورخ ۱۹۳۱. ۱۲. ۱۲ آمده بود. «ب، دولت مستقل افغانستان می تواند تنها با پیوستن سرزمین افغانی نام نهاد نوار» آزاد قبایل شمال باختری با ۴ میلیون نفر باشند که از سوی امپریالیسم غارتگر بریتانیا به تصرف در آمده است به سرزمین کنونی افغانستان تشکیل گردد.» [۳۵: ۸۹۲]

فیصله های کمینترن و پلان های جمال پاشا در مورد خیزشهای ضد استعماری مردمان قبایلی سرحد نشین از نظر مراجع استخباراتی انگلیس دور نبود. مشکل دولت هند برتانوی در رقابت بالای مناطق قبایل نشین تنها با شوروی ها خلاصه نمی شد بلکه آلمان ها و ایتالوی ها نیز درین مناطق برای ایجاد شورش های ضد برتانوی نقش داشتند، این ها صرفاً بر شکست انگلیس درین مناطق سرمایه گذاری میکردند در حالی که استراتژی دولت بلشویکی روسیه بر مبنای ایده انقلاب جهانی شکل داده

می شد و هندوستان در جنوب آسیا نصب العین این تیوری قرارداد شده بود و دو هدف را در بر میگرفت یکی ضربه بر استعمار بریتانیا در هند و دیگری تبدیل سرزمین پهناور هند به یک کشور سوسیالیستی.

همانند دوران بازی بزرگ در رقابت شوروی و برتانیا مرز طولانی قبایل پشتون نشین که از دامنه های پامیر و هندوکش تا بحیره عرب به شمول بلوچستان امتداد داشت، نقطه تلاقی قدرت ها و پهنه زور آزمائی آن ها قرارداد شده. شوروی ها با درک احساسات ضد انگلیسی قبایلی ها، این منطقه را بحیث نقطه آسیب برای انگلیس ها مشخص نموده می خواستند با حمایت از حرکات آزادیخواهانه پشتون ها بر حریف امپریالیستی شان ضربه کاری وارد سازند. به نظر آنها آزادی هند و تحقق انقلاب سوسیالیستی در آن سرزمین عامل فروریزی استعمار جهانی انگلیس شده، اندیشه انقلاب های پی در پی در سطح جهان از همین جا آغاز میگردد. لنین مشخصاً از جریان کار میان قبایل و «تشکیل انجمن انقلابی هند» در کابل در جریان قرارداد می شد.

شعبه کمینترن ترکستان مصروف کار با قبایل مرزی افغانستان بود. در سال ۱۹۲۰ «به تاریخ ۲۳ اپریل در نشست مشترک هیئت رئیسه کمیته اجرائی کمینترن فیصله گردید از جنبش ملی قبایل باشنده گستره نیترال میان افغان و هند حمایت و به کمیساریای خلق در امور خارجه برای تدوین برنامه اقدامات با همی از دهلیز افغانستان رو بیاورند».[۳۵: ۲۶۰ - ۲۶۱]

به اثر کار کمینترن دو پشتون تبار قبایلی بنام های عبدالقیوم دولت خیل که برادرزاده معاون کمیساریای خیبر و وزیرستان بود و اکبرشاه با نام مستعار سلیم خان از وزیرستان با شعبه ترکستان کمینترن کار میکردند.

عبدالقیوم دولت خیل «کارت حزبی شماره ۱ حزب کمونیست هند را در سال ۱۹۲۰ بدست آورد». [۳۵: ۱۴۲]. و اکبرشاه در جنگ سوم افغان و انگلیس به جانبداری از استقلال افغانستان با قوای برتانوی جنگید. به اثر

فعالیت این دو پشتون تبار قبایلی و دفتر کمینترن در تاشکند یک مرکز مخفی فعالیت در باجور تأسیس شد.

فعالیت متقابل برتانوی ها در جلوگیری از شورشهای برپا شده توسط فقیر

ایی، پیر سعید گیلانی که اولی توسط ایتالوی ها و دومی از جانب آلمانی ها تقویت می شد و نیز دفتر کمینترن در ترکستان میان قبایل، بسیار خونین و سرکوب گرانه توأم با نیرنگ های خاص استخباراتی بود.

انگلیس ها این فعالیت ها را اسباب آغاز جنگ آزادی هند تلقی میکردند. یکی از جنرال های انگلیسی بنام «فولر» در سال ۱۹۲۲ نوشت قبایل مرزی شمال باختری در طی ۴ سال پس از جنگ جهانی (۱۳۱۵) شیبخون انجام داده اند که طی آن (۵۱۸) کارمند غیر نظامی کشته شده اند». [۳۵: ۲۰۸ - ۲۰۹].

دولت انگلیس در هند سیاست دور نگهداری قبایل مرزی از دسترسی رقبای اروپائی اش را پیش گرفته بود. با وجود این تلاش، در سومین جنگ افغان انگلیس (جنگ استقلال افغانستان) ضربات کاری قبایل مسعود و وزیري در شکست انگلیس ها نقش بلندی داشت، اما نفوذ برتانوی ها در میان برخی سران و روحانیون باعث شد تا استراتژی ضربات پی در پی بر هند برتانوی و آزادی هند را خنثی ساخته بر عکس لبه تیغ دیگر قبایلی ها را بر ضد اعلیحضرت امان الله خان برگردانیده تا سقوط حکومتش از آن بهره گرفت.

با قیام های متعدد قبایلی ها، بریتانیا درک کرد که مردمان این مناطق را در کنار زور باید با «سیاست زر» نیز تضعیف کرد و به پرداخت مبالغ میان سران شان آغاز نمود. خان کلات را با دادن سالانه یک لک روپیه هندی راضی ساخته بود تا گذرگاه بولان را به رخ نظامیان انگلیس آزاد بگذارد. انگلیس ها حق تمدید خطوط راه آهن و تلگراف را به شهر کویته دریافتند و نیز به تحریکات از طریق روحانیون وابسته بخود شان در افغانستان پرداختند.

از دست داشتن دول اروپائی در تحریک شورش ها در قبایل بر می آید که تحریکات ضد انگلیسی قبایل صرف خودجوش نبوده بلکه رقبا جهانی انگلیس شدیداً در آن زیدخل بوده اند، گویا قبایل قسمأ در اختیار خود نبوده بلکه وسیله بوده اند برای اهداف دیگران که این حالت تاکنون ادامه دارد و دامنه رقابت ها در اواخر قرن ۲۰ و قرن ۲۱ درین مناطق همچنان گسترده می باشد.

بازی بکارگیری قبایلی ها و مناطق آنها توسط قدرت های بزرگ در اخیر قرن ۲۰، متحد استعماری انگلیس یعنی ایالات متحده امریکا را زمینه داد تا در رقابت جهانی اش با اتحاد شوروی همانند عصر امانیه که پشتون های قبایل شورش کردند و شورشیان شمال کابل بر پایتخت هجوم آوردند آن بازی به تکرار گرفته شد. قبایل پایگاه شورش ها و مرکز آموزش های جنگی شورشی ها قرار داده شد و در نتیجه جنگنده های شمال بر پایتخت هجوم آوردند و باعث بربادی افغانستان گردیدند.

حالا که مناطق قبایلی مرزی افغانستان به پاکستان تعلق داده شده است و بنابر سیاست های خارجی قدرت بزرگ جهانی مبنی بر ایجاد، تقویت، تمویل و تسلیح گروه های تروریستی کوهبندی های قبایل با مردمان کوه نشین آن پهنه فعالیت خطرناکترین گروه های مذهبی تروریستی اعم از القاعده، طالبان و داعش قرار گرفته است.

حمایت دولت پاکستان بخصوص استخبارات نظامی آن از این گروه ها باعث شده است تا تروریسم بحیث یک روند مخرب مؤثر برای قدرت های رقیب عمل نماید. چیچینی ها، عرب ها، تاجکستانی ها، ایغورهای چین، افغان ها، پشتون های سرحدی، پنجابی ها، برخی از مربی ها تروریستی غرب (امریکا و انگلستان) در مرز قبایل میان افغانستان و پاکستان سر گرم دهشت و جنایت هستند و بحیث ریزرف های مخفی شبکه های استخباراتی غرب و پاکستان فعالیت های تخریبی شانرا تا آسیای میانه امتداد میدهند.

همه این شبکه های تروریستی زیر نظارت مستقیم ISI پاکستان و حمایت

مخفی استخبارات امریکا و انگلیس عمل می کنند. این ها عوامل بحران در منطقه بوده، وسیله دست استخبارات غرب و پاکستان برای دوام حضور قوت های نظامی امریکا در افغانستان می باشند. این شبکه های تروریستی ابزار تحقق سیاست خارجی امریکا بر علیه چین، روسیه و ایران بوده تا زمانی فعال خواهند بود که امریکا در ستراتیژی منطقوی اش نایل آید.

فصل سوم خط دیورند ماده منقلقه در

روابط افغانستان و پاکستان

۱ - پیشینه تاریخی

در زمان امپراطوری کنیشکا که از مقتدرترین پادشاهان کوشانی بین سال های ۱۶۰ - ۱۲۰ میلادی بود و پشاور پایتخت زمستانی اش قرار داشت، حدود هزارسال قبل از امروز سلطان محمود غزنوی به منظور ترویج اسلام در هند، لاهور را به حیث پایتخت قرار داده بود. بعد از تشکیل دولت ابدالی همه مناطق چترال در شمال الی بحیره عرب در جنوب که در امتداد دریای سند موقعیت دارد. جزء قلمرو ابدالی ها بود.

وقتی انگلیس امپراطوری اش را بر نیم قاره هند قایم کرد با مشکل ناشی از قشون کشی های شاه زمان سدوزایی مواجه بود، زیرا شاه زمان سال یکبار با لشکری از مردم تیرا و سائر قبایلی ها تا لاهور می تاخت و مالیات را جمع آوری میکرد.

لارد و سلی و ایسرای هند ازین لشکرکشی ها در تشویش همیشگی قرار داشت و می اندیشید تا چگونه جلو آنها بگیرد؛ زیرا تداوم این عمل و مراجعه فرانسوی ها به شاه زمان غرض حمله مشترک به هند را برای امپراطوری هند برتانوی خطر جدی می پنداشت. در آن زمان دو طرح روی دست گرفته شد، یکی طرح ایجاد تفرقه میان اولاده تیمورشاه و مصروف ساختن شاه زمان در جنگهای داخلی تا توجه آن از مناطق امپراطوری هند برتانوی بر امور داخلی و جنگ با برادران معطوف گردد که این پلان بحیث سیاست کوتاه مدت و دفع الوقت عملی می شد.

اما طرح دوم، پلان طولانی به منظور جدائی بخشی از اراضی افغانستان تا مناطق قبایلی امتداد راست دریای سند میان افغانستان و هند را دربر

میگرفت تا این مناطق به حیث حایلی قرار گرفته، از دسترسی شاهان افغانی خارج گردد و آن امپراطوری از شر لشکرکشی های افغان ها در امان باشد.

این طرح به صورت قدم به قدم ساحه تحقق پیدا نمود و انگلیسها توانستند با انعقاد معاهدات با امیران فراری یا مستمری خوار و دست نشانده، حایل مورد نظر را زیر نام سرحدات شمالغرب هند ایجاد نمایند. از طرح این پلان تا تکمیل نهائی آن يك قرن (۱۸۹۳ - ۱۷۹۳) سپری شد.

عواملی چون بی اتفاقی برادران سدوزایی و محمد زائی غرض رسیدن به تاج و تخت، نیرنگ بازی های انگلیس و نیرومند شدن سیک های پنجاب با حمایت انگلیس و پیشروی آن ها به سوی مناطق سرحدی باعث شد تا انگلیس بتواند هر دو پلان کوتاه مدت و درازمدت را موفقانه عملی سازد.

وجود یک جنرال امریکائی بنام «جوزه هارلارن» که در سال ۱۸۲۰ میلادی بحیث جاسوس با لباس ملنگی نزد شاه شجاع درانی کار میکرد و تا سال ۱۸۴۱ در افغانستان باقی ماند در ایجاد تفرقه میان برادران سدوزایی از اهمیت خاص برای انگلیس ها برخوردار بود. او به حصص مختلف افغانستان در رفت و آمد بود، میان شهزاده گان بی اعتمادی ایجاد میکرد و تخم نفاق می پاشید، گاهی هم از رنجیت سنگ حاکم لاهور حمایت می نمود و اوضاع را بی ثبات می ساخت.

شاه شجاع پادشاه که مورد حسن نیت انگلیس قرار داشت برای اولین بار معاهده ای را در سال ۱۸۰۹ میلادی با الفنستن و رنجیت سنگ امضاء نمود که بر اساس آن انگلیس ها خواستند تشوشات شانرا از ناحیه لشکرکشی فرانسوی ها از طریق ایران و افغانستان مرفوع سازند، زیرا نماینده ناپلیون قبلاً پیامی را به شاه زمان آورده بود تا شاه زمان از ورود عساکر فرانسوی به افغانستان حمایه کند و قوای مشترک ناپلیون و شاه زمان برای شکست انگلیس به هند حمله نمایند. قرارداد سال ۱۸۰۹ شامل سه ماده بود مبنی بر اینکه در صورت هجوم عسکر فرانسه و ایران از راه

افغانستان به هند، شاه شجاع با آنها به مقابله برمی خیزد و اگر فرانسوی ها و ایرانی ها داخل افغانستان شوند، انگلیس ها با افغان ها هر نوع همکاری می نماید. بر طبق ماده سوم، این معاهده بحیث معاهده دوستی نام گذاری شده تذکار رفته بود که پادشاه افغانستان احدی از فرانسویان را در کشورش نخواهد گذاشت.

شاه شجاع بعد از سقوط دور اول شاهی از سال ۱۸۱۴ تا ۱۸۳۹ مدت ۲۵ سال در لودیانه نزد انگلیس ها بسر می برد؛ او یک شخص فراری بیش نبود. انگلیس ها از وجود این پناهنده بی تاج و تخت توانستند قسمتی از پلان جدائی خاک های افغانستان را عملی سازند. به این ترتیب که دومین معاهده را به شکل سه جانبه (شاه شجاع، رنجیت سنگ و گورنر جنرال برتانیه در هند سال ۱۸۳۸) در لاهور به امضاء رسانیدند. بر طبق این معاهده مناطقی چون کشمیر، اتک حدود و توابع آن، چچه، هزاره شامل بالاکوت، شنکیاری، مانسهره، ایبت آباد، هری پور و حسن ابدال، کنبل، پشاور، ختک، هشتنگر، چمن و کوهات، کاله باغ، دیره اسمعیل خان، دیره غازی خان و ملتان از پیکر افغانستان جدا شده به رنجیت سنگی واگذار گردید. در معاهده چنین ذکر شده بود که: «سرکار شاه موصوف (شاه شجاع) و سائر خاندان سدوزایی را در ممالک مرقومته العدد هیچ دعوایی نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن نمی باشد».

دستمزد این معاهده از جانب انگلیس ها برای شاه شجاع آوردن او به تاج و تخت کابل بود. در سال ۱۸۳۹ او را بر تخت کابل نشاندند و سومین معاهده را در همین سال به منظور تائید مکرر معاهده ۱۸۳۸ لاهور بروی قبولاندند.

درین زمان رد و بدل شدن شاهان در کابل سرعت داشت، با کشته شدن شاه شجاع، امیر دوست محمد خان بر تخت کابل نشست. انگلیس ها با وی نیز معاهده ای را بنام معاهده جمرود عقد کردند که در سال ۱۸۵۵ بین سر جان لارنی حاکم انگلیسی پنجاب و سردار غلام حیدر خان ولیعهد امیر دوست محمد خان امضاء گردید.

در ماده سوم این معاهده مرقوم شده بود که (جناب امیر دوست محمد خان والی کابل و آن علاقه جات افغانستان که حال در قبضه او می باشند عهد می نماید از طرف خود و از طرف ورثه خود که علاقه جات «هانریل ایست اندیا» یا کمپنی هند شرقی را احترام نمایند و ابداً «در آن ها مداخله نه نمایند و با دوستان هانریل ایست اندیا» یا کمپنی دوست باشند و با دشمنان کمپنی مذکور دشمن باشند». بعد ازین معاهده بلوچستان به تصرف انگلیس ها در آمد.

در سال ۱۸۷۹ امیر محمد یعقوب خان معاهده گندمک را در داخل یک خیمه با جانب انگلیس امضاء نمود که علاوه بر صحه گذاری مناطق از دست رفته به اثر معاهدات قبلی بخش های مزید از پیکر افغانستان مجزا شد.

مطابق ماده نهم این معاهده مناطقی چون کرم، پیشین و سیبی تحت «تسلط و انتظام» برتانیه قرار گرفته، نظم امور رفت و آمد قبایل پشتون در دو منطقه (چینی و خیبر) نیز بدست برتانیه سپرده شد.

آخرین معاهده که در حقیقت خط رسمی برای متصرفات انگلیس بر طبق معاهدات ذکر شده در بالا و افغانستان گردید، معاهده مشهور دیورند است که در سال ۱۸۹۳ میان امیر عبدالرحمن خان و سر تیمور دیورند به امضاء رسید. مناطق سوات، باجور، چترال، و وادی ارنویا به انگلیس ها سپرده شده بر طبق ماده نهم این معاهده چمن کاملاً به برتانوی ها تعلق گرفت.

برتانوی ها در سال ۱۹۰۵ با امیر حبیب الله خان معاهده ای امضاء کردند که امیر موصوف در آن تعهد سپرد «در مسائل جزئی و کلی عهدنامه راجع به امور داخلی و خارجی قراردادی که والا حضرت پدرم (عبدالرحمن) ضیاء الملت والدین نور الله مرقده با دولت انگلیس منعقد نموده و عملی شده است، نیز همان را قبول می نماید.»

در مورد انعقاد قراردادهای بین المللی و اعتبار حقوقی آنها در حقوق بین الملل عمومی شرایطی وجود دارد که در صورت فقدان آن قرارداد فاقد

اعتبار حقوقی می باشد.

یکی از شرایط این است که طرفین عاقدین قرارداد دارای اهلیت کامل حقوقی باشند یعنی قرارداد توسط دولت های مستقل به امضاء برسد، در حالی که یکی از دولت های امضاء کننده فاقد اهلیت حقوقی یعنی مستعمره یا تحت الحمایه باشد، قرارداد از اعتبار حقوقی ساقط می گردد.

قرارداد ۱۸۳۸ لاهور بین یک شخص فراری (شاه شجاع) که هیچگونه اهلیت حقوقی در امضای قرارداد با یک دولت خارجی را نداشت و در کابل امیر دوست محمد خان بحیث امیر ایفای وظیفه میکرد اصلاً قابل انعقاد نبود. زیرا شخصی که فاقد کدام مقام رسمی دولت بوده از جانب دولتی به حیث نماینده خاص توظیف نه شده باشد نمی تواند با دولت دیگر در مورد سرنوشت دولت متبوعش قرارداد عقد کند، شاه شجاع در چنین موقعی قرار داشت. لهذا قرارداد منعقد سه جانبه لاهور سال ۱۸۳۸ از لحاظ حقوق بین الملل عمومی فاقد اعتبار می باشد.

وقتی شاه شجاع با قوای انگلیس به کابل آمد و بر تخت سلطنت جلوس داده شد، دولت او دولت تحت الحمایه انگلیس بود، تحت الحمایگی حالت دولتی را نشان میدهد که صلاحیت های امور خارجی به دولت خاص سپرده شده ولی در امور داخلی آزاد می باشد. لهذا قرارداد سال ۱۸۳۹ میان شاه شجاع و مکناتن نیز فاقد ارزش حقوقی می باشد.

معاهدات سال ۱۸۵۵ جمرو، ۱۸۷۹ گندمک، ۱۸۹۳ دیورند و ۱۹۰۵ امیر حبیب الله خان و انگلیس همه در شرایط تحت الحمایگی و فقدان صلاحیت و اهلیت حقوقی کامل عقد گردیده از لحاظ پرنسیپ های حقوق بین الملل عمومی هیچگونه اعتبار ندارد.

اما معاهده اگست سال ۱۹۱۹ راولپندی و معاهده ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۱ میان دولتین افغانستان و برتانیه بنابر داشتن استقلال دولت افغانستان دارای اعتبار و ارزش حقوقی است، ازین جهت مطابق به مواد قراردادهای مذکور سرزمین های آن طرف دیورند لاین که از زمان شاه شجاع تا امیر

عبدالرحمن از پیکر افغانستان بریده شده و بحیث قلمرو هندبرتانوی برسمیت شناخته شده است ارزش حقوقی دارد. قراردادهای میان دو دولت برای هردو جانب حقوقی و وجایب بار می آورد، هردو طرف مکلف به رعایت آن می باشند، چنین قراردادهای برای جانب ثالث که شامل قرارداد نباشد تاثیری وارد نمی کند. بر طبق معاهدات ۱۹۱۹ و ۱۹۲۱ دولت افغانستان مکلف به عدم مداخله و دخالت در سرزمین های هند برتانوی بود.

متن ماده پنجم معاهده راولپندی سال ۱۹۱۹ «دولت افغانستان سرحد بین هندوستان و افغانستان را که امیر مرحوم قبول نموده می نمایند و نیز متعهد می شوند که قسمت تحریر نشده خط سرحد طرف مغرب خیبر در جائیکه حمله آوری از جانب افغانستان درین زمان واقع شد به واسطه کمیشن دولت بهیه بریتانیه تعیین نمایند قبول کنند. عساکر دولت بهیه بریتانیه بر این سمت در مقامات حالیه خود خواهند ماند تا وقتیکه تحریر حدود مذکور بعمل آید.» [۳۲: ۱۰۳].

متن ماده دوم قرارداد سال ۱۹۲۱ که از جانب محمود طرزی و سر هنری دایس امضاء گردیده است: «دولتین علیتین عاقدین بل مقابل سرحد هندوستان و افغانستان را بطوری که دولت علیه افغانستان به موجب ماده پنجم عهد نامه ایکه در راولپندی انعقاد یافته است قبول کرده و قبول می نماید.» [۳۲: ۱۰۴].

سیاست حکومت های بعدی نیز در مورد سرحد جنوبی و شرقی افغانستان صراحت نداشته است و قسماً سرحد میان هند و افغانستان را پهنه مناطق قبایل نشین پشتون قبول کرده اند. در سالنامه سال ۱۳۱۳ حدود اربعه افغانستان چنین ثبت شده است: «از طرف شمال با بخارا و صحرای خوارزم، از طرف مشرق جلگه هندوستان و ترکستان چین، از طرف جنوب بلوچستان و از طرف مغرب با مملکت ایران محاط می باشد.» [۳۶: ۱۵۳].

۲- قبایل و مبارزات آزادی خواهی پشتون ها چه میخواهد؟

رسم قبایل، آزاد زیستن و آزاد بودن است. رسم اطاعت از سران قبیله، ملک ها و روحانیون (سپین پگری) جزء اصول زندگی شان می باشد. (دود و دستور) قبیله چنین است که حل معضلات از طریق جرگه ها صورت میگیرد، مردمان قبایل به حدی مطیع رسم قبیلوی اند که در برخی موارد از اصول جزائی اسلام عدول می کنند. در قبایل به جای قصاص انتقام گرفته می شود یعنی اگر فردی از قبیله توسط فرد قبیله دیگر به قتل می رسد، وارث قاتل بدون در نظر داشت اصول اسلامی مبنی بر قصاص یا عفو، به هر فردی از قبیله متخاصم دسترسی یابد، او را می کشد. زیرا حمله بریک فرد قبیله حمله بر عزت و ننگ همه قبیله دانسته شده از هر فرد قبیله مخالف که بدسترس باشد انتقام میگیرند.

در بسیاری موارد جرم عمل شخص پنداشته نه شده به جای مجرم شخص دیگری قربانی میدهد. مثلا اگر حادثه ای میان دو قبیله رخ دهد جرگه می تواند فیصله کند تا به قبیله متضرر (بد) بدهد که درین صورت دختری را به حیث (بد) میدهند و این دختر نزد قبیله دشمن حیثیت انسانی نداشته در بدترین شرایط زندگی قرار داده می شود.

تولد طفل پسر با فیر تفنگها استقبال می شود و تفنگی به نام پسر نوزاد تخصیص می یابد، یعنی مردان قبیله از تولد تا مرگ با جنگ و تفنگ زندگی میکنند. ازین جهت کسی را مجال نمیدهند تا آزادی شخصی و قبیلوی شانرا مصدوم به خطر سازند. این روح آزاد منشی قبایل بود که بیش از صد سال قوت های انگلیس با مقاومت و جنگ در مناطق قبایلی مواجه بودند و تلفات بسیاری را متحمل شدند.

سیاستمداران کارکشته انگلیس برای کسب متابعت قبایل راه سازش با سران و روحانیون قبایل را در بدل پراخت پول پیش گرفته و ازین راه، نه از راه زور توانستند مناطق قبایل نشین را تحت اداره در آورند و با تقرر پولتیکل

اجنت ها نظم خودشانرا از لحاظ رژیم امنیتی و اداری بر آنها برقرار سازند. این نظم انگلیسی هنوز از جانب حکومت پاکستان بر قبایل تطبیق میگردد.

انگلیس ها با پیش گرفتن سیاست تحت الحمایگی در افغانستان و انعقاد قراردادهای ظالمانه دست امیران دست نشانده شان را از امور قبایل کوتاه نگهداشتند.

در مبارزات آزادیخواهی، قبایل جانب افغانستان را گرفته، بارها از امرای افغانی طلب کمک و همکاری در جنگ با انگلیس ها را نموده اند، اما این خواست قبایل توسط امیران افغانستان یا سکوت گذاشته شده یا با جواب رد مواجه گردیده است.

در زمان وقوع اولین جنگ افغان و انگلیس در سال ۱۸۴۱ مردمان قبایل از امیر دوست محمد خان امید داخل شدن در جنگ علیه انگلیس را داشتند اما امیر مطیع، از شرکت در جنگ و حمایت قبایل خودداری کرد. چون مردم آماده جنگ و حصول استقلال شان بودند، قیام های ضد انگلیس به شکل محلی آغاز گردید.

در جنگ دوم افغان و انگلیس سال ۱۸۷۸ که قوای آن از سه سمت کویته، خیبر و کرم به سوی کابل به حرکت افتید، قبایل خیبر از آغاز حرکت انگلیس دست به حملات چریکی زده قطعات عسکری آنها که در آن ساحه مستقر بودند زیر ضربه گرفته و مسیر شان را ناامن ساختند. انگلیس ها مجبور شدند به تعداد ۶ هزار نیروی نظامی را غرض تأمین امنیت سیر حرکت خویش بگمارند، در حالی که این قوا از جانب مردمان مهمند، شنواری، لندی کوتل، خوگیانی، زخه خیل، افریدی و باسول تحت حملات چریکی قرار داده شدند.

به اثر شدت قیام های ضد انگلیسی قبایل در سال ۱۸۸۸ جنرال رابرتس به تعداد ۳۰ هزار نفر دیگر به قوایش افزود، این قیام ها تا سال ۱۸۹۳ ادامه داشت. پشتون های قیام کننده از امیر عبدالرحمن امید همکاری داشتند

اما با سفر امیر به راولپندی بنابر دعوت مقام های برتانوی و دوستی با آنان، قبایل مایوس گردیدند.

به گفته شادروان میر غلام محمد غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» مردم کرم به امیر پیشنهاد کردند تا ایشان را از قلمرو انگلیس جدا و به افغانستان ملحق سازند، آن ها گفته بودند ما اتباع افغانستان بودیم و هستیم، نورو خان بلوچ تا سال ۱۸۹۳ همه ساله بدربار کابل به عنوان متابعت و وابستگی به افغانستان میآمد و هدایا بدربار امیر می فرستاد ولی امیر دستنکر انگلیس به هیچ تمنای این مردمان لبیک نه گفته، معاهده دیورند را امضاء کرد.

امضای معاهده دیورند قبایل آن طرف خط را به حیرت واداشت و برای شان غیر قابل باور بود که امیر مسلمان به چنین کاری دست بزند، ازین رو قبایل مسعود و وزیر نامه ای به امیر فرستادند و از او حقیقت مسئله را پرسیدند که آیا این شایعه است یا واقعیت؟ امیر به ایشان نوشت که بدون از (مرغه و برمل) دیگر مناطق مسکونی وزیری و داور یعنی وزیرستان در مجموع متعلق به دولت انگلیس می باشد. مردم وزیری از جواب نامه به خشم آمدند و بر حملات شان علیه انگلیس شدت بخشیدند، یک تولی انگلیس را در وانه نابود کردند، ذخیره گاه سلاح آنها آتش زدند و تعدادی از سلاح ها را به غنیمت گرفتند. دسته های جنگی قبایل در پشاور و دیره جات علیه قوای انگلیس به شدت عمل شان افزودند.

مردم بونیر در سال ۱۸۹۵ نزد امیر عبدالرحمن خان به کابل آمدند و از وی تقاضای کمک نمودند ولی امیر تقاضای شانرا رد کرد.

سران مسعود و بلوچ با ۲ هزار مرد مسلح نزد امیر آمدند تا اراضی آن دو قوم از سلطه انگلیس آزاد گردد. آن ها آماده بودند اراضی شانرا دوباره بخرند تا از نفوذ کفر رهائی یابند، اما امیر به ایشان گفت می توانید به افغانستان بمانید و از اراضی خالصه دولت استفاده کنید. عکس العمل پشتون های قبایلی در برسمیت شناختن اشغال توسط امیر از طریق خط

دیورند عکس العمل شدید جنگی بود.

مردمان هر دو طرف خط تحمیلی، پیوسته علیه سلطه بیگانه رزمیده اند، اما امیران دست نشانده و مستمری خوار بخصوص امیر عبدالرحمن و پسرش امیر حبیب الله نه تنها ازین مبارزات حمایت نکردند بلکه به امحای فزیزی رهبران و سرکردگان قیام های محلی به نفع انگلیس پرداخته اند.

امیر حبیب الله مانند پدرش سر از خط فرمان انگلیس بر نداشت، وقتی در شروع جنگ جهانی اول هیئت نمایندگی آلمان و ترکیه غرض جلب افغانستان در جنگ علیه برتانیه به کابل آمدند، در سال ۱۹۱۵ بزرگان مناطق سرحد و بلوچستان نیز نزد امیر آمده از دعوت هیئت آلمان - ترک در مبارزه با امپراطوری هند برتانوی استقبال کردند، اما امیر به هیئت آلمان - ترک جواب صریح نداده و از گردهم آیی قبایل پشتون و مردم کابل جلوگیری نمود.

در تمام جریان کارزار استقلال خواهی اعلیحضرت امان الله خان، قبایل آنطرف دیورند لاین با اعلیحضرت همراهی میکردند، از اعلامیه های اعلیحضرت مبنی بر استرداد استقلال حمایت می نمودند، در پشاور کمیته ۳۲ نفری که از جمله ۲۰۰ نفر اعضای انقلابی تشکیل شده بود به حمایت از استقلال افغانستان آغاز کردند و تصمیم داشتند به قوای انگلیس از عقب جبهه ضربه وارد کنند، انگلیس ها در مقابل این تصمیم دست به اقدامات نهایت ظالمانه زدند، منجمله مجاری آب بر پشاور را مسدود ساختند و بعد به شهر حمله آورده اعضای کمیته را دستگیر نمودند، قبایل افریدی دست به سلاح بردند، وزیر یی ها بر قوای انگلیس تلفات سنگین وارد کردند، ۲۳ هزار مبارز وزیر یی و مسعود در وزیرستان هیجان برپا کرده بودند، لین های مخابراتی با (بنو) را قطع کردند وسایط و وسایل آنوقه رسانی انگلیس را محو و سلاح و جعبه خانه های آنرا طعمه آتش ساختند و قلعه مستحکم (وانه و سپین دام) را تحت محاصره در آوردند.

همه ملیشه های پشتون که در قوای انگلیس بودند آن قوا را ترک و به

کشتار انگلیس ها پرداختند، قشله ها و قلعه های جنگی را نقب زدند و همه استحکامات نظامی را ویران ساختند تا اینکه انگلیس به شکست کامل مواجه شد. این جد و جهد و شور و شوق استقلال طلبی غرض انضمام مجدد شان به افغانستان بود تا با شکست انگلیس تمام افغانستان به شمول سرزمین های از دست رفته از معاهده ۱۸۳۸ تا ۱۸۹۳ دیورند تأمین گردد، امضای معاهده متارکه جنگ در راولپندی باعث نا امیدی قبایل شد.

قبایلی های که طی نیم قرن ۲۲ بار مورد لشکرکشی قوای برتانیه واقع شدند و با آن قوای مجهز و مدرن جنگیدند نتوانستند به امید دیرینه شان که زندگی در یک افغانستان واحد بود برسند. پشتون های قبایل ۵۵ هزار نیروی رزمی مسعود، وزیر و متحدین جمع کرده بودند و این مانع بزرگ در برابر تهاجم قوای برتانیه بود، بعد از عقد قرارداد صلح راولپندی دولت انگلیس خلاف تمام نورم های اخلاقی و سیاسی غرض تلافی ضرباتی که در تل و وانه بر داشته بودند سرزنش و انتقام را پیشه کردند، آنها فعالیت آزادیخواهان را «فتنه انگیزی و شیطنت جهت ارتکاب اعمال ناجائز و خیال پلو پخت های بی حد و حصر برای آزار دادن ما» نام گذاشتند، در حالی که خود به شنیع ترین اعمال فتنه انگیزی و شیطنت دست زدند، آنها با یک نیروی ۶۲ هزار نفری و ۵۲ بال طیارات جنگی به حملات علیه قبایلی های وزیر و مسعود آغاز کردند، طی یک ماه اول این عملیات ۲۰ بار لشکرکشی علیه این مناطق از طرف انگلیس ها صورت گرفت.

از نوامبر سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۰ عملیات واپس گیری تل و وانه ادامه یافت. درین زمان طی سال ۱۹۲۰ شش صد و یازده حمله مسلحانه توسط پشتون ها بر قوای انگلیس عملی شد. انگلیس های انتقام جو با فشار بمباردمان هوایی و عملیات زمینی وزیر و ها را وادار به قبول موافقت نامه ای کردند که جنگ درین مناطق خاتمه یافت.

حاصل عملیات قبایل پشتون بر قوای انگلیس ۲ هزار سپاهی کشته و ۱۱۰ میلیون روپیه مخارج جنگی بر بریتانیا گردید.

«دینیز بیری» سرکتر خارجه بریتانیا در ماه مارچ سال ۱۹۲۳ اعلان کرد بریتانیا بدون اشغال و تصرف مستقیم میخوهد قبیله مسعود را تحت اداره و سلطه خود در آورد و آنرا با تأسیس «دو پوسته در کنار خط سرحدی که توسط احداث یک سرک باهم اتصال می یابند اداره کند» [۲ : ۱۳۵]

او وزیرستان را برای هندوستان «یک خطر وسیع» اعلان کرده گفت «... نباید به یک میل مربع آن کسی دیگری چشم طمع داشته باشد... مگر هندوستان آنقدر وسیع نیست که به هر مهاجم به هند اجازه داده شود که قطعه بزرگی از آنرا تصرف کند اگر چه آنها قبایل و مردم سرحد آزاد باشد یا قوه متهاجم خارجی دیگر.» او برای قبایلی ها در هندوستان حقی قایل نبود مگر «یک قطعه کوچکی برای قبر یعنی ۷-۲ یا ۵ فت و عمق ۴ فت که حق طبیعی آنهاست». [۲ : ۱۳۵]

خصلت و رسم قبیله یعنی رسم رسیدن به هدف از راه استعمال سلاح مدت ها باعث شد تا پشتون های قبایل خواستهای شانرا از طریق سیاسی و وارد کردن فشار سیاسی با داشتن احزاب سیاسی عملی نه سازند.

استعمار درین مناطق پیوسته با جنگ و قشون کشی مواجه بوده، توجه به انکشاف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این مناطق مبذول نمی داشت، تا سال ۱۹۱۳ که اولین کالج اسلامی در پشاور تأسیس شد از ۶ میلیون نفوس این مناطق (طبق نوشته مرحوم غبار) سالانه صرف ۴۱۵ نفر به مکتب میرفت.

خان عبدالغفار خان اولین رهبر سیاسی پشتون ها بود که برای نخستین بار دست به فعالیت سیاسی زد، او جلسه ای در اتمان زایی پشاور علیه انگلیس ها دایر کرد، ولی خان وعده ای دیگری از سران پشتون شرکت کننده در میتنگ تحت ضربه قوای انگلیس قرار گرفته زندانی شدند.

حرکت دوم سیاسی در زمان جنگ سوم افغان و انگلیس راه افتید سال (۱۹۱۹)، که همانا تشکیل کمیته ۳۲ نفری به حمایت از شاه امان الله بود و آن هم به اثر حمله قوای انگلیس و زندانی ساختن اعضای آن ناکام شد.

زمانیکه غفارخان در زندان بسر می برد، یک حرکت سیاسی مذهبی جنبش (خلافت) «تحریک خلافت» با شرکت مسلمانان هندی به رهبری و بنیانگذاری مولوی محمدعلی خان و شوکت علی خان آغاز شد و در سال ۱۹۲۱ یک شعبه آن در پشاور تأسیس گردید و در سال ۱۹۲۲ به اثر اجرای تظاهرات وسیع علیه ورود (پرنس آف ویلز) در پشاور و زندانی شدن عده ای از آزادیخواهان، این جنبش ضربه برداشت.

جنبشی را که خان عبدالغفار خان پیش می برد زیر نام (عدم تشدد) با الهام از (مقاومت منفی) مهاتما گاندی آغاز شد. او در سال ۱۹۲۳ (انجمن افغانه) را تأسیس کرد و در سال ۱۹۳۰ «به خدائی خدمتگاران» یا «سرخ پوشان» تغییر نام داد.

خان عبدالغفار خان توانست با این فعالیت هایش قبایل را وارد فاز جدیدی که عبارت از شرکت در فعالیت های سیاسی بود، سازد. در آن زمان پشتونستان و پاکستان وجود نداشت ازین سبب مبارزات خان مانند همه مبارزین آزادیخواه ضد استعمار انگلیس در هند، مبارزه برای حصول استقلال بود.

جای تاسف آن است که مبارزات سیاسی پشتون ها، از همان سر آغاز کار بدو بخش مذهبی در قالب جمعیت العلماء، مشتمل بر ملاها و مولوی ها و دیگری مبارزان ملی - (خدائی خدمتگاران) زیرا نام (عوامی ملی) بعدها نشنل عوامی پارتی منقسم شده و کار گزاران سیاسی انگلیس توانستند میان گروه های مذهبی - سیاسی نفوذ موثر داشته باشند که تا کنون دارند.

پیامد سیاست استعماری انگلیس برای پشتون ها باعث نوعی سردرگمی در ارائه خواسته های ایشان گردید.

اولین مشکل این بود که با ترک نیم قاره هند مردمان قبایل سرحد عملاً در سه راهی انتخاب قرار داده شدند، هند، افغانستان و پاکستان دولت های بودند که به نحوی از انحاء در مورد سرنوشت قبایل علاقمندی نشان میدادند.

علاقه افغانستان درین بود که مناطق قبایل آن طرف خط دیورند زمانی جزء خاک این کشور بود، اگر مناطق بریده شده از پیکر آن مجدداً به آن تعلق می‌گرفت، علاوه بر اینکه تمامیت خاکش تأمین می‌شد، از حالت محاط به خشکه بودن نجات می‌یافت و از طریق بلوچستان به بحر وصل می‌گردید.

هند درین مورد بخاطری چشم می‌داشت که دولت برتانیه با انفکاک آن مناطق از افغانستان این ساحات را جزء امپراطوری هند برتانوی ساخته سیستم خاص اداری استعماری را بر آن جاری ساخته بود، اما جواهر لعل نهرو حین بازدید صوبه سرحد از الحاق این نواحی به هند بعد از خروج انگلیس علاقمندی نشان نداد.

پاکستان که به حیث مولود نامشروع روی قطعات جدا شده از پیکر افغانستان و هند زاده شده بود، از دست دادن این مناطق را به معنی ناتکمیل بودن یک کشور اسلامی میدانست. با چنین حالت پیش کشیدن خواست پشتون ها خالی از تقابل با سه مشکل فوق بوده نمی‌توانست.

جرگه بنو برای اولین بار طرح استقلال پشتون های قبایل را ریخت، بعداً در اول سپتامبر سال ۱۹۴۹ بار دیگر روسای قبایل پشتون طی گردهم آیی فیصله کردند تا سران قبایل همبستگی و اتحاد شانرا حفظ کنند و خودرا مکلف بدانند که برای آزادی کامل پشتونستان در برابر تجاوز خارجی ایستادگی نمایند، روابط شانرا با همه پشتون ها در همه جا که هستند قایم سازند و برای رسیدگی به مسائل مربوط جرگه بزرگی تشکیل دهند.

جرگه بزرگ پس از ۵ ماه از یازده تا پانزده جنوری سال ۱۹۵۰ در چهار سده پشاور دائر شد و شخصی بنام مرزا علم به اتفاق آراء در رأس حکومت پشتون ها انتخاب گردید. جرگه خواستهای ذیل را اعلام نمود.

۱- از دولت پاکستان خواسته می‌شود که تمامیت و استقلال پشتون ها و هفت ملیون نفوس آن را برسمیت بشناسد.

۲- دولت پاکستان به کلیه مامورین لشکری و کشوری خود دستور دهد که خاک پشتونستان را ترک نمایند و اگر تعلل شد مسئولیت و عواقب آن متوجه پاکستان خواهد بود.

۳- چون وسایل چاپ و انتشارات در پشتونستان نواقص دارد، از دولت و ملت برادر افغانستان که همواره با پشتون ها همدردی صمیمی دارند، تقاضا می شود که درین قسمت ها با پشتون ها کمک نمایند.

۴- از سازمان ملل متحد تقاضا می شود که پشتونستان را بر سمیت بشناسد.

دولت پاکستان در برابر جرگه از قوه کار گرفته با هجوم نظامی تعدادی را کشته و زخمی ساخت و صدها تن دیگر را زندانی نمود. اما پشتون ها آرام نه نشستند و چند ماه بعد جرگه پشتون های آزاد را در کابل دائر کردند و خواهان عملیات مسلحانه علیه پاکستان شدند. دولت کابل از پروسه نظامی حمایت نکرده به حمایت سیاسی اکتفا ورزید و روز نهم سنبله را بحیث روز (پشتونستان) مسمی ساخت.

در جانب افغانستان از حکومت شاه محمود خان تا سقوط حاکمیت چپ که حدود ۴۸ سال را در بر میگیرد «دفاع از حقوق برادران پشتون و بلوچ» و «حق خود ارادیت پشتونها و بلوچ ها» مطرح گردیده است. این جملات گنگ و فاقد ارزش حقوقی است زیرا پشتون های قبایل حین برگذاری رفراندم که توسط انگلیس ها غرض تعیین سرزمین کفر و اسلام برگزار شد ۵۲ فیصد شرکت کنندگان به جانب پاکستان رای دادند و سرنوشت شانرا تعیین نمودند. این رفراندم از جانب افغانستان پذیرفته نه شد زیرا از هفت ملیون پشتون صرف (۲۴۴ ۲۸۹) نفر به جانبداری از پاکستان رأی دادند که به هیچ وجه معنی شرکت بیش از ۵۰ فیصد مردم در رفراندم را نمیدهد.

از جانب دیگر رفراندم در جائی صورت گرفت که هنوز تحت حاکمیت انگلیس قرار داشت و ثالث برای پشتون های قبایل صرف دو راه گشوده

شده بود (یا هند یا پاکستان) در حالی که راه سوم یعنی آزادی خودشان در میان نه بود.

ترتیبات اول این فراندنم توسط معاون وزیر خارجه هند برتانوی بنام (سر اولافیکرو) که از جمله مستشرقین ضد پشتون بود و در آن وقت بحیث گورنر صوبه سرحد کار میکرد اتخاذ شده بود.

او در کتابش بنام (پتان ها) پشتون ها را از نسل یهود معرفی میکرد. در نتیجه فراندنم وزیر مستعمرات انگلیس پاکستان را بحیث وارث حقوق و وظایف امپراطوری هند برتانوی در مناطق جدا شده از افغانستان اعلان کرد.

اینکه این فراندنم سر تا پا ضد پشتون ها بود ثابت است، اینکه در آن خدعه و نیرنگ انگلیس به کار رفته بود و از احساسات مذهبی قبایل مینی بر گذاشتن قرآن پاک و گرنک بالای صندوق های رای دهی استفاده شد هم ثابت است اما چون مردم در آن شرکت کرده بود و ابراز رای شده بود از لحاظ تبلیغاتی که انگلیس ها و پاکستان در مورد بعمل آوردند نزد جهان قابل اعتبار دانسته شد، روی همین ملحوظ این مسئله نتوانست در مجامع بین المللی مانند مسئله کشمیر جایگاهی پیدا کند.

اصل زور در روابط بین الملل تعیین کننده آخرین حالت است. انگلستان در آن زمان زورمندترین قدرت در منطقه ما بود و دستیار منطقوی اش پاکستان را خوب تجهیز نموده بود؛ ازین سبب حرف اول از آن انگلیس ها بود، چنانکه زورمندی امریکا در قرن ۲۱ تعیین کننده تصامیم در روابط بین المللی است، به هر جا بخواهد می تازد و هر که را بخواهد محکوم می سازد، گروهی از کشورهای دنباله روش عین شعار را سر میدهند، اسرائیل برحق است، فلسطینی ها تروریست ها هستند، صدام حسین سلاح کشتار جمعی و اتمی دارد باید کشته شود، بشارالاسد دیکتاتور سیکولار است، ویرانگران و آدمکشان تحت حمایت امریکا اردوی آزادی بخش سوریه هستند. عربستان سعودی و ائتلاف نام نهاد آن حق دارند یمن را به

آتش بمب ها و توپ ها و تانکها بسوزانند و حق دارند از آدمکشان سوری علیه اسد حمایت کنند. ولی کسی نیست بگوید دیکتاتوری مذهبی وهابی حاکم درین انتلاف چه رنگ و بوی دموکراسی امریکائی را دارد جز فرمانبرداری از امریکا و حفظ منافع امریکا و اسرائیل در شرق میانه؟

در مورد بین المللی ساختن امور قبایل و مسئله پشتونستان دولت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به برخی اقدامات دست زد اما این اقدامات بنابر حمایت امریکا و انگلستان، از پاکستان مورد توجه غرب قرار نگرفت.

در سال ۱۹۳۷ طیارات انگلیس مناطق قبایلی وزیرستان را بمبارد نمودند. افغانستان در جامعه ملل (لیگ آف نیشنز) درین مورد احتجاج نمود.

قبل از خروج انگلستان از هند در دیپلوماسی افغان ها بر گشتاندن مجدد سرزمین های ماوراء دیورند علاقمندی وجود داشت، روی این ملحوظ عبدالمجید زابلی در جریان جنگ عمومی دوم سفری به آلمان کرده اظهار داشت که افغانستان حاضر است پس از بدست آوردن سلاح کافی از آلمان به طرفداری آن کشور داخل جنگ شود و تا رسیدن به آن مرحله اقدامات قبایل سرحد را علیه دولت برتانیه در هند تحریک و تقویت کند به شرط آنکه در پایان جنگ آلمان سرزمین های واقع در شرق و جنوب افغانستان را تا رودخانه سند تا شهر کراچی به آن واگذار شود.» [۶۴۵ : ۱۹].

در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۷ پاکستان مسئله عضویت خود در ملل متحد را مطرح کرد ولی افغانستان با این عضویت مخالفت ورزید. عبدالحسین عزیز نماینده افغانستان در ملل متحد گفت.

«... ما موافق رای دادن به عضویت پاکستان نیستیم، دلیل آن این است که ما سرحد شمالغربی را نمی توانیم جزء پاکستان بشماریم تا اینکه به مردم سرحد شمالغرب آزاد از هر نوع اعمال نفوذ (تکرار می کنیم آزاد از هر نوع اعمال نفوذ) موقع داده شود که خودشان فیصله کنند میخواهند آزاد باشند یا میخواهند جزء پاکستان باشند...» [۹۲ : ۱۷].

عبدالرحمن پژواک در دهه دموکراسی باری مسئله پشتونستان را در ملأ متحد مطرح کرده بود، اما هیچ یک از این اقدامات توجه جهانیان را بخود جلب نکرد.

۳- شکست انگلیس و از دست رفتن فرصت مناسب:

وقتی دولت بریتانیه مصمم شد به تاریخ سوم جون سال ۱۹۴۷ خروج کاملش را از نیم قاره هند عملی سازد، یک گردهم آیی وسیع به ابتکار خدائی خدمتگاران، جمعیت العلمای سرحد و تشکل نیمه نظامی جوانان پشتون به تاریخ ۲۱ جون همین سال در (بنو) صورت گرفت و در آن فیصله شد که پشتون ها نه با هند می باشند و نه با پاکستان، بلکه میخواهند دولت آزاد را تشکیل دهند، جرگه ای به نمایندگی ازین گردهم آیی به منظور کسب حمایت حکومت افغانستان ازین داعیه به کابل فرستاده شد.

درین زمان جوانان پشتون با ۲۵ هزار مرد مسلح ترجیح میدادند از راه جنگ و قیام مسلحانه به آزادی نایل آیند، اما این خواست هم از داخل و هم از جانب حکومت افغانستان با مشکل عدم حمایت مواجه شد. در داخل خان عبدالغفار خان بنابر سیاست عدم تشدد مانع ازین قیام گردید و حکومت افغانستان نیز ازین قیام حمایت نکرد و این فرصت از دست مبارزین پشتون بیرون شد ورنه می توانستند با اعمال فشار نظامی که دامنه آن سرتاسری می شد حکومت نو تأسیس پاکستان را با فشار حمایت از جانب افغانستان و ادار به قبولی خواسته هایشان سازند.

دولت پاکستان در ظرف یکسال به کمک انگلستان اردوی قوی را تأسیس کرد که همه پروسه های سیاسی تحت قیادت و زعامت آن شکل گرفت و این حالت تا کنون ادامه دارد.

دولت پاکستان اقدامات جدی ضد پشتون ها را روی دست گرفت و خان عبدالغفار خان را در جولای ۱۹۴۸ با جمعی از فعالین حزب بزدان افگند.

با پیشگیری سیاست های نا همگون و عدم پختگی در تدابیر و اقدامات

آزادخواهان پشتون و حکومت های افغانستان این مسئله نتوانست بحیث یک معضله باقیمانده از استعمار مورد توجه مجامع بین المللی قرار گیرد.

سیاستی را که خاندان شاهی محمدنادر در قبایل خط دیورند و سرزمین های ماورای آن در پیش گرفتند برای شناسائی بین المللی آن معضله کافی نبود. محمدنادر با حمایت انگلیس و بر طبق پلان طولانی امپراطوری برتانیه برای جانشینی اعلیحضرت امان الله خان پرورده شده بود، کاری انجام نمی داد که خلاف رضائیت آن امپراطوری باشد، سیاست این خاندان (بدون سردار محمد داود) در مورد پشتونستان یک پهلو و قاطع نبود، ظاهراً با برخی حرکات نمادین خودشان را حامی پشتون ها وانمود میکردند اما در سطح جهانی و اقدامات دیپلماتیک که در آن وقت سری و پوشیده و در عین زمان در انحصار افراد خاندان سلطنتی بود عدم مداخله شان را در امور قبایل نشان میدادند.

نادرخان قبل از اینکه به پادشاهی برسد نه تنها از سرزمین های جدا شده از افغانستان با مراجع انگلیسی حرفی نمی زد بلکه غرض خوشنودی و جلب حمایت آن برای رسیدن به پادشاهی میخواست دریای کنر به سرحد میان افغانستان و هند برتانوی میدل گردد. (ریه استوارت میل) نویسنده کتاب «آتش در افغانستان» این حقیقت را چنین بیان میکند: «برتانوی ها نادرخان را به نام نادر و کمپنی یاد میکردند»^۱ و در ۱۵ جنوری ۱۹۲۶ سفیر برتانیه سر ریچارد هودزیم در روسیه با نادرخان مذاکراتی انجام داد. سفیر بریتانیه طور رخصتی به پاریس آمده بود، نادرخان خواست نظریات خودش را به شخص سفیر اظهار دارد که حمایت حکومت برتانوی را

۱. منظور کمپنی هند شرقی برتانیه است، در آن زمانه ها طرفداران انگلیس در افغانستان را نوکران کمپنی یاد میکردند. وقتی شاه شجاع را انگلیس ها در سال ۱۹۳۹ بر تخت کابل آوردند، در مهر پادشاهی آن این مصرع حک شده بود «سکه زد بر سیم و زر از پشت ماهی تا به ماه - نورچشم در دران شه شجاع الملک شاه. ولی مردم کابل در محافل شان آنرا چنین میخواندند. (سکه زد بر سیم و زر شاه شجاع ارمنی - نور چشم لات و برنس خاک پای کمپنی) منظور از لات، لارد برنس بود.

داشته باشد و نظریه نادرخان این بود که برتانیه هم عهد و پیمان و دوست باشد و برعلیه روسیه که برادرش هاشم خان عین نظریه را داشت فعالیت نماید. نادرخان گفت که ترتیبات دوستانه در مورد سرحد گرفته خواهد شد و با حکومت برتانیه تفاهم صورت خواهد گرفت و یک سرحد طبیعی بسیاری از سوء تفاهمات را از بین می برد، نادرخان پیشنهاد کرد که دریای کنر سرحد بین هند برتانوی و افغانستان باشد که در آن صورت خاک افغانستان را به برتانیه می بخشید و به قیمت خاک افغانستان می خواست پادشاه شود». [۱۲ : ۴۹ - ۵۰].

نادرخان با رسیدن به پادشاهی، برادرش مارشال شاه ولیخان را بحیث سفیر به بریتانیه گماشت. موصوف در ۶ جولای سال ۱۹۳۰ یک یادداشت دیپلماتیک مبنی بر تائید معاهده سال ۱۹۲۱ را به وزیرخارج انگلستان تقدیم نمود و مکوناچی سفیر انگلستان مقیم کابل از سیاست خاندان شاهی در مورد عدم دلچسپی شان به امور ماورای دیورند به کشور متبوعش اطمینان داد.

گرچه عبدالحسین عزیز نماینده افغانستان در موسسه ملل متحد در زمان زمامداری اعلیحضرت محمد ظاهر شاه با عضویت پاکستان در آن سازمان مخالفت کرده بود ولی بسیار بزودی سیاست دیگری پیش گرفته شده و به عضویت پاکستان در سازمان ملل متحد رای مثبت داده شد.

حکومت های افغانستان کار تبلیغاتی ضعیفی را در سطح جهانی درین مورد پیش میبردند. کار دیپلمات های افغانی در کشورهای متوقف فیها چشمگیر نبود، اما دیپلمات های پاکستان با فعالیت وسیع دیپلماتیک، ذهنیت منفی را در مورد حمایت افغانستان از مسئله ایجاد کرده بودند، آنها ممالک اسلامی را به این امر قانع ساخته بودند که «کشور مظلوم پاکستان» اسلامی از جانب اتحاد شوروی از طریق افغانستان و هندوستان تحت تهدید تجزیه و اشغال قرار دارد. این موضوع در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در اسلام آباد در سال ۱۹۷۴ که به ابتکار ذوالفقار علی بوتو دائر شده بود صراحت بیشتر یافت، وقتی مرحوم عبدالرحمن پژواک به

نمابندگی از افغانستان در کنفرانس از وجود اختلاف سرحدی میان افغانستان و پاکستان یاد کرد مورد توجه سران کشورهای اسلامی واقع نه شده هواری بومیدین رئیس جمهور الجزایر فی المجلس اعتراض کرده گفت به احترام کشور میزبان از طرح چنین مسائل خودداری نمائید.

تمام فعالیت حکومت های افغانستان در برگزاری جشن پشتونستان در نهم سنبله هر سال و پروگرام یک ساعته رادیو افغانستان بنام «پروگرام پشتونستان» خلاصه می شد و این پروگرام با یک سرود «دا پشتونستان ز منبر» «گل گلستان ز منبر» خاتمه می یافت. محتوی پروگرام ضعیف بود، حدود نیم ساعت آن صرف ذکر نام های فرمایش دهندگان آهنگهای پشتو میشد و باقی اخبار حوادث از قبیل قطع لاین های برق و تلفون یا خراب سازی چند پل و پلچک بحیث فعالیت مبارزین پشتون و بلوچ را در بر می گرفت و اشعار شعرای پشتونستان دکلمه می شد. در حالی که پاکستان یک رادیوی اختصاصی «به نام رادیو افغانستان آزاد» را در پشاور بکار انداخته بود و تبلیغات بسیار ناروا را علیه افغانستان پیش می برد و به تحریکات قومی و ملیتی در افغانستان دامن میزد.

در زمان صدارت سردار محمد داود با دائر شدن لویه جرگه سال ۱۹۵۵ احساسات ضد پاکستانی و حمایت از پشتونستان شدت گرفت. در این لویه جرگه به حکومت صلاحیت داده شد تا تجهیز و عصری سازی اردو را از هر جای که ممکن باشد آغاز کند. بنابر مایوسی افغان ها از امریکا درین مورد، حکومت افغانستان گزینه اتحاد شوروی را روی دست گرفت و به تجهیز اردو آغاز کرد. اتحاد شوروی در مورد قضیه پشتونستان از موضع حکومت افغانستان پشتیبانی کرد ولی به این موضوع صبغه جهانی داده نه شد.

علت دوم عدم بین المللی شدن به مسئله پشتونستان حمایت انگلستان و امریکا از پاکستان بود. آنها در ملل متحد ازین قضیه حمایت نمیکردند. تمام تلاشهای امریکا درین بود تا جانب افغانستان از موضوع پشتونستان صرف نظر نماید. چنانچه حالا هم جانب پاکستان را گرفته سرحد میان دو

کشور را سرحد بین المللی میدانند.

انتقادات زیادی به آدرس حکومت آقای حامد کرزی در مورد مطرح ساختن مشکل روابط افغانستان و پاکستان بخاطر تجاوزات صریح آن کشور به افغانستان و پیشروی نظامی های آن در عمق خاک افغانستان مطرح شد و گفته می شد باید موضوع به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع گردد. یک دیپلمات افغانی به جواب این انتقادات گفت در شورای امنیت سازمان ملل متحد حامیان پاکستان در اکثریت هستند، امریکا و انگلستان مانع طرح این مسئله به شورای امنیت می شوند و اگر بتوانیم آنرا مطرح کنیم از جانب امریکا ویتو می شود.

این موضعگیری امریکا و انگلستان با صراحت تمام تداوم همان سیاست استعماری قرون قبلی می باشد. طرفداران و هواخواهان امریکا پیوسته از تغییر سیاست امریکا سخن می زنند ولی نمی بینند که سیاست امریکا مثل قرن بیستم حمایت از مسائل استعمار زده قرن ۱۹ و ۲۰ می باشد، چون حمایت از اسرائیل و جنایاتش، حمایت از پاکستان و سیاست تروریستی اش.

۴- تکیه روی برخی حقایق

با استحکام پایه های نظامی پاکستان، سیاست تفرقه میان پشتون ها آغاز شد، مراجع نظامی و استخباراتی توانست جمعیت العلمای سرحد را تقویه کند و زمینه خوبتری برای فعالیت آن آماده سازد و با این سیاست گروه های ملی گرای پشتون را کمتر مجال داد و بارها رهبران شانرا زندانی نمود. حالا جمعیت العلمای فضل الرحمن و جماعت اسلامی قاضی حسین احمد (متوفی) نقش کافی در تربیه تروریستان در میان قبایل سرحد دارند.

سیاست دیگری که پاکستان در پیش گرفت و هوشیارانه هم بود، سهم دهی پشتون ها در همه امور دولتی بخصوص اردو بود تا علایق آنها را به سوی حکومت مرکزی بیشتر جلب نماید. این سیاست جاذبه پشتون ها را در امور اقتصادی، سیاسی و نظامی در محور حکومت مرکزی بیشتر ساخت و

داعیه استقلال طلبی آنها را به مرور زمان از میان برد.

چهار لوی درستیز پاکستان پشتون بوده اند، دو رئیس جمهور پشتون در پاکستان حکمروایی نموده اند، در اسامبلی مرکزی نمایندگان پشتون ها و بلوچ ها انتخاب می شوند و در همه امور لشکری و کشوری اثر گذار می باشند.

اما افغانستان از سیاست بیش از نیم قرنه اش درین مورد چه بدست آورده است؟

برخلاف ادعاهای حمایت از پشتونستان، بدترین ضربات بر افغانستان توسط استخبارات پاکستان و نظامی های آن از خاک های جدا شده از بدنه افغانستان بر کشور وارد گردیده که تا کنون افغانستان در آتش آن می سوزد. جنرال حمید گل و نصیرالله بابر پشتون تبارهای خون آشامی بودند که سیاست مشهور «کابل باید بسوزد» را توسط خود افغان ها عملی ساختند.

پشتون های صوبه سرحد به شمول برخی از زدران های افغانی در جنگ های هند و پاکستان به جانبداری از پاکستان شرکت کرده در هزاره دوویژن صاحب زمین شده اند و بر اساس فرمان های رؤسای جمهور پاکستان تابعیت آن جا را بدست آورده اند.

سیاست پشتونستان خواهی دولت های افغانستان با جواب ویرانگری مواجه بوده است و حرف به جای رسید که پاکستان طرح الحاق افغانستان با پاکستان را از طریق ایجاد فیدریشن با حمایت گلبدین حکمتیار از ین سیاست پیش کشید.

رئیس جمهور افغانستان شهید دکتور نجیب الله به امر استخبارات پاکستان از دفتر سازمان ملل متحد بیرون کشیده شده جسدش بعد از شهادت بدار آویخته شد. بیوه دکتور نجیب الله در مطبوعات اعلان کرد که قتل شوهرش توسط نصیرالله بابر صورت گرفته است.

قتل دکتور نجیب الله مانند همه قتل های سیاسی دیگر مرموز و پر از ابهام است و شک آن میرود که در توطئه این قتل نه تنها نصیرالله بابر متهم باشد بلکه حضور افراسیاب ختک در چهارراهی آریانا در اول صبح روز قتل نیز سوال بر انگیز است. نویسنده کتاب «راز خوابیده اسرار مرگ داکتر نجیب الله» می نویسد: «من که در نخستین ساعات شش میزان برای دیدن پیکرهای نجیب و برادرش رفته بودم افراسیاب ختک از رهبران نشنل عوامی پارته پاکستان را دیدم که در ۲۰ قدمی اجساد ایستاده بود او در آن روز در کابل چه میکرد؟» [۷۶ : ۳۴].

افراسیاب ختک داماد یکی از خانواده های سادات کز افغانستان می باشد، او از زمان جمهوریت محمد داود در افغانستان رفت و آمد داشته با حکومت های افغانستان زیر نام یک مبارز پشتون قبایلی در تماس می بود. موصوف در زمان حاکمیت حزب وطن تقریباً طور همیشه در کابل می بود، با رهبران حزب و شخص نجیب الله در تماس همیشگی قرار داشته و از اعتبار خاص نزد ایشان برخوردار بود. بعید از امکان نمی باشد که اطمینان های فریبنده او برای دکتور نجیب مبنی بر بودن در دفتر ملل متحد و داشتن نقش در سیاست بعدی افغانستان باعث فریب ذهنیت دکتور نجیب شده باشد و در اصل شریک توطئه و مؤظف به این کار بوده باشد و نه:

۱- او که از حامیان حزب وطن و از نزدیکان دکتور نجیب الله بود در آن شب و روز خلای قدرت به کدام اطمینان در چهار راهی آریانا حضور یافته بود؟

۲- آیا او یکجا با سایر کارمندان ISI با اطمینان داخل کابل نشده بود تا وظیفه اطمینان کاذب را ایفا کند؟

پس شک منطقی به مزنون بودن و مشکوک بودن آن می تواند به میان آید. فراری های پاکستانی که نزد حکومت افغانستان می بودند شاید کارمندان استخبارات نظامی پاکستان بوده باشند که در کنار مقامات عالی دولتی افغانستان زیر نام پشتونستان خواهی با مهارت جا گرفته باشند به این مدلول

حتی دوستان پاکستانی افغان ها هم به این کشور دوست نبوده اند.

بعد از جدائی بنگلادیش در سال ۱۹۷۱ ذوالفقار علی بوتو صدراعظم وقت پاکستان قانون اساسی جدیدی را تدوین کرد و به تصویب رسانید. نیشنل عوامی پارٹی به این قانون اساسی و تقسیمات جدید ملکی پاکستان رأی مثبت داد. طبق این تقسیمات پاکستان به ۴ صوبه تقسیم شد و مورد قبول پشتونها و بلوچ ها قرار گرفت زیرا رهبران آنها منفعت شانرا در وجود پاکستان واحد دیده، از ادعای استقلال طلبی و جدائی خواهی گذشته به پاکستانی بودن استحال کرده اند. این ها در همه صوبه های پاکستان صاحب سرمایه و جایداد هستند و علایق اقتصادی دارند، در حکومت های صوبایی و آفاقی شرکت می کنند و از هدایات مرکز متابعت می نمایند، در حقیقت همه رشته های که مردم یک کشور را باهم پیوند میدهد نزد آن ها وجود دارد و از حق کامل شهروندی بهره مند می باشند.

از گذشته ها افغانستان در پشاور جنرال قنسلگری دارد و روی خط دیورند که سرحد دو کشور را تشکیل میدهد رژیم گمرکی را پذیرفته است.

در سال ۱۹۴۷ سفیر پاکستان به کابل پذیرفته شد و حکومت افغانستان پاکستان را به رسمیت شناخت.

رسمیت شناسی پاکستان به معنی شناخت آن بحیث یک دولت در سرزمین واحد و قلمرو معین با داشتن نفوس و حاکمیت صورت گرفته نه اینکه آن شناخت محدود به نیم پاکستان یعنی صوبه های پنجاب و سند باشد. پس ادعاهای حکومت های وقت در مورد امور مربوط به آن طرف دیورند لاین هیچ معنی را افاده نمی کرد جز یک نمایش فاقد ارزش و محتوی حقوقی مخصوص اقدامات نمادین چون برگزاری جشن پشتونستان آن هم طی محافل مشاعره و ایراد بیانیه ها هیچ یک از حکام و سیاستمداران افغانستان در مورد خط دیورند سیاست صریح و روشن ارائه نکرده اند و با یک جمله غیر عملی و گنگ که این مسئله مربوط به مردم دو طرف خط است از موضوع گریز نموده اند. چنانچه در منشور تحول و تداوم دکتور

محمد اشرف غنی احمدزی رئیس جمهور اسلامی افغانستان نیز این موضوع تعلیق بالمحال شده می نویسد: «فیصله نهائی در مورد سرنوشت خط دیورند مستلزم اجماع ملی در افغانستان و رضایت مردمان دو طرف خط است که برای رسیدن به آن به زمان و طرح های مشخص و سازنده ضرورت داریم». [۵ : ۲۰۶]

نمایندگان دوره هفت شورای ملی افغانستان سال ۱۹۴۹ درین مورد موقف واضح تر اتخاذ کردند ولی تاکنون آن صراحت و وضاحت بی نتیجه باقی مانده است.

در دوره هفتم شورای ملی همه معاهدات افغانستان که با دولت استعماری هند برتانوی امضاء شده بود ملغی اعلام گردید. استدلال شورای ملی درین مورد پایه حقوقی داشت زیرا در حقوق بین الملل عمومی پرنسیپ وجود دارد که «اوضاع و شرایط نسبت بزمان عقد قرارداد تغییر کرده است». و پرنسیپ دیگر اینکه «قرارداد میان دو جانب برای جانب سوم که شامل قرارداد نباشد نه حقوق بار می آورد نه وجایب». یعنی در هر دو حالت ذکر شده قرارداد می تواند ملغی باشد. حالا در روشنی دو پرنسیپ بالا موضوع را مورد ارزیابی قرار میدهیم.

گذشته از آنکه افغانستان در زمان عقد قراردادها تحت الحمایه بود و اهلیت حقوقی برای عقد قراردادها وجود نداشت (به استثنای قرارداد های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۱) معاهداتی که از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۹۳ میان دولتین افغان و انگلیس انعقاد یافته است می تواند بر طبق هر دو پرنسیپ ملغی شده تلقی گردد.

بعد از اینکه دولت انگلیس نیم قاره هند را ترک کرد «اوضاع و شرایط نسبت به زمان عقد قراردادها» تغییر کرده بود زیرا یکجانب قرارداد که دولت هند برتانوی بود وجود نداشت و انگلیس در سرزمین های تابع عقد قراردادها حضور نظامی - سیاسی نداشته، قلمرو شامل حاکمیت قبلی آن

بدو بخش هند و پاکستان تقسیم شده بود و این تغییر بزرگ نسبت به زمان عقد قراردادها بود.

ثانیاً در زمان عقد قراردادها میان افغانستان و برتانیه پاکستان وجود نداشت و با بوجود آمدن آن نمی توانست جانب سوم قرارداد باشد ازین لحاظ پاکستان درین میانه نه حق دارد و نه وجبیه.

روی این ملحوظ فیصله دوره هفت شورای ملی بر حق بود و قراردادها از اعتبار حقوقی ساقط بودند، مشکل بایست میان مالک اصلی سرزمین ها یعنی افغانستان و برتانیه راه حل می یافت ولی جای که زور حاکم باشد چگونه می توان حقیقت را دریافت؟

انعقاد قراردادهای ۱۸ اگست سال ۱۹۱۹ و ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۱ میان دولت مستقل افغانستان تحت زعامت اعلیحضرت امان الله خان مسئله را پیچیده می سازد زیرا درین دو قرارداد باز هم سرزمین های ماورای دیورند بحیث قلمرو هند برتانوی شناخته شده بود. اگر دوره هفت شورای ملی این دو قرارداد را هم ملغی اعلان میکرد از لحاظ حقوقی درست نبود و از جانب دیگر در حقیقت معاهدات مربوط به استرداد استقلال افغانستان ملغی میگردید که آن هم خلاف منافع ملی کشور می بود.

حین تقسیم هند، حکومت افغانستان در دوران حکومت شاه محمود خان از ادعای ارضی در مورد پشتونستان به دلیل مرور زمان و عدم حمایت جهانی از موضوع صرفنظر کرده «حق خود ارادیت برادران پشتون و بلوچ» را عام ساخت. سردار محمد داود در زمانیکه مسئولیت صدارت افغانستان را داشت بر مسئله پشتونستان شدت بخشید ولی در سال های آخر ریاست جمهوری اش گفت (سرنوشت پشتون ها و بلوچ ها بدست خود شان می باشد).

نیروی چپ در افغانستان که در دوران اپوزیسیون و حاکمیت از مسئله پشتونستان حمایت میکرد و ملیون ها افغانی برای سران قبایل و رهبران سیاسی آن ها میداد. رهبران شانرا با مصارف گزاف در لوکس ترین مهمان

خانه ها و منازل در کابل نگهداری میکرد، متحمل شدیدترین ضربات از همین سرزمین ها شد، همه کمپ های تربیت و آموزش تروریستان و تخریبکاران در همین مناطق وجود داشت و روزانه صدها تخریب کار و آدمکش آموزش دیده به افغانستان فرستاده می شد، همه نقل و حرکت های نظامی ضد رژیم چپ در افغانستان، از طریق پشاور، وزیرستان، کوپته، پاره چنار و سائر نقاط عملی می شد، اما رهبران سیاسی و سران قبایل کوچکترین عکس العمل علیه چنین تحرکات نشان نمیدادند.

شهید دکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان در سال های آخر حاکمیتش در یکی از جلسات فعالین حزب وطن در وزارت خارجه گفت در صورتی که پاکستان از تحریکات تخریبکاران ضد افغانی قطع حمایت نماید می شود روی اختلافات تاریخی در مورد سرحدات به تفاهم رسید.

دست بلند پاکستان در زمان جمهوری محمد داود که بوتو از افغان های فراری در تحریکات نظامی علیه افغانستان استفاده میکرد تا پیشبرد خونین ترین جنگ نیابتی افغان علیه افغان رهبران جانب افغانی را اجبار به گذشت و عقبگرد از سیاست های حمایتی پشتون و بلوچ نموده است.

بعد از سقوط حاکمیت چپ کسانی در افغانستان مسلط شدند که پاکستان را خانه دوم شان میگفتند و پاکستان ازین نیروها به حیث بهترین ضربه در انتقام کشی از ادعاهای پشتونستان خواهی استفاده کرده افغانستان را به ویرانه مبدل کرد به حدی که استخوان مرده هایش را از قبرستان ها برآورده برای ساختن دانه فارم های مرغداری به پاکستان برد و ریشه های درختان مثمرش را به پول می خرید تا دیگر نروید.

برخی تحلیلگران منفعت جو و پله بین بهانه های نرم و نازک زیادی را باعث خرابی مناسبات افغانستان و پاکستان در گذشته ها قلمداد میکردند مانند محترم عبدالحمید مبارز که در دو جلد کتاب تحلیل اوضاع سیاسی افغانستان، عامل شوری را سبب کشیدگی این روابط میدانند چنانچه در زمان جمهوریت مرحوم محمداود موجودیت دو تحصیلکرده نظامی

شوروی در کمیته مرکزی داودخان را عامل خشم پاکستان تلقی می کنند نه سیاست وی را در مورد سرنوشت پشتون ها و بلوچها و این یکی از بی پایه ترین استدلال های فاقد ارزش تحلیلی، تاریخی و سیاسی می باشد.

اگر پرسیده شود که در طول موجودیت پاکستان با حفظ عامل شوروی و تحصیلکردگان آن در اردوی افغانستان آیا روابط دولتین آنقدر خراب و بحرانی بوده است که حالا هست؟ هر روز تمامیت ارضی افغانستان نقض میگردد و باران توپچی و راکتی در کنر زندگی آرام مردم آنجا را به حالت جنگی در آورده است، بیش از ۴۸ کیلومتر اراضی افغانستان در شرق کشور در عمق، تحت اشغال پاکستان در آمده است. در هلمند و قندهار پوسته پیش رانده شده عسکری پاکستان در عمق خاک افغانستان تأسیس شده و هر روز حملات تروریستی سرهم بندی شده در پاکستان جان صدها هموطن مظلوم و بی گناه ما را میگیرد. این فجایع در شرایط حضور ناتو، عساکر امریکائی و حدود ۵۰ کشور متحد امریکا جریان دارد و هیچ عاملی از شوروی سابق دیده نمی شود بلکه دولت حامد کرزی و آقای اشرف غنی متشکل از بازگشتگان غرب و کسانی است که پاکستان را خانه دوم شان می گویند، حالا روی کدام عامل «سیاست کابل باید بسوزد» دوران ضیاء الحق ادامه دارد؟

بعد از هم برخوردن اوضاع در افغانستان بخصوص بازگشت جنگنده های افغانی از پاکستان به کشور بنابر نقش و نفوذی که مراجع پاکستانی در امور افغانستان حاصل کرده اند خلاف سیاست حکومت های قبل از مجاهدین حالا شعار حمایت پشتون های هردو طرف خط دیورند را پاکستانی ها سر میدهند، حاکم نظامی قبلی پاکستان جنرال پرویز مشرف منافع پاکستان را در دفاع از پشتون ها در برابر سائر ملیت های افغانستان قلمداد می کند. او حقایق صریح تاریخ را با پر روئی جعل می نماید و در کتابش بنام «در خط آتش» راجع به معاهده دیورند دروغ شاخدار می نویسد:

«یک ماده موافقتنامه ۱۸۹۳ دیورند هند و حالا پاکستان را از افغانستان

جدا کرده معروف به «حقوق آسایش» است که مبادله اجتماعی و تجاری را برای اقوام و قبایل دو طرف در آخرین دهه امپراطوری بریتانیا تضمین کرد. این روال هم اکنون ادامه دارد». [۲۴: ۴۱۴]

در حالی که معاهده ۱۸۹۳ دیورند شامل هفت ماده بود و ماده اول آن حد شرقی و جنوبی افغانستان را از واخان تا سرحد ایران معین می سازد. در ماده دوم از عدم مداخله و دست اندازی طرفین عاقدین بر ملک های هر دو طرف خط تأکید شده. در ماده سوم اسمار و وادی بالای آن به امیر عبدالرحمن واگذار شده و وی را متعهد می سازد که از مداخله در صوات و باجوړ و چترال معه وادی (ارنوی) خود داری نماید و بر تانیه متعهد شده است که (برمل) را به افغانستان واگذار شده و امیر افغانستان از وزیرستان و (جاگی) دست بردار می باشد. در ماده چهارم تعیین سرحد بندی توسط کمیشنران افغانی و انگلیسی از نقشه بروی زمین ذکر شده است.

در ماده پنجم چمن به ساحه انگلیس تعلق داده شده و تعیین خط سرحدی از سلسله کوه خواجه عمران تا قلعه چمن نو و چشم شیر اوبه صورت گرفته (شوراوک) به افغانستان داده شده است. ماده ششم مشتمل است بر تعهد جانبین مبنی بر حل اختلافات جزئی که اگر پیش آید بطریق دوستانه حل گردد می باشد. در ماده هفتم در اصل به کلاه امیر پرهای زده شده و در بدل امضای این عهد نامه منحوس بر مستمری سالانه امیر مبلغ شش لک روپیه، دیگر افزون میگردد و جمعاً معاش مستمری سالانه اش به هژده لک روپیه میرسد.

به هر حال، حالا که ۱۲۶ سال از امضای معاهده دیورند میگذرد آیا پافشاری گنگ و بدون طرح صریح در زمینه که معنی تداوم سیاست ۶۰ سال قبل را میدهد از لحاظ زمانی به نفع افغانستان می باشد؟

بر طبق ماده هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان متعهد به رعایت منشور سازمان ملل متحد و میثاق های بین المللی که در آن ها الحاق کرده است می باشد، بر طبق ماده هشتم قانون اساسی، افغانستان عدم

مداخله، حسن همجواری، احترام متقابل و تساوی حقوق را تنظیم کننده سیاست خارجی اش خوانده است، با حفظ اینکه پاکستان بحیث یک همسایه خصم و بد این اصول را در مورد افغانستان پیوسته نقض کرده و می کند. جانب افغانی باید اصول مندرج در قانون اساسی اش را رعایت نماید، بهترین راه این است تا به خاطر نقض اصول پذیرفته شده از جانب پاکستان موضوع را به سازمان ملل متحد ارجاع نماید.

زمانی که افغانستان بر موضوع پشتونستان پا فشاری میکرد دوران جنگ سرد بود و حمایت یک ابر قدرت جهانی (اتحاد شوروی) را با خود داشت، در وضع بحرانی موجود و بی نظمی نظم جهانی و معضلات شکل داده شده در قرب و بعد افغانستان که بی پیوند با استراتژی های ایالات متحده امریکا نمی باشد منجمله اوضاع در خاور میانه، هیچ کس پیشبینی کرده نمی تواند که تجزیه ممالک شامل درین پلان و تجزیه و انفکاک حصه های از خاک ممالک عربی چه نتیجه به بار خواهد آورد؟

اگر ادعای افغانستان در مورد مسائل مربوط به خط دیورند طبق نظر رئیس جمهور باز نشسته افغانستان آغای حامد کرزی تحقق یابد معنی آنرا میدهد که ما دوباره به طرح های گذشته رجعت می کنیم، و آن دو موضوع را احتوا کرده می تواند؛ یکی آزادی پشتونستان بحیث یک کشور و یا الحاق آن یا به افغانستان.

اگر سرزمین های ماورای دیورند که مردمان آن ها خودشان را جزء دولت پاکستان میدانند، از بدنه پاکستان جدا شود، سرزمین های فاقد دولت و حاکمیت خواهند بود و شکی وجود نمی تواند داشته باشد که تروریستان مستقر در آن نواحی دست بالاتر از وضع موجود را نداشته باشند یعنی در صورت برهم خوری نظم نیم بند دولتی، هیچ حزب سیاسی پشتون و بلوچ توان تشکیل یک حکومت با ثبات را نداشته قدرت بدست تروریستان بین المللی شکل خواهد گرفت. پس باید این هراس منطقی وجود داشته باشد که موضعگیری نا سالم و سنجیده ناشده در مورد این مناطق سبب ریختن آب به آسیاب تروریسم نگردد.

اینکه در بازی موجود، استخبارات پاکستان نقش دارد. هیچ شکی نیست بلکه CIA نیز در آن بی دخل نمی باشد. برخی جریانات تروریستی کنترل شده می باشد که شاید وظایف بعدی آن ها بالاتر از فعالیت ها تروریستی جاری باشد و ریزرف های خواهند بود که منطقه را در آتش بزرگتر از حالا خواهند سوخت.

اگر روی فرضیه ای مبنی بر الحاق مجدد این مناطق به افغانستان تکیه صورت گیرد که برخی ها چین تخیلی را نزد شان دارند سیر حوادث چگونه شکل خواهد گرفت؟

موقعیت جغرافیائی افغانستان و ترکیب اتنیکی آن با همسایگانش مشترکاتی دارد که در برخی موارد از لحاظ این ترکیب در اقلیت قرار میگیرد. در برابر ملیت تاجیک افغانستان، دولتی بنام تاجیکستان با داشتن بیش از ۶ میلیون نفوس، در مقابل ملیت ازبیک، دولت با داشتن بیش از ۲۴ میلیون نفوس بنام جمهوری ازبکستان و در برابر ترکمن ها، دولت ترکمنستان با نفوس بیش از ۴،۵ میلیون ترکمن وجود دارد. پشتون های ایالت خیبر پشتونخواه ادعای بالاتر از ۲۰ میلیون نفوس را می نمایند و در برابر بلوچ ها ملیت مماثل در بلوچستان ایران و ایالت بلوچستان پاکستان قرار دارد. هر سه دولت همسایه شمال افغانستان نسبت به کشور ما دولت های با ثبات و از لحاظ معیشت در سطح بالاتر قرار دارند.

در مناطق قبایل نشین آنطرف خط دیورند دسترسی به خدمات صحتی بهتر وجود دارد که افغان ها پیوسته مریضان شانرا به پشاور تداوی می نمایند، این مناطق از لحاظ امکانات تعلیمی و تحصیلی بارها بهتر از قبایل نشین های افغانستان هستند، از خدمات آب صحتی، برق، سرک های اسفالت شده، تولیدات صنایع کوچک و بزرگ و زراعت در مقایسه این طرف خط دیورند در حالت بهتر می باشند و همچنان وضعیت بهتر بلوچ های ایران و پاکستان نسبت به بلوچ های افغانستان که بیش از ۳۰ سال در حالت جنگی بسر می برند قابل دقت است، رویای الحاق این مناطق به افغانستان

خالی از پیامد های نا میمون نخواهد بود.

اول اینکه ادغام پشتون های آنطرف خط دیورند به افغانستان تناسب ترکیب اتنیکی را طوری تغییر میدهد که سائر ملیت های ساکن کشور در برابر آن به اقلیت های کوچک مبدل میگردد. آیا این ادغام برای آن ها قابل قبول می باشد و این کار عین تمایل را برای ملیت هم سرحد با دولت های با ثبات دارای ترکیب اتنیکی مماثل بار نخواهد آورد؟

ثانیاً تشکیل دولت مستقل برای اقوام و قبایل آنطرف خط قدرت جاذبه دولت متکی بر تشکیل قومی بر اقوام و قبایل افغانستان اثر منفی خواهد گذاشت و خطر دست بالای احزاب بنیادگرا و حامی تروریسم باعث تشکیل دولتی به مثابه خنجر در قلب منطقه آسیای میانه، هندوستان و چین فرو خواهد شد؟ آنچنانی که دولت اسرائیل در قلب اعراب فرو برده شده است و امروز آن مناطق به منظور تأمین امنیت دوامدار اسرائیل زیر و رو می شوند.

بر سیاستمداران و چیزفهمان افغانستان پوشیده نیست که حامی پاکستان امروز در افغانستان حضور نظامی دارد. امریکا هیچگونه علاقمندی به سیاست مخالف پاکستان نداشته و نمی گذارد افغانستان مانند زمان جنگ سرد درین عرصه پیش برود. امریکا خط دیورند را ۶۰ سال پیش بحیث سرحد رسمی بین المللی میان افغانستان و پاکستان برسمیت شناخته است.

امریکا بحدی از پاکستان حمایت می کند که حملات توپچی و راکتی آنرا در کمر دروغی از جانب مطبوعات افغانستان می پندارد و مانع طرح تجاوزات صریح پاکستان، از جانب افغانستان به شورای امنیت سازمان ملل متحد میگردد.

پس شور دادن این معضله عامل فاجعه بزرگی در کشور شده خطر حتمی شورش های قومی را تا سرحد تغییر جغرافیای کشور به بار خواهد آورد.

حالا افغانستان کشور ۲۵ سال قبل نیست. دره به دره و ده به ده آن تا دندان مسلح است. پروگرام دروغین D.D.R ساختن کشور از طرف امریکائی

ها بهانه ای بود برای از میان بردن نیروی هوایی، زمینی و قوت های راکتی کشور در حالی که پخش و توزیع سلاح هنوز در ولایات جریان دارد.

رجعت به سیاست ما قبل نه حمایه گر جهانی دارد و نه به نفع افغانستان می باشد. اگر از لحاظ عقلانی بر حوادث (۱۵) سال اخیر کشور نظر افکنده شود دیده می شود که پاکستان وطن ما را بدست افغان ها خراب کرد و این امر بر هر فرد وطنپرست الهام میدهد که تکیه بر سیاست های شرانگیز چیزی برای این کشور به سینه انداخته شده نمیدهد بلکه خطر از دست دادن دستاوردهای موجود بعید از احتمال بوده نمی تواند.

فصل چهارم

افغانستان چهار راه استراتژیک منطقه

۱ هند همکاری استراتژیک

تاریخ روابط افغانستان و هند طوریکه شمه ای از آن در بخشی ازین نوشته ذکر گردید همیشه دوستانه، دور از تشنج و عاری از توطئه و دسیسه بوده است. از اثر تجزیه هند، سرحد مشترک این دو دولت مبدل بیک کشور شده پاکستان بحیث حایل میان دو دولت به میان آمد.

هند اکنون بسرعت بطرف قدرت منطفوی و جهانی شدن در حرکت است و از جمله ممالک دارای رشد اقتصادی بلند به حساب می آید و در محور قدرت های جهانی و نظم نوین جایگاه ششم را احراز کرده است. کسینجر یکی از وزرای خارجه امریکا معتقد است که «نظم نوین در سطح روابط میان کشورها بیشتر شبیه نظام حکومتی اروپا در قرن ۱۸ و ۱۹ است تا الگوهای انعطاف پذیر جنگ سرد. درین نظم حد اقل شش قدرت بزرگی به ترتیب زیر مشارکت دارند:

ایالات متحده امریکا، اروپا، چین، جاپان و روسیه و احتمالاً هند و مجموعه ای از کشورهای متوسط و کوچک» [۲۰: ۶۴].

سیاست هند از لحاظ تاریخی حامل یک گذشته پر بار فرهنگی بوده شکل گیری آن در عرصه جهانی ناشی از آن است که این کشور حالا در جنوب آسیا بحیث یک قدرت در حال ظهور می باشد، «هند بعنوان یک دولت-ملت، تازه وارد در عرصه بین المللی محسوب می شود... در حال حاضر این کشور مجبور است نقشی مناسب با وسعتش در عرصه بین المللی برای

موقعیت افغانستان بحدت شاهراه زمینی عبور شرق و غرب و شمال و جنوب در نزدیکی با چین قدرت بزرگ باعث ایجاد ضرورت های دو جانبه میان دولتین شده کشور هند در رشد اقتصادی افغانستان می تواند عامل کمک های فنی - تخنیکی، تجارب علمی، امور تجارت، ساخت و

ساز موسسات تولیدی زیر بنائی و استخراج معادن گردد که این همکاری فنی فاقد هر گونه قید و شرط قبلی خواهد بود زیرا هند هیچ اقدامی بر ضد منافع ملی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان انجام نداده است. کمک ۳ میلیارد دالری هند به افغانستان شاهد عینی حقایق می باشد.

هندوستان یکی از نمونه های دموکراسی در سطح جهان است. جواهر لعل نهرو صدراعظم هند، کشورش را بر مبنای «مبارزه با استعمار» حفظ حاکمیت ملی، عدم دخالت در امور سایر کشورها، حفظ صلح بین المللی، همکاری مسالمت آمیز با دیگر کشورها برای حصول منافع دو جانبه» [۲۲: ۴۵۹]. اعلان کرده بود زیرا این کشور با داشتن پیروان مذاهب مختلف و زبان های متعدد مصلحتش را در حفظ صلح و عدم مداخله در امور داخلی دیگران می بیند.

دموکراسی در هند باعث شده تا کشوری با داشتن ترکیب گوناگون اتنیک، زبانی و مذهبی وحدت ملی اش را حفظ کرده و بتواند به این سطح ترقی و پیشرفت برسد.

هندی ها در دوران سلطه استعماری انگلیس دموکراسی را مشق و تمرین میکردند و به آن باور داشتند. در ترکیب جلساتی که به منظور تصمیم گیری ها دایر می شد باشندگان سراسر هند نمایندگی می داشتند چنانچه در جلسه کنگره که در دسامبر سال ۱۹۲۰ دائر گردید سعی شد تا آن جلسه به شکل پارلمان سراسری هند درآورده شود. درین جلسه ۴۸۳۴ نماینده شرکت داشتند که ۴۶۹ تن مسلمان، ۶۲ تن سک، ۵ تن پارسی، ۲ تن نجس و ۴۱۸۴ هندو از نژاد ها و قبایل و دسته های مختلف برگزیده شده بودند» [۳۰: ۱۰۱].

با اعلان رژیم جمهوری در سال ۱۹۵۰ کشور هند در قطار دموکراسی های بزرگ جهان جا گرفت. با تعقیب سیاست صلح جویانه و دموکراتیک در سطح جهان منجمله در روابط با افغانستان هیچگونه نقطه سیاه در مناسبات هند و افغانستان وجود نداشته، حسن نیت، همکاری های متقابل در عرصه های گوناگون، بعدها مبارزه با تروریسم درین روابط تجلی داشته است.

مسعود خلیلی یکی از سفیران پیشین افغانی در هند طی مصاحبه تلویزیونی در کابل گفت: «من در جریان ماموریت دیپلماتیک ام در هند درک کرده ام که هند به خاطر منافع خودش و کشور افغانستان همیشه خواهان ثبات در افغانستان می باشد. ما هیچ وقت از مناسبات با هند بر علیه پاکستان استفاده نکرده ایم و هم و خوف پاکستان از هندوستان ربطی به افغانستان ندارد. کار کشمیر را به کابل چه و کار کابل را به کشمیر چه؟ پاکستانی ها مشکل کشمیر را خود با هند و فصل کنند»^۳

باید به خاطر داشت که هند در امور افغانستان و در میان افغان ها از آن امکاناتی که پاکستان بهره مند است نمی باشد. مانند نبود سرحد مشترک میان دو دولت، عدم وجود مشترکات مذهبی، اما بیش از ۳۰ سال وجود کمپ های تربیتی نظامی تخریبکاران و وجود مهاجرین در پاکستان، نقش ISI در میان گروه های جنگی افغان مقیم پاکستان از دادن پول تا سلاح و نفوذ در تقرر اشخاص در مقامات عالی دولتی زمینه های اثر گذاری و نفوذ آن کشور را نسبت به هند ممکن تر و عملی تر ساخته است.

هیچکس انکار نمی تواند که تخریب افغانستان از طریق پاکستان در تاریخ همسایگی دو کشور اظهر من الشمس است.

در مطبوعات غیردولتی افغانستان برخی ها از خطر جنگ نیابتی هند و پاکستان و پیشبرد آن از طریق افغانستان سخن به میان می آورند بر وجود

^۳ تلویزیون خورشید ۱۱ جدی ۱۳۹۳

قنصلگری های هند در افغانستان اعتراضات پاکستان را تکرار می نمایند، تحریکات آزادیخواهی بلوچهای پاکستان را فعالیت دپلومات های هندی مقیم افغانستان رابطه میدهند اما تا کنون هیچ مدرکی که مستند به حقایق باشد و فعالیت هندوستان از طریق افغانستان را نشان بدهد از جانب هیچ

مرجعی ارائه نگردیده است و انصافاً که چنین فعالیت برای مراجع هندی مهیا نیست زیرا افغانستان جنگ زده هیچگاه به دادن چنین فعالیت به مراجع هندی ضرورت ندارد و نمی خواهد با چنین سیاست ماجراجویانه به تشنج و کشیدگی اوضاع در کشوری که بقدر کافی دچار کشیدگی است بیفزاید، ثانیاً بنابر مبانی عقیدتی که پاکستانی ها در کشورشان ضدیت با هند را رنگ مذهبی داده اند این امکانات در نزدیک کشور غیراسلامی ما نیست تا بتواند شهروندان معتقد به اسلام را علیه دولت اسلامی خود شان به تحریک در آورد.

تبلیغات پاکستان علیه قنصلگری های هند سابقه تاریخی بر روابط روسیه، افغانستان و هند بر تانوی را می رساند. در آن زمان یکی از بهانه جوئی های بریتانیا در مورد دولت افغانستان تحت زعامت اعلیحضرت امان الله خان این بود که قنصلگری های روسیه در هرات، مزار شریف، قندهار، میمنه و غزنی عامل تحرکات و پروپاگند های ضد بریتانیا در افغانستان و هندوستان می باشد و بر امان الله خان فشار می آورند تا این قنصلگری ها مسدود گردد. حالا عین سیاست بریتانیای استعمارگر را پاکستان بحیث جانشین منطقی آن پیش گرفته ماده اعتراض و بهانه جوئی برای روابط هند و افغانستان قرار میدهد. این عمل وضع محدودیت در روابط خارجی افغانستان را میرساند که در تضاد با حاکمیت افغانستان می باشد.

موقعیت افغانستان از لحاظ جغرافیائی برای جنوب آسیا دارای اهمیت خاص در عرصه های ترانزیتی، تجارتي، سرمایه گذاری، بهره برداری از منابع طبیعی، نیروی کار و غیره بوده و بهره گیری از این موقعیت جز از طریق مناسبات حسنه و دوستی متقابل ممکن نیست.

هندوستان بحیث یک کشور پهناور و دارای نفوس بیش از یک میلیارد و کسب مقام در عرصه جهانی از لحاظ اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک در روابطش با افغانستان بر بنیاد همین منافع متقابل عمل می کند، یعنی افغانستان در ستراتیژی هند نه منطقه نظامی و به وسیله پیشبرد جنگ علیه پاکستان است بلکه بحیث نقطه دارای ارزش اقتصادی-سیاسی می باشد. اگر رقابتی درین مورد میان هند و پاکستان وجود داشته باشد به نفع، هر سه کشور تمام میگردد.

هندوستان از ناحیه فعالیت های تخریبی و تروریستی پاکستان در افغانستان تشویش دارد زیرا این فعالیت ها باعث ضربه به منافع هند از لحاظ ترانزیتی، اقتصادی و تجارتي شده پروسه های امداد رسانی، عرصه های ساختمانی امور صحی، و سرک سازی را که هندوستان در افغانستان پیش می برد نیز متضرر می سازد.

طی ۱۵ سال اخیر پاکستان از اجرای این اعمال تخریبی علیه هند در افغانستان ابا نورزیده است، سفارت هند در کابل را انفجار داده، بر مهمانخانه های پرسونل کاری بخصوص انجنیران هندی حملات تروریستی کرده، انجنیران و پرسونل سرک سازی آن کشور را باربار اختطاف و به قتل رسانیده است. اگر دست تخریبکاران تربیه دیده پاکستان بر همین منوال در افغانستان دراز باقی بماند کاروان های تجارتي هند از طریق چاه بهار به افغانستان و آسیای میانه از ضربه های تروریستان عمال پاکستانی در امان نمی باشد، این پاکستان است که هند را در افغانستان با فعالیت تروریستی به چالش می کشاند.

استراتژی همکاری در ایجاد ثبات و استقرار اوضاع از جانب هند به نفع افغانستان بوده باعث تحولات پیشرونده، در کشور می باشد ازین جهت است که افغان ها به دوستی و همکاری نیک هند اهمیت قابل اند. وقتی با یک عمل تروریستی اطفال افغانستان کشته و زخمی شوند شفاخانه صحت طفل اندراگاندی آسیب دیدگان را تداوی می کند، گاهی که پل و پلچک و شاهراه از اثر اعمال تخریبی عمال پاکستانی ویران میگردد انجنیران هندی

مشکل ساخته است: یکی رقابت و دشمنی با هند و افغانستان و دیگری مشکل عقب ماندگی در رقابت با هند.

بنابر دو مشکل بالا و نداشتن منابع مالی کافی این کشور در سیاست خارجی اش تلاش داشته است تا با داشتن حمایت امریکا و انگلستان با برخی ممالک عربی چون عربستان سعودی و امارات متحد عرب روابط حسنه ایجاد کند و با اخذ کمک های مالی و اقتصادی پروگرام های مسابقاتی با هند را پیش ببرد. ممالک حامی و کمک کننده با استفاده از این حالت اجباری بقدر کافی در پاکستان اثر گذاری کرده اند. عربستان سعودی با تأسیس مدارس دینی در پخش وهابیت و تقویت تروریسم به حدی برهبری نظامی و سیاستی آن نفوذ دارد که هر صدراعظم انتخابی یا رهبر نظامی کودتایی سفر اول شانرا به احترام گذاری شهزاده های سعود به آن کشور انجام میدهند.

نفوذی را که امریکا و انگلستان در اردو و استخبارات پاکستان دارند حاضر نیستند که با حفظ تقویت تروریسم و بنیادگرایی به اقدامات قاطع علیه این دو جریان عمل کنند بلکه با استفاده از نقش و نفوذ شان از تروریسم و بنیادگرایی برای اجرای سیاست منطقی خویش بهره برداری می کنند. هم چنان پاکستان با استفاده از رقابت چین و هندوستان جانب چین را گرفته از کمک های تسلیحاتی و اقتصادی آن بهره مند می باشد.

این کشور از بدو تأسیس متکی بر فرهنگ نظامیگری و کودتایی بوده در طول ۶ دهه موجودیتش ۵ بار کودتای نظامی صورت گرفته جرنیل ها بر آن حکمرانی کرده اند (جنرال سکندر مرزا، جنرال ایوب خان، جنرال یحیی خان، جنرال ضیاء الحق و جنرال پرویز مشرف)، با هر تغییر نظام قانون اساسی دستکاری شده طبق میل نظامیان و حاکمان تعدیلات دیده است.

تحمل دموکراسی و نتایج پروسه های دموکراتیک نزد رهبران ملکی کار آسانی نبوده در اجرای آن پروسه ها تقلب و زورگویی وجود داشته است که باری باعث تباهی آن نیز شده است. در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۶۰

که از جمله صد ملیون نفوس پاکستان صرف ۸۰ هزار نفر شرکت کرده بود مراجع ذیصلاح آنرا قانونی اعلان کردند. در انتخابات سال ۱۹۷۰ شیخ مجیب الرحمن رهبر عوامی لیگ تمامی کرسی های پاکستان شرقی را بدست آورد یعنی از جمله ۳۰۷ کرسی مجموع پاکستان ۱۶۰ کرسی آن به شیخ مجیب الرحمن تعلق گرفت اما با وجود آن ذوالفقار علی بوتو خودش را صدراعظم اعلان کرد در حالی که موصوف از جمله ۱۳۸ کرسی اختصاصی برای پاکستان غربی صرف ۸۰ کرسی را بدست آورده بود. جنرال یحیی خان اجلاس مجلس پاکستان را برای مدت نا معلوم به تعلیق انداخته حزب برنده عوامی لیگ پاکستان را غیرقانونی اعلان و شیخ مجیب الرحمن را زندانی ساخت. این روش ضد دموکراسی بوتو - یحیی باعث جنگ خونین شده در نتیجه بنگله دیش بحیث یک کشور مستقل از پاکستان جدا شد.

سیاستمداران پاکستان عادت ندارند چیزی را که بگویند به آن عمل کنند یا به آن باور داشته باشند. میگویند ما قربانی تروریسم هستیم، درین مورد کارهای نمایشی را توأم با فریبکاری انجام میدهند. این ها به حدی در عرصه گفتن و عمل نکردن پیش رفته اند که با خاک زدن به چشم مردم حتی دیکتاتورهای نظامی شان دم از دموکراسی میزنند در حالیه خود از طریق پروسه های غیردموکراتیک و کودتایی قدرت را غضب می کنند.

آخرین دیکتاتور نظامی پاکستان پرویز مشرف در پروگرام هفت نقره ای اش ساختارسازی سیاسی برای معرفی دموکراسی پایدار در پاکستان را در اولویت کارش اعلان کرد ولی هیچگاهی به آن پایبند نبود و هر عمل دموکراتیک را با عکس العمل نظامی سرکوب میکرد.

دموکراسی پاکستان یک دموکراسی نوع مربوط به (۲۲) خانواده است که در طول ۶۹ سال یا افراد این خانواده یا جنرالان نظامی بر آن حکومت کرده اند.

عضویت پاکستان در پیمان های نظامی سنتو و سیتو سال های ۱۹۵۵

و ۱۹۵۶ به دیکته انگلستان و امریکا معین کننده کرکتر نظامی گرانه این کشور می باشد.

دولت اسلامی پاکستان که از نبود انگیزه های ملی در تحکیم حاکمیت دچار مشکل می باشد اتکاء به بنیادگرایی مذهبی کرده، امریکا و انگلستان از این سیاست حمایت میکنند و از آن بهره میگیرند. (از اثر نداشتن افتخارات تاریخی راکت های ساخته شده شانرا بنام راکت غزنوی، غور و ابدالی مسمی ساخته اند).

بنیادگرایی در اسلام بحیث یک ایدیولوژی (نه دارای حقیقت وجودی در اصل اسلام) تا زمان فروپاشی اتحادشوروی از حمایت وسیع امریکا، انگلیس و اسرائیل بهره مند بود. در حالی که برویت آیات صریح قرآنی و اسلام دین اوسط)، یعنی میانه رو تعریف شده است که افراط و تفریط در آن جا ندارد.

از اثر ایدیولوژیک شدن اسلام دو جریان جدا از هم با داشتن مؤلفه های مشترک بنام اعتدالیون و تندروان شکل گرفت که از لحاظ نظام فکری و راهبردی فرقی میان هر دو وجود ندارد، تفاوت در شیوه های انطباقی آن ها موجود است، اعتدالیون بر مبنای جنبه های علمی و دور از تشدد و تندروان از راه تشدد و زور در تطبیق احکام دین عمل می کنند.

عمده ترین جریان ایدیولوژیک تندرو از اندیشه های سید قطب، حسن البنا و محمد عبو مبنی بر ایجاد یک جامعه اسلام ناب منشاء گرفت. آن ها می گفتند کار باید از دعوت شروع شده به جهاد برسد و ازین طریق با گرفتن قدرت سیاسی جامعه اسلامی خالص در سراسر جهان اسلام بر پا گردد. این تفسیر ها که از مصر آغاز شده بود تا ایران، افغانستان و پاکستان امتداد یافت و در زمان جنگ سرد بحیث ابزار در رقابت دو سیستم آن وقت بدست امریکا افتید و طبیعی است که پاکستان بحیث نقطه استراتژیک انگلیس - امریکا به مقابل اتحاد شوروی درین جدال بیشتر از سائر ممالک اسلامی مورد استفاده قرار گرفت و تاکنون درین کلافه پیچیده است.

رشد بنیادگرائی، بعداً راه اندازی جهاد و بعدها حمایت از طالبان، پاکستان را توان بخشید تا بر افغانستان تسلط یابد و بر فعالیت های تروریستی علیه هند شدت بخشد، پاکستان منفعت خود را در اسلامی سازی و ایدیولوژیک ساختن همه امور از استخبارات تا اردو و مؤسسات سیاسی دید، اگر چه قوانین نافذ پاکستان همه کاپی قوانین دولت برتانیه است اما اسلامیزم بنیادگرایانه بحیث خط فکری توانسته است کشوری را که از لحاظ وحدت ملی پختگی ندارد بهم پیوند دهد، اما تقویت این خط فکری بر اقتصاد، امنیت و زندگی مصئون مردم پاکستان اثرات فوق العاده منفی بجا گذاشته است، مقابله با این خطر مصارف هنگفت را می طلبد که سنگینی بار آنرا مردم بدوش می کشند.

امریکا بحیث حامی پاکستان در حقیقت حامی بنیادگرائی و تروریسم نیز بوده است. جورج دبلیو بوش رئیس جمهور جنگی امریکا برای موجه نشان دادن حمایت امریکا از پاکستان، حمایت پاکستان از طالبان را به حیث ضرورت پاکستان تعریف می کند وی می نویسد:

بعضی ها در پاکستان از ایدیولوژی طالبانی جانبداری میکردند، اما ماچرا در پشت پرده توازن پاکستان با هند نهفته بود. از همین رو تا زمانیکه پاکستان با حکومت افغانستان وفادار می ماند، از سیطره و تحت تأثیر قرار گرفتن هند در امان می برد.» [۳۷: ۱۲۱ - ۱۲۲]

اما نظریه پردازی های همیشه مزخرف بوش منجمله درین مورد دربر گیرنده همه حقایق بوده نمی تواند اولاً اینکه نه بعضی بلکه در مجموع سیستم سیاسی - نظامی پاکستان حامی طالبان بودند و از ایدیولوژی طالبانی حمایت میکردند و رنه طالبان نمی توانستند به آن سرعت رشد کنند و بعد از هجوم نظامی امریکا به افغانستان مجدداً به قدرت مبدل گردند. ثانیاً تنها ترس از هند، عامل طالبانیسم پاکستان نشده بلکه پان اسلامیزم عظمت طالبانه پاکستان غرض ایجاد محوریت منطقوی کشمیر، پاکستان، افغانستان و آسیای میانه عامل سیاست طالبانیسم در پاکستان بوده است.

پاکستان مورد حمایت امریکا خواب های بزرگ توسعه طلبی را میدید، بخصوص که برخوردار از قدرت اتمی گردید این خواب ها برای نظامی گران پاکستان شیرین تر شد.

در زمان حاکمیت جنرال ضیاء الحق که پاکستان بحیث «قلعه اسلام» اعلان گردید. ایدئولوژی بنیادگرایی در تاروپود احزاب مذهبی، اردو و استخبارات نظامی آن نفوذ داده شده با اعمال خشن تروریستی تمثیل گردید و مدارس دینی بحیث ماشین تولید بنیادگرایان و تروریستان جایگاه خاصی در نظام سیاسی و امور استخبارات نظامی پاکستان کسب کرد. هفتگانه های افغانستان وسیله دیگری بدست ضیاء الحق و استخبارات نظامی آن در زیر چتر حمایتی CIA امریکا بر عظمت این روند فکری افزود.

مرزا اسلم بیگ یکی از لوی درستیان پاکستان در مورد مدرسه های دینی گفت: «زنجر اینگونه مدرسه ها با طلبه ایکه آمادگی های ویژه دیده اند از سوی پاکستان و امریکا به عنوان (کمر بند مذهبی ایدئولوژیکی) در امتداد مرز افغانستان با پاکستان برای پشتیبانی از روحیه رزمی مجاهدان ایجاد گردید.» [۲: ۱۹۵]

دامن گسترده پاکستان که با کمک غرب در رأس ایالات متحده امریکا و کمک های مالی عربستان سعودی بروی شورشیان گشوده شد دو پیامد برای پاکستان بجا گذاشت: تقویت بنیادگرایی مبنی بر سیاست اسلامی سازی جنرال ضیاء الحق و حمایت امریکا. پخش بی حد و حصر انواع اسلحه در سراسر پاکستان بخصوص مناطق قبیله صوبه سرحد و این پرسه توأم بود با سرازیر شدن جنایتکاران از زندان های ممالک غربی که تا کنون مورد بهره برداری پاکستان علیه افغانستان می باشد، در حالی که اخیرا خود نیز با آن دست و گریبان گردیده است. پرویز مشرف اعتراف می کند که: «در جریان این دوره ملاهای تندرو و جلسات بحث و تبلیغ آن ها از پشتیبانی رسمی پاکستان، ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی و سائر هم پیمانان برخوردار گردیدند و سرگرم تولید جنگجویان آغشته به تصامیم مذهبی علیه شوروی شدند» [۲۴: ۲۴۸].

در جای دیگر می نویسد: «ما در بوجود آوردن مجاهدین افغان کمک کردیم. آنانرا با غیرت مذهبی در مدارس دینی تجهیز کردیم، تسلیح شان

نمودیم، تمویل و تغذیه و برای جهاد علیه اتحاد شوروی به افغانستان اعزام کردیم» [۲۴: ۳۲۴]. باز می نگارد «دهه ۱۹۸۰ کلاً شاهد افزایش تندروی مذهبی بود که از سوی ضیاء الحق تشویق می شد. نمی توان انکار کرد که ملاهای تندرو ایالت شمالغربی سرحد، شریکان آشکار این جهاد بودند» [۲۴: ۴۳۱].

در اوج حمایت پاکستان از تروریسم و تقویت و اعزام طالبان به افغانستان، امریکا پاکستان را بحیث متحد و همکار خویش در خارج از ناتو اعلان کرد. رئیس جمهور بوش برای تقویت پاکستان که در حقیقت حمایت از برنامه های تروریستی آن کشور بود از کنگرس تخصیص مبلغ سه تریلیون دالر امریکائی را مطالبه کرده، امتیاز صدور کالا های پاکستان به بازار های امریکا را داد.

کمک های فراوان پولی، زمینه دهی برای رشد بنیادگرائی و تروریسم به پاکستان مجال داد تا در کنار اردوی منظم دولتی شبکه های افراطی و تروریستی شامل بیش از ۳۲ گروه بزرگ و طلبه های بیش از (۳۱) هزار مدرسه دینی بحیث اردوی پنهانی آن شکل گیرد. این شبکه های تروریستی مخفی ابزار سیاست خارجی آن با هند و افغانستان بوده به حیث گروه های فشار نظامی و جنگی عمل می کنند، برخی ازین شبکه های مخفی که از کنترل مراجع نظامی پاکستان خارج شده اند در حال آتش افروزی در داخل کشور خود شان هستند، مردم پاکستان رنج سیاست های غلط و تروریستی دولت شانرا با از دست دادن فرزندان و عزیزان شان متحمل میشوند.

امیر عبدالرحمن یک پادشاه ظالم و دیکتاتور مدبر افغانستان باری یکی از کاکه های کابل را خواسته گفت می توانی سر فلان دشمن من را برایم بیاوری؟ او جواب مثبت داده وظیفه اش را بدرستی اجرا کرده سر دشمن

امیر را به پیش امیر نهاد، امیر انعام وعده شده را برایش داد و رخصتش نمود، وقتی او در کوچه تنگی های کابل قدیم بسوی خانه میرفت امیر شخص دیگری را به کشتن او توظیف نمود و او را کشت، درباریان حکمت این مسئله را جویا شدند، امیر گفت آنکه می تواند سر دشمن نیرومند من را به من بیاورد می تواند سر من را نیز از تنم جدا سازد.

پاکستان باید میدانست تخریبکارانی که می توانند کابل را بسوزانند و افغانستان را ویران سازند روزی بلای جان مردم پاکستان نیز شده می توانند و حالا چنین می کنند. همان طوریکه قوت های ملیشه افغانستان در زمان حاکمیت حزب وطن توانستند با جنگ های جانبازانه بر علیه دشمنان افغانستان برزمنند و فتوحات کنند، زمانی رسید که بساط حاکمیت حزب وطن را بر چیدند. روزی فرا خواهد رسید که اردوی مخفی ۳۱ هزار مدارس دینی پاکستان عامل حوادث خونین ویرانگرانه برای پاکستان باشند.

زلمی خلیل زاد در مورد می نگارد: «ضیاء همچنان می خواست که منازعه تاریخی مرزی افغانستان را یکسره کند. عناصر اسلام گرای مقاومت به جای تحکیم یک دولت - ملت درباره تشکیل خلافت اسلامی صحبت میکردند. این ایده بدید گاه ضیاء مبنی بر تشکیل کنفدراسیون متحد مشتمل بر قلمروهای پاکستان افغانستان و آسیای مرکزی نزدیکتر بود تا دولت مستقل قوی که آرزوی ملی گرایان افغان بود. ضیاء باور داشت که کنفدراسیون (هم پیمانی مبتنی بر تعصب مذهبی و ثروت نفتی عربستان سعودی می تواند «عمق استراتژیک، پاکستان را در برابر هند تأمین کند.» [۳۹: ۵۰ - ۵۱]

افغانستان در مناسبات رسمی با پاکستان نسبت به هند قراردادهای و موافقت نامه های زیادی را به امضاء رسانیده است. در سال ۱۹۴۸ مناسبات رسمی با تأسیس نمایندگی های سیاسی طرفین به سطح سفرا بر قرار شد. در سال ۱۹۵۷ موافقت نامه خدمات هوایی بین طرفین به امضاء رسید. در ۲۳ می سال ۱۹۵۸ موافقت نامه روی ترانزیت بین دولتین توسط وزرای تجارت هر دو طرف امضاء شد، موافقت نامه دیگری در سال

۱۹۶۴ در مورد انتقال اموال ترانزیتی عقد شد، در سال ۱۹۶۵ قرارداد توريد روغن میان دو طرف امضاء گردید. در اول اگست سال ۱۹۶۶ قرارداد احداث خط آهن چمن و سپین بولدک منعقد گردید.

در جنوری ۲۰۰۲ در کنفرانس توکیو پاکستان تعهد دادن (۲۰۰ میلیون دالر به افغانستان را کرد. به تاریخ ۳۰ می ۲۰۰۲ قرارداد انتقال گاز ترکمنستان از راه افغانستان به پاکستان امضاء شد.

اما با حفظ این همه قراردادهای و موافقت نامه ها که باید حسن نیت و روابط نیک میان طرفین تحکیم می یافت جانب پاکستان از دسترسی به هیچ نوع امکانات منفی علیه افغانستان خود داری نکرد.

«استراتژی تقابل» پاکستان با افغانستان که از دوران جنرال ضیاء الحق وضع گردید منظور آن ایجاد یک حکومت اسلامی بر بنیاد «پان اسلامیزم» از آسیای میانه تا جنوب آسیا بود. درین طرح دو هدف در نظر گرفته شده بود:

۱- مانند سیاست پیشروی (Forward Policy) انگلیس در قرن نزده، آسیای میانه، ترکستان چینی، مسلمانان هند و کشمیر بر اساس وحدت مفکوره پان اسلامیزم تحت یک اداره واحد در آورده می شد که مرکزیت استقامت دهنده آنرا اسلام آباد عهده دار می بود.

این حوزه وسیع همان ساحه میدان رقابت روس تزاری و هند برتانوی در زمان بازی بزرگ را دربر میگرفت. شعار مطروحه ضیاء الحق برای افغانستان همان شعار «لارڈ لیٹن» گورنر جنرال انگلیس در هند بود. ضیاء الحق شعار «کابل باید بسوزد» را برای فتح افغانستان مطرح ساخت.

وقتی در زمان امارت امیر محمد یعقوب خان مردم بر علیه دم و دستگاه دیپلماتیک و استخباراتی انگلیس در بالا حصار کابل قیام کردند و کیوناری سفیر انگلیس را در همان جا به آتش سوختند لارڈ لیٹن یک فرقه جنگی برتانیه را برای انتقام گیری به افغانستان فرستاد، موصوف به امیر محمد

يعقوب اين عمليات را زير نام «اطمينان امنيت شخص والا حضرت و احيای صلح و نظم در پایتخت والا حضرت شان تعريف کرده بود، به اثر اين لشکرکشی به تعداد یک صد افغان آزادیخواه دستگیر و در بالا حصار بدار آویخته شدند. لیتن حتی در نظر داشت که کابل سر تا پا بسوزد» [۳۱]: ۳۵۴]. عین شعار را دولت جانشین انگلیس برهبری ضیاء الحق بعد از گذشت ۱۱۱ سال در مورد کابل به تکرار گرفت.

۲- با ایجاد چنین اتحادیه اسلامی حایل بزرگی دورادور پاکستان ایجاد می شد که آن کشور را به گفته خود شان از خطرات اتحادشوری و هند در امان نگه میداشت. بخشی ازین استراتژی با تأسیس حکومت طالبان در حال تحقق بود اما عدم ثبات آن حکومت و حادثه ۱۱ سپتمبر باعث ناکامی آن شد.

با حمله نظامی امریکا بر افغانستان مصروفیت نظامی، تروریستی و استخباراتی پاکستان در امور افغانستان تقلیل نه یافت و مانند امریکا سیاست دو پهلو را که در ظاهر بیغرض و در اصل مداخله و تداوم جنگ بود در پیش گرفت.

در زمان زمامداری جنرال پرویز مشرف بخشی از احزاب ناراضی به افشاگری های دست می زدند تا حکومت او را تحت فشار در آورند و از حمایت امریکا محروم سازند. مولانا فضل الرحمن در ماه اگست سال ۲۰۰۵ گفت که حکومت پاکستان طالبان مسلح را به افغانستان می فرستد. او افزود مشرف نه تنها امریکا بلکه ملت خود را هم فریب میدهد و پولی را که بنام مبارزه با تروریسم از امریکا حاصل می کند دوباره آنرا به افراتیون میدهد و به افغانستان می فرستد. ماریانا بابر یکی از ژورنالیست های مشهور پاکستان نیز این مسئله را افشا کرده گفت او به چشم خود دیده است که موترهای جیب مملو از طالبان تا سرحد افغانستان رفته از آنجا به کوه ها پیاده می شوند و مشرف هنوز از طالبان به طور کلی دست بردار نیست.

در ماه فبروری سال ۲۰۱۵ پرویز مشرف در مصاحبه ای با گاردین اعتراف کرد «در حکومت حامد کرزی تعداد غیرپشتون ها اکثریت بود و به هند تمایل داشت، نبود پشتون ها درین حکومت مایه تشویش ما شد که نفوذ هند در افغانستان افزایش می یابد ازینرو ISI طالبان را از سال ۲۰۰۱ دوباره پرورش داد.»

شاید منظور مشرف نقش جمعیت اسلامی افغانستان که ستون فقرات حکومت کرزی را تشکیل میداد و حالا ۵۰٪ حاکمیت و دولت را بر اساس فیصله جان کیری وزیر خارجه امریکا بخود تخصیص داده است بوده باشد؛ زیرا خانواده داکتر عبدالله با حفظ پست ریاست کمیته اجرائیه افغانستان هنوز بحیث پناه گزین در هند بسر می برد. «مجله هفته» چاپ دهلی در شماره دهم می سال ۲۰۱۵ افشا کرد که «عبدالله عبدالله رئیس کمیته اجرائیه افغانستان در سال ۱۹۹۰ فامیلش را به هند فرستاد... خانم و دختران عبدالله هنوز در یک محل مخفی و افشا نشده بزندگی شان در هند ادامه میدهند» در نوشته اضافه شده است که مصارف آن ها از بودجه شعبه ریسرچ و تحلیل استخبارات هند زیر نظر مستقیم صدراعظم پرداخته می شود، مبلغ پرداخت ماهانه یک لک کددار هندی می باشد.^۵

جای تأسف است که هنوز هم دست تگدی برخی سردمداران جهاد و مقاومت از دامن استخبارات خارجی کوتاه نه شده است و دشمنان افغانستان به استناد به چنین بهانه ها به سیاست های ناروای شان علیه مردم افغانستان ادامه میدهند.

مراجع تحقیقاتی سیاسی امریکا به شمول کمیسیون مربوطه در کنگرس و دو تن از معینان وزارت خارجه آن کشور در امور جنوب شرق آسیا در اکتوبر سال ۲۰۰۵ ضمن تحلیلی از سیاست مشرف گفتند: پرویز مشرف آنچه را که در مورد امحای بنیادگرایی و تروریسم میگوید با اقدامات عملی آن تفاوت داشته میان حرف و عمل او فاصله زیاد است، او میخواهد امریکا

را خوش نگهداشته و حمایت احزاب افراطی و مذهبی را به خاطر حفظ قدرتش از دست ندهد. به تحلیل آن مراجع مشرف نمی خواهد به سر کوبی قاطع و عملی افراطیون اقدام کند. آن ها گفتند مشرف مانند رهبرانی گذشته از حمایت افراطیون غرض تحقق اهداف پاکستان در افغانستان بهره می برد. از مجاهدین درین راستا استفاده شد، در سال ۱۹۹۶ کابل توسط طالبان اشغال گردید و حالا هم همان مقاصد ادامه دارد.

با تمام صراحت های که در تحلیل های مراجع با اعتبار امریکا و افشای حقایق در مطبوعات وجود دارد مساعدت های پاکستان تا کنون به مخالفان جنگی افغانستان ادامه دارد. با پیروزی «حزب مردم پاکستان» (P.P.P) در ادامه سیاست نظامی گران پاکستان نسبت به افغانستان تغییری رونما نه شد. درین دوره به اهداف مراجع نظامی و استخباراتی پاکستان از طریق برخی مؤسسات و تحلیلگران سیاسی شکل تحقیقی گرفته به خورد مطبوعات داده می شد.

انستیتوت تحقیقات استراتژیک «جناح» تحت رهبری «شیری رحمن» مربوط حزب مردم پاکستان در سال ۲۰۱۱ طرحهای کمتر از استراتژی حکمرانی جنرال ضیاء الحق را پیش کرده آنرا چنین دسته بندی کرده بود.

۱- محدود ساختن و شفافیت بخشیدن نقش هند در افغانستان.

۲- دادن سهم لازم برای پاکستان در مذاکرات با طالبان.

۳- رفع خطرات ایجاد یک اردوی نیرومند در آینده برای افغانستان که باعث تهدید پاکستان گردد.

امریکا با ارزش دادن به این طرح، همه سلاحها، وسایط و ابزار نظامی مدرن و پیشرفته اردوی افغانستان را که شوروی ها به آن داده بود محو کرده حالا حاضر نیست اردوی افغانستان را با اسلحه مدرن زمینی، هوایی و دافع هوا تجهیز نماید.

طرح استراتژیک انستیتوت «جناح» افغانستان را در سیاست خارجی اش

منحصر به پاکستان می سازد و همان تحت الحمایگی قرن نزده انگلیس را بر کشور ما بازگو می نماید.

پاکستان با در نظر داشت سهمش در مذاکرات با طالبان اشتیاق ادامه مداخله و دخالت در امور افغانستان را زنده نگه میدارد.

رئیس جمهور قبلی افغانستان آقای حامد کرزی در آخرین بیانیه خداحافظی از پست ریاست جمهوری پس از سیزده سال سکوت در مورد اهداف پاکستان گفت:

«پاکستانی ها میخوانند تا خط دیورند را برسمیت بشناسیم و آن ها بر سیاست خارجی ما کنترل داشته باشند». معلوم است که پاکستانی ها در مورد افغانستان نه تنها به خط دیورند بلکه به چیز های دیگر می اندیشند.

عمق استراتژی پاکستان در افغانستان تنها صبیغه نظامی ندارد بلکه سیاست کامپلکسی است که اگر بتواند به آن دست یابد، افغانستان را مانند قرن نزده در همه امور متعلق بخود ساخته صلاحیت سیاست خارجی اش را خود بدست میگیرد. سیاست کامپلکسی عمق استراتژی شامل امور نظامی، اقتصادی و سیاسی است و این اهداف جز از طریق یک حکومت دست نشانده و تابع بر آورده شده نمی تواند.

بعد نظامی مسئله چنین است که در صورت درگیری جنگ با هندوستان تاسیسات نظامی افغانستان به شمول میدان های هوایی آن بحیث خط عقبی جبهه مورد بهره گیری جنگی پاکستان قرار میگیرد که در صورت وارد شدن ضربه از جانب هند به این تاسیسات، جنگ از حالت تقابل هند و پاکستان بیرون شده، افغانستان نیز شامل آن میگردد و پاکستان می تواند حمایت بیشتر جهان اسلام را به خاطر حمله هند به دو مملکت اسلامی با خود داشته باشد. در عرصه اقتصادی سه هدف نزد مقامات پاکستانی مطرح است: اول اینکه بحیث یک کشور مصرف کننده کالا های پاکستانی باقی بماند و بازار فروش آن باشد. دوم کنترل این چهار راه عبور شرق و غرب و شمال و جنوب بدست پاکستان باشد.

همسایه های شمالی ما دارای معادن و منابع انرژی و جنوب آسیا دارای نیروی کار فراوان است، پاکستان در نظر دارد پلان های تجارتي و اقتصادي اش را از طریق این چهار راه با داشتن تنگه خیبر بحیث گلوگاه، آن طوری که میخوهد پیش ببرد و از تورخم بحیث وسیله فشار علیه هرگونه رقابت استفاده نماید، چنانچه این فشار طی سال های طولانی خلاف رسم همسایگی علیه افغانستان و تاجران افغانی به کار گرفته شده است، و سومین هدف پاکستان منابع سه تریلیون دالری زیر زمینی افغانستان و آب های جاری در رود خانه های خروشان آن می باشد، چشم حریص دولت پاکستان به این منابع بر شدت تحرکات و تخریبات آن غرض بی ثبات سازی اوضاع افغانستان می افزاید تا ازین طریق بتواند حکومت مطلوب را بر کشور ما استقرار بخشد. یکی از عرصه های رقابت پاکستان با هند همین عرصه را در بر میگیرد، زیرا تکنالوجی پیشرفته هند، قدرت مالی و سرمایه گذاری و وجود روابط حسنه میان افغانستان و هند دست پاکستان را ازین منابع دور نگهمیدارد.

بعد سیاسی شامل کنترل سیاست خارجی در وجود حکومت تابع می باشد تا همه نهاد های سیاسی و مدنی افغانستان نیز تابع اسلام آباد باشد.

کسانی که خط دیورند را یگانه بهانه بدست پاکستان غرض تخریب افغانستان میدانند دچار اشتباه می باشند زیرا پاکستان بحیث همسایه (شترکینه) در جنوب و شرق افغانستان صرف به این خواست بسنده نمی کند و به تعقیب اهداف خطرناک ذکر شده در بالا می باشد.

سیاست رئیس جمهور کززی در زمان زمامداری اش در مورد مداخلات پاکستان بر جرأت استخباراتی و قوای مسلح آن در امور افغانستان به حدی افزود که اکنون آن کشور در همه عرصه ها سهم می خواهد و از طریق عمال نفوذی در همه ارگان های دولتی اثر میگذارد.

هرگاه افغانستان از لحاظ اقتصادی و نظامی بتواند به پای بایستد می تواند از داشتن موضع قدرت با پاکستان در مورد تغییر سیاست تخریبی و

استراتژی ویرانگری آن اثر بگذارد و این تجربه از تاریخ موجودیت پاکستان و روابطش با افغانستان قابل درک می باشد. وقتی مناسبات افغانستان با اتحاد شوروی رو به گسترش نهاد و اردوی آن به کمک شوروی مدرنیزه شد پاکستان متوجه گردید که افغانستان توانسته است در عقب خود یک ابر قدرت را داشته باشد ازینرو سکندر مرزا در سال ۱۹۵۵ از افغانستان دیدن کرد و محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان و سردار محمد داود صدراعظم به آنجا دعوت شدند. در پایان سفر سردار محمد داود و (سهروردی) صدراعظم پاکستان اعلامیه مشترکی به امضاء رسید که در آن برای اولین بار کلمه پشتونستان ذکر شده بود.

متأسفانه در زمان حضور نظامی امریکا در افغانستان بنابر عدم قاطعیت سیاست آن در مبارزه با تروریسم و سرچشمه آن، پاکستان بسیار با جرأت علیه افغانستان تا سرحد اشغال خاک آن عمل می نماید.

ویرانی و بربادی افغانستان طی بیش از چهل سال اخیر محصول خصومت ۶۹ ساله پاکستان با کشور ما می باشد. زیادترین استفاده پاکستان در برباددهی افغانستان مربوط به دهه ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته است که با استفاده از احساسات مذهبی افغان ها آنچه توانست علیه افغانستان انجام داد.

بر طبق افشای بعضی اسناد ISI در جهاد توسط دگروال یوسف مسئول امور مجاهدین در ISI تنها در چهار سال اول ماموریتش ۸۰ هزار تن مجاهد در داخل پاکستان تربیت جنگی دیده بود. او می نویسد که مجموع به مجاهدین تعلیمات جنگی، آدمکشی و تخریبکاری داده می شد، پایه های برق، برج های برق، پل و پلچک ها، سرکها، تونل ها، مسموم سازی آب های آشامیدنی، اجرای انفجارات در محلات مزدهم، ترور مامورین دولت، راه گیری، ویران سازی تمام شبکه های خدمات اجتماعی چون کلینیک های صحی، مراکز حمایتی طفل و مادر، شفاخانه های محلات و مکاتب هدف این ویرانگری بود چنانچه تنها در سال ۱۹۸۰ بیش از ۲ هزار مکتب و مدرسه، بیش از سه صد مرکز صحی ویران و سوزانده شد، مجموع زیان ها و خسارات وارده در همین سال ها به یک هزار میلیارد افغانی

میرسید، صدها عراده موتر باربری به آتش کشیده شد در یوران و کلینران آن ها به قتل میرسیدند.

بدترین چیزی که از سیاست مشترک تخریبی ISI و CIA در قبال افغانستان به جا ماند تشدید اختلافات قومی و ملی میان مردم افغانستان است که از اثر این سیاست هفت تنظیم اسلامی با هفت رهبر و هفت طرز تفکر و هفت نوع وابستگی به میان آمد، اختلافات این تنظیم ها در داخل پاکستان و افغانستان باعث قتل هزاران مجاهد وابسته به تنظیم ها گردید. میگویند روزهای که تنظیم حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در سرکهای پشاور علیه سائر تنظیم ها مظاهره میکردند و شعار میدادند که «شپرو دی بنخی یو دی نر انجنیر انجنیر» احدی از سائر تنظیم ها در سرکها دیده نمی شدند.

سیاست تفرقه و جنگ میان تنظیمی با مجاهدین به کابل آورده شد، تنها جمعیت اسلامی و شورای نظار در مدت ۵ سال سلطه شان بر کابل با هزاره ها (حزب وحدت اسلامی)، ازبکها (جنبش ملی اسلامی دوستم) و پشتون ها (حزب اسلامی گلبدین) به خونین ترین جنگها دست زدند تا حاکمیت کوهدامن و قطغن را در سراسر افغانستان برقرار سازند، در گرمی همه این جنگها جنرال حمید گل داخل افغانستان شده با ربانی و حکمتیار ملاقات میکرد.

هزاران کشته و معلول، هزاران فامیل مهاجر و هزاران ناموس برباد رفته محصول این سیاست تفرقه و بهم اندازی بود. صبغت الله مجددی طی مصاحبه ای با یکی از شبکه های تلویزیونی کابل گفت در آن وقت ۶۰۰ زن و دختر جوان کابل ربوده شدند و سرنوشت آن ها تا بحال معلوم نیست.

آخرین نتیجه سیاست پاکستان سلطه ۵ ساله طالبان در کشور بود که درین دوره مردم متحمل رنج های استبداد مذهبی قرون وسطائی گردیدند.

حالا که افغانستان بیش از ۲ میلیون جوان معتاد به مواد مخدره دارد، بیش از سه میلیون نفوس کشور مصروف امور تریاک و هیروئین اند و سیلی از جوانان بیکار راهی کشورهای خارج اند، هنوز جنگ ادامه دارد،

ویرانی و قتل درب خانه هر افغان را میکوبد و هزاران بد بختی جدید دامنگیر ملت گردیده است.

۳ نقش امریکا در شکل دهی روابط میان کشورهای منطقه:

در سال ۱۹۵۷ آیزنهاور رئیس جمهور امریکا دکترین سه نکته ای را به مجلس سنا ارائه کرد و مورد تصویب قرار گرفت. این سه نکته عبارت بود از:

اول اینکه: منافع حیاتی امریکا جهانی بوده، هردو نیم کره و همه قاره ها را در بر میگیرد.

دوم اینکه: ما با هر یک از کشورهای جهان آزاد اشتراک منافع داریم.

سوم اینکه: وابستگی متقابل منافع مستلزم احترام شایسته به حقوق و آرامش همه ملت هاست.» [۲۰: ۱۸۳]

این دکترین سرآغاز مداخلات امریکا در همه کشورهای جهان گردید. بعد ازین دکترین طی ۲ سال نیروهای امریکا در لبنان مستقر شد و ده سال بعد جنگ ویتنام آغاز گردید.

نکسن رئیس جمهور دیگر امریکا، دکترین خودش را در مورد آسیا چنین فورمولبندی کرد:

«تلاش برای حفظ حضور سیاسی و نظامی در امور آسیا. پیشبرد جنگ بوسیله دیگران، کمک تسلیحاتی... ازین رو واشنگتن به ارسال و اعطای

کمکها به پاکستان ادامه میدهد.»^۶

از همان زمانه ها خط السیر سیاست امریکا در منطقه در چهار مسیر حرکت میکرد؛ عدم حمایت و کمک به افغانستان، تقویت و تجهیز پاکستان،

^۶. نیویارک تایمز ۱۱ جون سال ۱۹۷۱

تعقیب سیاست میانه با هند، اتکای قوی به ایران بحیث ژاندارم منطقه و به کار اندازی این سیاست برای از میان برداشتن اتحاد شوروی به منظور رسیدن به منابع انرژی آسیای میانه، در نتیجه این سیاست افغانستان قربانی جنگ سرد در رقابت قدرت های بزرگ گردید.

سیاست امریکا در دوران جنگ سرد در منطقه ما تعقیب سیاست دولت برتانیه در زمان امپراطوری هند برتانوی بود که پاکستان بحیث ممد و همدست منطوقی امریکا عمل میکرد.

در مورد نقش امریکا در سطح جهان و پاکستان در سطح منطقه بعد از سقوط امپراطوری انگلیس عده ای از پژوهشگران امریکائی نیز معتقد اند از جمله (ریه استوارت میل) نویسنده امریکائی می نویسد: «درین وقت ایالات متحده امریکا نقش برتانیه را بازی میکرد و با روسها در افغانستان در حال رقابت بود. امریکا در سرحدات شمالغربی نبوده و مسئولیت منطقه سرحد را پاکستانی ها از برتانیه به ارث گرفتند» [۱۲: ۱۹۴].

با در نظر داشت نقش امریکا و رول منطوقی پاکستان بود که امریکائی ها استراتژیک ترین منطقه آسیا یعنی پاکستان را برای سرمایه گذاری نظامی، سیاسی و عقیدتی برگزیدند. پاکستان ازین سرمایه گذاری توانست برخلاف همسایه های شرقی و غربی اش بقدر کافی نفع ببرد و با کمک امریکا افغانستان را به سرزمین سوخته و تله خاکستر مبدل گرداند.

بر طبق دکترین نکسن پاکستان باید جنگ را علیه شوروی در افغانستان پیش می برد اما با مهارت توانست یک بسیج عمومی را به اشتراک جنایتکاران رها شده از زندان های ممالک عربی، پنجابی ها، ایغورهای چین، افغان های مهاجر در پاکستان، ازبکها و چیچنی ها راه اندازد و این جنگ را پیش ببرد.

ایالات متحده امریکا از همان سال های اول استقلال افغانستان با این کشور حسن نیت نداشت؛ او را حوادث به سوی افغانستان متمایل ساخت. امریکائی ها از هیئت حسن نیت افغانستان برهبری محمولی خان دروازی

که در سال ۱۹۲۱ غرض رسانیدن پیام اعلیحضرت امان الله خان مبنی بر شناسائی استقلال افغانستان به واشنگتن رفته بود استقبال نیک نکردند و رئیس جمهور (هاردینگ) به این تقاضای دولت افغانستان جواب مثبت نداد. بعدها که امان الله خان به سفر اروپا رفت از دولت امریکا تقاضا بعمل آورد تا در مورد سفرش به آن کشور موافقه نماید، این خواهش نیز رد گردید.

تا آغاز جنگ جهانی دوم امریکا به همه تقاضای های افغان ها جواب رد میداد، اما با آغاز جنگ، انگلیس و امریکا گرفتار وسوسه های ناشی از تفاهم احتمالی افغانستان با آلمان گردیدند، زیرا آلمان تلاش داشت تا افغانستان به نفع متفقین داخل جنگ شده به عسکر آلمان اجازه دهد تا انگلستان را در هند شکست داده حلقه محاصره شوروی را الی جاپان که متحد آلمان بود تکمیل و نیز راه اکمالاتی امریکا را از ایران مسدود سازد. روی این واقعه در سال ۱۹۴۲ امریکا حاضر شد نمایندگی دیپلماتیک در سطح وزیر مختار در کابل افتتاح نماید. امریکا در اوائل روابط با افغانستان همیشه با استشاره انگلستان عمل میکرد. چنانچه اولین وزیر مختار امریکا در کابل همه تفاهماتش را با وزیر مختار انگلیس مقیم کابل انجام میداد.

افغان ها باربار برای بدست آوردن کمکهای مالی و تسلیحاتی و تعلیم و تربیه نظامی به امریکا مراجعه کردند ولی سیاست یکجانبه امریکا مبنی بر حمایت از پاکستان مانع ایجاد چنین همکاری میشد.

وقتی حکومت شاه محمود خان در سال ۱۹۵۱ تقاضای سلاح مورد نیازش را به جانب امریکا سپرد، سفارت امریکا مقیم کابل به جانب افغانی حالی ساخت که دادن اسلحه به افغانستان شامل سه شرط است: جلوگیری از نفوذ شوروی، تعمیق روابط با امریکا و سوم دریافت راه حل اختلافات با پاکستان. بر علاوه گفته شد که قیمت مجموعی سلاح (۲۵) میلیون دالر می شود که باید یکدم پرداخت شود، اسلحه از راه پاکستان به افغانستان ارسال میگردد و فروش آن علنی می باشد و افغانستان باید از ادعایش در مورد پشتونستان صرف نظر نماید، این به معنی آن بود که رئیس جمهور ترومن

حاضر نبود درین رابطه با افغانستان همکاری نماید.

دو سال بعد ازین تقاضا، نکسن معاون رئیس جمهور امریکا در سال ۱۹۵۳ به کابل آمد او دادن وعده اقتصادی را حواله به پایان بخشیدن مسئله پشتونستان نمود. در سال ۱۹۵۴ محمد داود برادرش محمد نعیم را به امریکا فرستاد تا با جان فوستر دالس وزیر خارجه امریکا مذاکره کرده تقاضای مجدد کمک های نظامی را نماید. مقامات امریکائی بعد از تعلل دو ماهه به جانب افغانی و سفیر پاکستان مقیم واشنگتن از موضوع اطلاع دادند. جان فوستر دالس بر همان فشار همیشگی امریکا یعنی انصراف افغانستان از مسئله پشتونستان ادامه داد.

در سال ۱۹۵۸ بانک انکشاف صادرات و واردات امریکا موافقت کرد تا خط آهن را بین چمن و قندهار تمدید نماید به شرط آنکه افغانستان از قضیه پشتونستان صرف نظر نماید.

پروژه های را که امریکا در افغانستان روی دست گرفت هیچ کدام به نفع افغانستان نبود از جمله پروژه ناکام و بدسر نوشت وادی هلمند بود که ذخایر دالری افغانستان فقیر را به غارت برد.

دیدگاه امریکا برای افغانستان دیدگاه انسانی و بشر دوستانه بر مبنای روابط حسنه میان دو دولت نبوده بلکه مجاری سیاسی، دیپلماتیک و استخباراتی آن کشور از دو دیدگاه به افغانستان چشم داشتند یکی طرق ضربه به اتحاد شوروی و دوم عدم برتری روابط و همکاری با افغانستان نسبت به پاکستان.

(هنری برادرش) یک نویسنده امریکائی در مورد افغانستان می نویسد: وزارت خارجه ایالات متحده امریکا افغانستان را بحیث یک منطقه عملیات اضطراری تعیین کرد و در سال ۱۹۴۹ به مطالعه شیوه های آغاز کرد که بر مبنای آن بتواند با شوروی ها در محل رقابت قرار گیرد.»

تجاوز نظامی شوروی بر افغانستان زمینه تحقق سیاست های مطروحه

امریکا را فراهم ساخت. CIA و سیاستمداران امریکا دست به کار شدند، پاکستان را تخته خیز ساختند و مجاهدین را چوب سوخت و افغانستان را تنور داغ این عملیات.

بعد از صدور فرمان کارتر در مورد اجرای عملیات CIA بر علیه افغانستان زیر نام «عملیات شبه نظامی مخفی CIA در افغانستان» معاون CIA (کارلوسی) به پاکستان آمد و با آغا شاهی وزیر خارجه، اختر عبدالرحمن رئیس ISI و جنرال ضیاء حاکم نظامی پاکستان ملاقات ها را آغاز کرد.

(هوارد هارت) رئیس دفتر CIA در اسلام آباد برای جهاد افغانستان ضمن ملاقات با اختر عبدالرحمن به نکات ذیل تفاهم کردند:

۱- هیچ امریکائی، افراد CIA و یا ارگان های دیگر حق ندارند از خاک پاکستان وارد افغانستان شوند.

۲- توزیع و انتقال سلاح توسط افسران ISI صوت میگیرد.

۳- تعلیمات نظامی برای مجاهدین در کمپ های ISI توسط آن سازمان در امتداد مرز با افغانستان صورت خواهد گرفت.

۴- مامورین CIA اجازه تعلیم مجاهدین را ندارند.

۵- در صورت معرفی سیستم های جدید، مامورین آن سازمان معلمین ISI را تعلیم خواهند داد. [۳۳: ۵۹].

به این ترتیب امریکا بزرگترین عملیات مخفی CIA را بعد از جنگ ویتنام

در افغانستان آغاز کرده افغان ها را علیه افغان، جنایتکاران عرب و پنجابی را علیه افغانستان به کشتار تشویق کرد، خون ریخت و فاجعه آفرید تا به سیاست مطلوبش یعنی داشتن پایگاه نظامی در این منطقه آسیا دست یافت.

امریکا در سیاست آسیائی اش درین منطقه پیوسته جانبدار پاکستان بوده از

سیاست های آن حمایت کرده است. دیدگاه مراجع نظامی و استخباراتی امریکا در مورد افغانستان، پاکستان و هند یکسان نبوده است زیرا سیاست این کشور در نظام بین المللی آن وقت در پی رجحانات بود و نسبت به هر سه کشور از هم تفاوت داشت.

افغانستان و هند دو کشور پیرو سیاست عدم انسلاک بوده، پاکستان از روی ناگزیری های نظامی و اقتصادی تن به هرگونه پلان امریکا را از عضویت در پیمان های نظامی تا وسیله شدن برای محاصره شوروی تن داد، در حالی که هند و افغانستان نسبت تعقیب سیاست بیطرفی و داشتن مناسبات حسنه با شوروی متهور بودند.

بی توجهی امریکا در مناسبات با افغانستان و نفوذ بیشترش در پاکستان باعث می شد تا به معلومات مراجع دیپلماتیکی و استخباراتی پاکستان در مورد افغانستان ارزش قابل شود در حالی که درین معلومات صداقت وجود نداشت، از جانبی هم نسبت ناکافی بودن این معلومات امریکا در زمینه مناسبات افغانستان و پاکستان از مراجع انگلیسی نیز تحقیق میکردند که این مراجع پیوسته به نفع پاکستان عمل میکردند «.. امریکائی ها بیشتر تحت تأثیر آن مامورین پاکستانی قرار داشتند که بزبان انگلیسی صحبت میکردند و تعلیم یافته انگلیس بودند. آنها به کمک بریتانیا بسیار زود و اشنگتن را متقاعد به اهمیت پاکستان ساختند که می تواند سنگری از مفکوره های غربی باشد بین هند بیطرف و چپگرا و افغانستان عقب ماند» [۱۷: ۱۰۱ - ۱۰۲]

از اثر همین فعالیت ها بود که امریکا در سال ۱۹۵۶ از طریق پیمان سینتو خط دیورند را برسمیت شناخت و آنرا سرحد بین المللی افغانستان و پاکستان قبول کرد.

انکشافات سیاسی در آسیا امریکا را دچار وسوسه های کمی نقش و نفوذ درین گوشه دنیا ساخت و باعث شد تا در صدد ایجاد یک خط از فلپین تا جزایر ریکو آرشی پلاگو Rykyu Archi plago و اوکیناوا شده از طریق

جاپان و جزایر ایرالوش آنرا به الاسکا وصل کند. انکشافات سیاسی در آسیا عبارت از ظهور چین کمونیستی در سال ۱۹۴۹، بعد ها بقدرت رسیدن کیم ال سونگ در کوریا بود. امریکا ظهور این دو کشور کمونیستی را در آسیا به معنی سقوط سائر ممالک آسیائی به کمونیسم دانسته ساحه نفوذ رقیب جهانی اش اتحاد شوروی را در حال گسترش میدید. ازین سبب مصروف توسعه نفوذ خودش و محصور سازی اتحاد شوروی شده بسرعت در اروپا و آسیا داخل اقدامات گردید. اروپا را با دادن «۱۷» میلیارد دالر غرض بازسازی کشورهای اروپای غربی مصیبت دیده از جنگ جهانی دوم و تشکیل پیمان ناتو از نفوذ شوروی دور نگهداشت و در آسیا به سیاست (سدبندی) اتحاد شوروی اقدام کرد.

جنگهای کوریا و ویتنام و تجزیه آن دو ناشی از پلان سدبندی اتحاد شوروی بود. در خط دفاعی جنوب آسیا و شرق میانه آیزنهاور رئیس جمهور امریکا سیاست «حلقه شمال کشورها» را طرح کرد که بر بنیاد آن ترکیه، عراق، سوریه، ایران و پاکستان بحیث شریک امریکا اعلان شدند و برای حمایت نظامی آن پیمان سنتو یا پکت بغداد به میان آمد. نماینده امریکا در روز جلسه افتتاحیه نشست رهبران پاکستان، عراق، ترکیه و ایران در ۲۹ نوامبر ۱۹۵۶ در بغداد اعلان کرد: «ایالات متحده امریکا در مقابل تهدید به تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشورهای عضو با جدیت تمام عکس العمل نشان خواهد داد.» [۲۰: ۱۸۳]

چون هدف اصلی امریکا در آسیا جلوگیری از نفوذ اتحاد شوروی بود پاکستان مورد توجه خاص پلان های دورنمایی آن کشور قرار گرفت و تاریخ ۶۹ سال حقیقت وجودی پاکستان مملو ازین توجهات، آماده سازی امکانات و به کارگیری آن ها درین گوشه آسیا می باشد که با وجود فجایع مشهود ناشی از کودتاهای نظامی، پرورش و گسترش بنیادگرایی توأم با تروریسم حمایت از آن ادامه دارد، بخصوص بعد از خروج عراق از پکت بغداد و سقوط رژیم پهلوی در ایران مقام پاکستان نزد امریکا بلندی بیشتر یافت.

چون معضله اساسی در دهه های گذشته میان افغانستان و پاکستان خط دیورند و قبایل آن طرف آن بود امریکا به ادامه سیاست استعماری انگلیس در منطقه پیوسته جانب پاکستان را گرفته بر حکومت های افغانستان فشار می آورد تا در حل این معضله به نفع پاکستان گذشت نماید.

رفت و آمد و تعاملات دیپلماتیک افغانستان و امریکا از دیدگاه سیاسی همه بر محور همین مسئله به حرکت می افتید، «فلیپ جسوب» نماینده رئیس جمهور امریکا آقای ترومن در سال ۱۹۵۰ به فعالیت دیپلماتیکی میان افغانستان و پاکستان آغاز کرده، خواست از طریق شرکت افغانستان و پاکستان در پکت های نظامی به حل این معضله نایل آیند. او در کابل سعی کرد تا جانب افغانی را به انصراف از مسئله پشتونستان و ادار سازد. یکسال بعد معاون وزیر خارج امریکا وارد کابل شده با محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان در مورد مسئله پشتونستان ملاقات کرد ولی نتیجه ای بدست نیاورد. بعد ها آیزنهاور رئیس جمهور امریکا دست به کار شد تا به حل مشکل روابط میان پاکستان و افغانستان بپردازد او بعد از سفرش به هندوستان در نوامبر سال ۱۹۵۹ برای ۶ ساعت به کابل آمده با محمد داود صد اعظم وقت در مورد ملاقات کرد و برای بهبود روابط با پاکستان تاکید ورزید.

سردار محمد داود به تاکید آیزنهاور ارزش قائل شده سردار محمد نعیم وزیر خارجه را غرض مذاکره با جنرال محمد ایوب به پاکستان فرستاد اما او با برخوردهای اهانت آمیز ایوب خان مواجه گردید. ایوب بدون رعایت نزاکت های دیپلماتیک از وزیر خارجه افغان پرسید پشتو میدانید و شما که مدعی پشتونستان هستید چند وزیر در کابینه شما پشتون می باشد؟ این سفر بی نتیجه باقی ماند.

رئیس جمهور کنیدی نیز بر حل معضله پشتونستان علاقمندی نشان داده در سال ۱۹۶۱ پیامی را ذریعه شخص بنام لوونگ ستون مرچنت living stone merchant غرض انجام ماموریت مصالحه میان افغانستان و پاکستان به کابل فرستاد اما این پیام و ماموریت ناشی از آن نتیجه ای به

بار نیلورد.

در حاشیه اجلاس سالیانه سازمان ملل متحد در سال ۱۹۶۲ رئیس جمهور کنیدی شخصاً با جنرال محمدایوب و سردار محمد نعیم در زمینه بهبود مناسبات دولتین ملاقات بی نتیجه ای داشت.

همه اقدامات امریکا در مورد حل مشکلات میان افغانستان و پاکستان بنابر یکجانبه بودن و مضمحل بودن نفع پاکستان در آن فاقد نتایج بود تا اینکه در سال ۱۹۶۳ سردار محمد داود از پست صدارت استعفا کرد. به باور تحلیلگران کناره گیری از پست صدارت بی پیوند با فشارهای امریکا و برخی محافل روحانی - سیاسی مقتدر طرفدار پاکستان و حامیان سیاست امریکا در داخل کشور نبود.

در حکومت های بعدی که عمدتاً بنام دهه دموکراسی شهرت داده شده است روابط افغانستان و پاکستان نسبتاً آرامتر بود، اما در نیت پاکستانی ها در مورد افغانستان و برسمیت شناسی خط دیورند هیچگاهی کاستی رونما نه شد زیرا پاکستان بر نصب العین انصراف افغان ها از مسئله پشتونستان و برسمیت شناختن خط دیورند تأکید همیشگی داشتند و دارند و سرمویی از آن انصراف نمی ورزند.

سیاست همگون امریکا و پاکستان و پا فشاری حکومت های افغانستان به شمول حاکمیت چپ و مداخله نظامی شوروی در افغانستان باعث شد تا این دو متحد ستراتیژیک (امریکا - پاکستان) آتشی را در کشور بر افروزند که خشک و تر کشور در آن بسوزد.

امریکا فورمول کسینجر وزیر خارجه دهه هفتاد قرن گذشته اش را در مورد افغانستان به کار گرفت. او می گفت: «بگذارید آنچه شما می خواهید انجام دهید دیگران انجام دهند» امریکا از جنگ و مداخلات نظامی در نقاط مختلف جهان تجارب زیادی آموخته بود، مخصوصاً وقتی در ویتنام شکست مفتضح خورد و تلفات زیادی را از لحاظ پرسونل جنگی و امور مالی متحمل شد، در لائوس گروه های اجیر را در جنگ علیه کمونیستها

گماشت و در آن بدون تلفات عمل نمود، این جنگ توسط دیگران منبع فورمول کسینجر شده آنرا در افغانستان به کار بست و جنگ علیه و شوروی را نه خود بلکه توسط دیگران اعم از عرب و عجم پیش گرفت و این یک جنگ نیابتی بود که برای امریکا هیچ تلفات نداشته است.

وقتی قدرت های بزرگ نخواهند در جنگ مستقیماً سهم بگیرند به استخدام اجیران جنگی اقدام می کنند و یا متحدین شانرا با دادن انگیزه های گوناگون چون رسیدن به دموکراسی، دفاع از ارزش های دینی و عقیدتی، مقابله با تجاوز و تجزیه طلبی زیر نام آزادی خواهی به جنگ وا میدارند و پول و تجهیزات میدهند. درین نوع جنگها تلفات انسانی بدوش اجیران بوده ویرانی های ناشی از جنگ را نیز همین ها متحمل می شوند. این نوع جنگها را جنگ نیابتی میگویند.

نفع جنگ نیابتی برای جوانب اصلی آنست که جنگ در سرزمین های متعلقه خود شان بر پا نمی شود، اثرات منفی به بار نمی آورد، تاسیسات و منابع آن ها از اثرات جنگ در امان می ماند و تلفات جانی بر نمیدارند.

جهاد افغانستان که امریکائی ها آنرا بعدها «بزرگترین عملیات مخفی CIA» گفتند در اصل یک جنگ نیابتی بود که امریکا با استفاده انگیزه تجاوز شوروی و اعتقادات مردم مسلمان افغانستان آنرا طرح، تمویل، تجهیز و راه اندازی کرد.

امریکا این جنگ را آغاز کرد، عربستان سعودی از آن حمایت نمود و پاکستان با واگذاری خاکهایش برای تعلیم و تربیه جنگنده ها آنرا کنترل نمود. اثرات این جنگ بر هیچ یک از ممالک اصلی ضرری وارد نکرده میدان های نفتی عربستان مصون باقی ماند، پاکستان در مسیر انکشافات جدید اقتصادی و نظامی قرار گرفت و امریکا بدون اینکه بینی عسکرش در جنگ با شوروی خون شود قوی ترین حریف جهانی اش را از صحنه برداشت در حالی که بار ویرانی اقتصادی، تلفات انسانی و فرهنگی آنرا افغانستان بدوش کشید. این عملیات بزرگ CIA برای اهداف سیاسی

طولانی راه اندازی شده بود که تا کنون دامن تشنج، جنگ و بحران برچیده نه شده است.

امریکا به شیوه تاکتیکی از عقاید سچہ اسلامی افغان ها استفاده کرده جنگ نیابتی را قدسیت داد، در حالی که ۶۰ هزار افراد مجرم خطرناک را از زندان های ممالک عربی خارج کره با تجهیز ایشان از طریق اسرائیل یکجا با پنجابی ها به کنار افغان ها جا داده نام ایشان را «سربازان خدا» (The soldiers of the god) گذاشت.^۷

فرانک انرسون (Frank Annerson) مدیر امور افغانستان در سازمان CIA اعلان کرد که این جنگ به خاطر تحقق اهداف ما و «خون آن ها» (مجاهدین) برنامه ریزی شده بود.

تیودورل ایلینت جونیر آخرین سفیر امریکا مقیم کابل در زمان جمهوری محمد داود در مقدمه کتاب «سقوط افغانستان» نوشته عبدالصمد غوث نگاشته است: «افغانهای که مصروف جنگ استقلال اند برای ما می جنگند». این حقیقت واضح است که افغان ها در جنگ نیابتی چیزی بدست نیاوردند جز ملیون ها کشته و زخمی و معلول و مهاجر و ویرانی افغانستان.

کار مخفی CIA در براه اندازی «عملیات مخفی» برای پیشبرد جنگ

نیابتی در افغانستان از افشای این سند وضاحت بیشتر می یابد: «در نهم جنوری سال ۱۹۸۰ در واشنگتن در اتاق (S۴۰۷) در قسمت سنای ساختمان گنگره که بیش از اندازه دستگاه های الکترونیکی محافظتی در داخل و نیروهای مسلح در خارج آن جهت جلوگیری از درز احتمالی

^۷ . این لقب که از طرف امریکا به مجاهدین افغانستان داده شده بود در قرن یازدهم میلادی از طرف پاپ اوربان به جنگجویان صلیبی داده بود، این جنگجویان برای مسترد ساختن قبر مقدس «تا مدت دو قرن دسته به دسته نیرو های جنگی بر ضد مسلمانان براه میافتادند و بیشتر اوقات به شام و فلسطین و ضمنا شمال مصر و حتی پرتقال حمله می بردند.» [۳۱۸: ۴۰]

اطلاعات وجود دارد طی تعطیلات رسمی کرسمس کنگره گروهی از سناتوران حاضر شدند. نمایندگان «سیا» در این جلسه معاون رئیس CIA فرانکسی کارلوسی (Frank c. carluci)، معاون عملیات «مک مک مهن» بعض افراد شماره یک عملیات مخفی بودند. فقط یک موضوع در دستور کار جلسه وجود داشت که عبارت بود از مطرح ساختن برنامه ها برای انجام عملیات شبه نظامی مخفی CIA در افغانستان. سناتور ها هیچگونه مخالفت اساسی نداشتند، روز بعد معاون CIA (کارلوسی) نتیجه اجلاس را به کاخ سفید تسلیم نمود و رئیس جمهور کارتر دستور مبنی بر شروع عملیات بر اندازی را در افغانستان صادر کرد.» [۸: ۱۰۷-۱۰۸]

بعد از صدور دستور العمل از جانب کارتر و اتخاذ ترتیبات لازم پولی، لوژستیکی و تسلیحاتی، برژنسکی به دره خبیر آمد و تفنگش را تروریست وار به سوی افغانستان نشانه گرفت و به مجاهدین گفت «جهاد کنید خدا با شماست».

طرح پلان، پول، مشاور، رهنمائی، پیشبرد کار تبلیغاتی و مطبوعاتی وظیفه آمریکا و سعودی شده، کمپ های تربیت نظامی وظیفه پاکستان تعیین شد و با خون افغان ها جنگ نیابتی تحت حمایت آمریکا و متحدین آن آغاز گردید.

نجم الدین شیخ یکی از معینان وزارت خارجه پاکستان در مصاحبه ای با شبکه تلویزیونی «جیو» پاکستان گفت: «زعامت وقت پاکستان اسلامائزیشن را پیش گرفت. ۵۵ لک افغان به پاکستان مهاجر شد، آمریکا از اسلام سازی برای انتقام ویتنام از شوروی، حمایت کرد، از همه ممالک اسلامی مصر، مراکش، اردن، الجزایر و غیره برای جهاد به پاکستان آمدند و این اشتباه ما بود که جنگ را اسلامی ساختیم. ISI همه مجاهدین را زیر کنترل داشت. ما نمی دانستیم که این همه بلای جان ما می شوند. حالا اسلامی سازی، کلاشینکوف و مهاجرین و مواد مخدر و تروریست بلای جان ما شده است. چرا هفت گروپ اسلامی واحد نه شدند؟ او جواب داد به دلایل ذیل:

۱. وحدت نداشتند.
۲. لیاقت نداشتند.
۳. اغراض شخصی داشتند.
۴. ما آن‌ها را هفتگانه ساختیم تا برای اتحاد شوروی هدف واحد وجود نداشته باشد و مورد ضربه قرار نگیرد.

ما باید از ناسیونالیسم افغانی کار می‌گرفتیم ولی ناسیونالیسم اسلامی را پیش گرفتیم این اشتباه بزرگ ما بود.»

سیاست امریکا در حمایت از تروریسم و نقش پاکستان در پرورش تروریستها عامل تشدید بحران‌ها در پاکستان شد که حالا از کنترل آن خارج شده است و به بحران‌های گوناگون آن چون بحران‌های کودتایی که هر ده سال یکبار راه می‌افتید، بحران سقوط حکومت‌های انتخابی بحران ناشی از کشتارهای شیعه و سنی، بحران (قومی مهاجر موومننت)، بحران آزادی خواهی بلوچ‌ها و بالاخره بحران مالی و پولی، کمبود انرژی، فساد اداری همه دست به دست هم داده پاکستان را به یک کشور مصدوم به خطرات بی‌ثباتی مبدل ساخته است.

از ۱۸۰ میلیون نفوس این کشور ۶۰٪ آنرا نسل جوان تشکیل می‌دهد که یک نسل سرگردان و بیکار است، این گروه عظیم جوانان منبع خوب سربازگیری برای شبکه‌ها و تنظیم‌های تروریستی می‌باشد.

رهبران پاکستان از روی ناگزیری ناشی از حالت بحران کشور شان مجبور اند دست به دامان ممالک خارج بزنند و در چنبره دسایس آن‌ها گیر مانند.

پاکستان به حدی در گرو امریکا افتیده است که در سال ۱۹۹۱ به تعداد یازده هزار سرباز را در کنار عساکر امریکائی به جنگ علیه عراق فرستاد، این عمل باعث اعتراضات گسترده علیه حکومت شده، یعقوب خان وزیر خارجه مجبور به استعفی گردید.

این دولت اسلامی نام نهاد خطرناکترین مهره در جهان اسلام علیه اسلام است. در سال ۱۹۹۷ سازمان «اسلام و غرب» تأسیس گردید که منظور آن تغییر در محتوی حقیقی اصول اسلامی و تاریخ اسلام بود. این سازمان که در آن متخصصین امریکائی، یهودی، واتیکان و عده ای از علمای اسلامی وابسته به شبکه های مختلف ضد اسلامی غرب شرکت دارند اولین کار را از آوردن تغییر در برنامه های آموزشی کتب درسی کشورهای اسلامی شروع کردند. آن ها منهیات اسلام چون دروغ، زنا، قمار، شراب، دزدی و غیره را در کتب درسی اسلامی طوری نشان میدهند که دانش آموزان از نهی کامل شرم آور بودن و منافی اخلاق دانستن آن چیزی درک نه کنند.

امریکا تحقق این پروگرام موازی سازی ارزشهای اسلامی و غربی را از «قلعه اسلام» یعنی پاکستان آغاز کرده یک صد ملیون دالر غرض تجدید نظر بر کتب درسی آن کشور داد.

چون پاکستان از اصل پیدایش مطیع غرب بوده بر هر امر و فرمایش امریکا گردن می نهد ازین سبب ایالات متحده پاکستان را بحیث یک کل قابل اعتماد در سیاست، امور نظامی، اندیشه های فرهنگی و فعالیت های استخباراتی در استراتژی منطقوی اش در جنوب آسیا قرار داده است و بر هیچ عمل ناروای آن خرده نمی گیرد.

در کنار پرورش و صدور تروریسم انتشار اسناد فناوری اتمی به کشورهای به گفته امریکا «محور شرارت» از طریق همین کشور مورد حمایت امریکا صورت گرفته است. شیخ رشید رهبر حزب عوامی لیگ پاکستان که در سال ۲۰۰۵ سمت وزارت اطلاعات و کلتور کشورش را داشت افشا نموده که عبدالقدیر خان ساینس دان اتمی پاکستان از اثر فروش اسرار ساختمان بمب اتم به بازار های خارجی بدنام شده است، او گفت قدیر خان به ایران سنتر فیوج ها را داده است که در ساختن بمب اتم از آن کار گرفته می شود.

پرویز مشرف در مورد می نویسد: «پسان ها بازرسان آژانس بین المللی انرژی هسته ای هم مقداری یورانیوم غنی شده را در سنتر فیوج های ایران پیدا کرد که مقام های ایران به راحتی آنرا به منابع خارجی نسبت داده، پاکستان در محراق توجه رسانه ها قرار گرفته به گفته مشرف قدیر خان کار خانه های سنتر فیوج را به لیبیا مشوره داده بود و دو درجن فیوج های p1, p2 برای کوریای شمالی فراهم کرده بود.

سیاست چند پهلوئی پاکستان باعث بروز تشنجات حتی برای دوستان آن می باشد. دولت چین که از حامیان و کمک کنندگان خوب پاکستان است از نیش این گزدم در امان نیست. درسیکیانگ چین که از طریق شهر سرحدی (اروم چی) با پاکستان سرحد مشترک دارد (ایغورها) یک قوم مسلمان زندگی می کند. در اواخر ماه می سال ۲۰۰۹ قیام ها و تحریکاتی صورت گرفت که از اثر آن ۱۲۸ نفر کشته و ۸۰۰ دیگر زخمی شدند و صدها نفر زندانی گردیدند. این تحریک توسط یک خانم بنام رابعه قدیر از قوم ایغور مقیم امریکا دامن زده می شد، این خانم هنگام شورش ها از امریکا به تایوان می آید تا حوادث را از نزدیک رهبری نماید. شخص دیگری از همین قوم به نام عبدالحق ترکستانی با نام مستعار «ابو قیام» نزد گروپ حقانی در وزیرستان پاکستان بسر می برد، او یکی از قوماندان ها و محرکین حوادث مربوط به ایغور هاست، در حالی که قدیر را امریکا و عبدالحق ترکستانی را پاکستان حمایت می کند و هر دو محرکین حوادث اند.

دولت چین باز هم از حمایت پاکستان دریغ نمی نماید چنانچه با دادن ۴۶ میلیارد دالر غرض ایجاد کریدور اقتصادی از چین تا بندر گوادر که (۳۰۰۰) کیلومتر فاصله را احتوا می کند. ۵۰ میلیارد دالر برای احداث

بند برق بادشاه این کشور را تقویت می نماید.

در عرصه نظامی به قیمت ۴ میلیارد دالر وسایل حربی چون جت های جنگی ۱-FC ۵۰ و زیر دریائی مجهز پاکستان را داده در اعمار دو

ریاکتور اتمی آنرا همکاری می نماید.

در عرصه دیپلماتیک پاکستان پیوسته مورد حمایت چین قرار دارد. این جمهوری خلق چین بود که از طرح مسئله حمله بر مبنی که ذکی الرحمان پاکستانی ماستر مانند آن بود در شورای امنیت ملل متحد ممانعت کرد.

در هنگام جنگ نیابتی به نام جهاد، ایغورها در ولایت ننگرهار مراکز تربیت نظامی داشتند و از کمک های CIA و ISI بهره می گرفتند.

امریکا در مورد افغانستان بحیث کشور دارای ارزش استراتژیک در میان هفت کشور شامل در پلان دورنمایی آن از گذشته ها سیاست نامتفاوت را تعقیب میکرد. اما بعد از فروری اتحاد شوروی و ختم جنگ سرد سنجش های منطقی امریکا در قبال اهداف دورنمایی آن چنین حالت را به میان آورد که افغانستان باید مورد تهاجم نظامی قرار گرفته اشغال شود.

دستیابی امریکا به اهداف قبلا تعیین شده در جنگ سرد بنابر عواملی چون موجودیت سیستم سوسیالیستی، جنبش عدم انسلاک، مقاومت برخی کشورهای اروپائی در برابر امریکا قدری مشکل بنظر می رسید اما یک قطبی شدن جهان امکانات دسترسی به این اهداف را ممکن ساخت، مثل احداث سپر دفاع راکتی و عدم تبارز کدام عکس العمل موثر در برابر آن، پروژه رساندن عساکر امریکا در عقب دروازه روسیه و غیره که با بروز حادثه ۱۱ سپتمبر ساحه تحقق عملی این پلان ها مساعد شد، چنانچه نیروهای نظامی امریکا زیر نام مبارزه با القاعده و طالبان در افغانستان پیاده شد و در برخی ممالک آسیای میانه نیز جا به جا گردید. این جابجائی نیروها روی پلان سنجیده شده بود و این بار بشکیک تا عشق آباد شاهد حضور نظامی های امریکائی گردیده؛ ناتو بسوی جنوب متوجه شده، گرجستان را وضع الجیش قرار داد. این نقل و حرکات دست امریکا را بقدر کافی نسبت به گذشته طویل ساخت زیرا خلاف دوران بازی بزرگ محاصره روسیه نه از جنوب دریای آمو بلکه از آنطرف به شمال امتداد یافت و آرمان تاریخی تأسیس یک «امپراطوری بدون مرز» امریکا را

نوید میداد که به افغانستان حیثیت گارنیزیون این پروژه داده شده بود. یعنی نقشه پیاده شدن عسکر امریکا به افغانستان یک پروژه خیلی طولانی مربوط به گذشته می باشد که یازده سپتمبر بر سرعت آن قمچین نمود.

«مایک رابرت» که یکی از افسران پولیس لاس انجلس است مدرکی در ارتباط با حملات یازده سپتمبر و حوادث پس از آن ارائه کرده است. در میان این مدارک نقشه های از آسیای میانه به چشم میخورد که بوضوح نشان میدهد نقشه جنگ افغانستان حد اقل ۴ سال قبل طراحی شده بود» [۶: ۴۸].

روزنامه لیبراسیون چاپ فرانسه نوشته است: «جنگ امریکا بر ضد افغانستان سال ها پیش تدارک دیده شده بود و حوادث ۱۱ سپتمبر فرصتی طلائی برای امریکا بود تا به بهانه آن در آسیا میانه حضور پیدا کند و از ثروت های فراوان و منابع نفت و گاز دریای خزر بهره مند گردد، امری که امریکا را بطور کلی از اتکا به نفت کشورهای اوپک بی نیاز می سازد. این روزنامه در ادامه می افزاید: زلمی خلیل زاد فرستاده امریکا به منطقه اظهار داشته است؛ به منظور زمینه سازی برای سیطره هر چه بهتر امریکا بر منطقه سرنگونی طالبان امری اجتناب ناپذیر است.

بعداً او می افزاید: کشور افغانستان منابع انرژی قابل توجهی ندارد اما ایالات متحده امریکا سال هاست که در صدد کاستن نفوذ و سیطره روسیه بر منابع انرژی دریای خزر است. از همین جا افغانستان بهترین گزینه برای انتقال گاز ترکمنستان به بنادر در خلیج فارس با اقیانوس هند که امریکا در هر دوی آن ها نفوذ فراوان دارد مطرح می شود» [۶: ۴۸ - ۴۹]

حقایق صریح و روشن مطبوعاتی، تحلیل های سیاستمداران غیرجانبدار امریکا و برخی طرفداران امریکا، رفتار های اغماض غرب در رأس ایالات متحده امریکا از ناهنجاری های سیاست پاکستان در منطقه و جهان می رساند که امریکا در مبارزه با تروریسم سیاست قاطع و فیصله کن را پیش نگرفته است و موازی با این سیاست برخورد آن با مراکز تروریستی

و صدور بنیادگرائی نیز یکسان نمی باشد؛ زیرا وضع جهان بعد از جنگ سرد شکل معینی از نظم جدید جهانی را شاهد نیست، رقابت های جدیدی جهان را فرا گرفته است و ایالات متحده امریکا که خودش را در مقام رهبر کننده دنیا جا می زند صرف پس از یک دهه با سه رقیب جدید دست به گریبان شد؛ از لحاظ نظامی فدراتیف روسیه، جمهوری توده ای چین از نگاه رشد سریع اقتصادی و جهان اسلام که بیش از یک و نیم میلیارد نفوس جهان را دربر می گیرد از لحاظ فرهنگی و عقیدتی به حیث رقبای زورمند در برابر یکه تازی های جنگی و ویرانگری امریکا قد برافراشتند.

روی این پیشبینی های سه گانه بود که امریکا نخواست متحد بیش از ۶ دهه اخیرش پاکستان را از نظر اندازد، بلکه در صورت انکشافات جدید بین المللی مجدداً از آن بهره گیرد. افغانستان که میدان جنگ ۵۰ کشور جهان به شمول ناتو گردیده است و متحمل ویرانی میگردد یک پله ترازو و پاکستان که تروریسم را رشد میدهد، حمایت میکند و صادر می نماید پله دیگر ترازوی است که شاهین آن بدست امریکا قرار گرفته است. طی ۱۵ سال اخیر در وزنه حمایت و کمک امریکا به این دو کشور تفاوت دیده نمی شود.

داکتر فضل رحیم مروت استاد پوهنتون پشاور بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر گفت امریکا برای پاکستان ده میلیارد دالر غرض کار میان قبایل داده است. سنای امریکا تصویب کرد که هر سال ۱/۵ میلیارد دالر برای پنج سال به پاکستان تحت شرایط خاصی داده شود و سفارت امریکا مقیم اسلام آباد بر مصرف این مبالغ نظارت کند.

در سال ۲۰۰۹ با پاس شدن (کیری لو کر بل) از سنای امریکا، گفته شد پولهای که به پاکستان داده می شود تحت شرایط خاص می باشد، افزوده شد که امریکا تعداد دیپلمات های خود را در پاکستان به یکهزار نفر افزایش میدهد.

مجید بابر تحلیلگر سیاسی پاکستان مقیم امریکا به رادیو آشنا صدای امریکا

گفت در جنگ سی ساله افغانستان، امریکا به پاکستان ۶۰ میلیارد دالر داده است. این همه عنایات و برکات در حق کشوری می شود که جنرال اظهر عباس نطق وزارت دفاع پاکستان در جولای ۲۰۰۸ با تلویزیون CNN گفت اردوی پاکستان با ملا عمر، ملا نذیر، مولوی حقانی و گلبدین حکمتیار و دیگر قوماندان های طالبان رابطه دارد و آن ها در پاکستان می باشند، پاکستان می تواند آن ها را به میز مذاکره حاضر سازد به شرطی که امریکا در مورد دشمن دیرینه پاکستان یعنی هندوستان امتیاز بدهد. این بدان معنی است که اعمال فشار جنگی و تروریستی پاکستان بر افغانستان نشان دهی قدرت پاکستان برای امریکا بوده است تا از مهره افغانستان در تخته شطرنج با هند امتیاز بدست آورد. یوسف رضا گیلانی صدراعظم پاکستان در پارلمان کشورش عین مطالب را چنین بیان نمود: «امریکا بدون در نظر داشت منافع پاکستان در افغانستان موفق نخواهد شد» این گفته سپاس از ۷۰ میلیارد دالر امریکا برای پاکستان است!!!

پس از رسوائی پاکستان در حمایت از تروریسم و کشته شدن بن لادن در آن کشور، امریکا خواست با برخی حرکات نمایشی در سیاست بیش از ۶۰ ساله اش نسبت به پاکستان تغییراتی را وانمود سازد، زیرا برخی انکشافات جدید در تعاملات بین المللی کهنه بودن سیاست و ابزار سیاسی امریکا را نشان میدهد مانند شانگهای (۶)، قدرت اقتصادی در حال رشد (بریکس)، عدم موفقیت در جنگ داخلی سوریه و در برخی محافل بنیادگرای اسلامی از عمق سیاست امریکا در قبال خودشان. این چالش ها فرا راه امریکا است که او را مجبور می سازد تا آن کشور در منطقه به تک و دوهای جدید آغاز کند. این ظاهر نمائی بدو منظور راه اندازی میگردد:

یکی نزدیکی با هند برای جلوگیری از گرایش آن بسوی شانگهای ۶ و نفوذ در (بریکس) و دیگری مخفی شدن در زیر شعارهای ظاهری مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی غرض آرامش اذهان عامه و فریب برخی دولت های منطقه. برای این منظور از سال ۲۰۰۶ به این طرف جلوه های

همگرایی با هند که برای پاکستان حسرت انگیز می باشد در سیاست امریکا دیده می شود.

در اوائل مارچ سال ۲۰۰۶ جورج دبلیو بوش رئیس جمهور وقت امریکا به عزم بازدید از کشورهای هند، پاکستان و افغانستان سفری را آغاز کرده و به تاریخ اول مارچ بدون اعلان قبلی برای ۵ ساعت وارد کابل شد. جانب افغانی از صدور جنگنده ها و تروریستان از سرحدات پاکستان شکایت کرده گفته شد که تروریستها افغان ها و امریکائی ها را می کشند. بوش در جواب گفت حین سفر به پاکستان با پرویز مشرف در مورد دوام عبور تروریستان و قطع این جریان یاد آور می شود. این دیدار باعث خشم مراجع پاکستانی شده، مشرف از مبارزه اش علیه تروریسم دفاع کرده گفت با بوش در مورد انصاف با جهان اسلام و مسئله کشمیر، فلسطین و اهانت به پیامبر اسلام از طریق کارتون های نشر شده در دنمارک بحث خواهد کرد. پاکستان به افغانستان اتهام وارد نمود که سفارت هندوستان و قونسولگری آن در قندهار به مخالفین پاکستان در بلوچستان اسلحه میدهد.

بوش به هند سفر کرد ولی سفرش با عکس العمل منفی مردم در دهلی جدید مواجه شد، بیشتر از یکصد هزار نفر در جاده های دهلی علیه بوش مظاهره کردند، بیرق های امریکا و مجسمه های بوش را آتش زدند، دسته های هنرمندان در پارک ها و جاده ها با نواختن آلات موسیقی علیه بوش و سیاست خارجی امریکا سرودها می خواندند. در همین روز در اثر یک انفجار در نزدیکی قونسولگری امریکا در کراچی یک دیپلمات امریکائی کشته شد.

بوش در ملاقات با رهبران هند، هندوستان را شریک استراتژیک امریکا گفته افزود، آن کشور در منطقه نقش بزرگ بازی کرده در افغانستان می تواند نقش رهنمائی کننده داشته باشد، او پاکستان را شریک مبارزه با القاعده خواند.

به تاریخ سه مارچ بوش وارد پاکستان گردید در حالی که اعتصاب عمومی

ضد این سفر سراسر پاکستان را فرا گرفته بود. در بعضی نقاط راه پیمایی های ضد بوش صورت گرفت. این اعتصاب و مارش ها علیه اهانت به پیامبر اسلام «ص» صورت گرفت بود، متحده مجلس عمل (احزاب افراطی مذهبی)، حزب مردم بوتو و مسلم لیگ نواز شریف، عمران خان و برخی دیگر دعوت مشرف برای شرکت در ملاقات با بوش را رد کردند، اعضای تیم ملی کرکت نیز از شرکت در این دعوت ابا ورزیدند، ملاها و روحانیون در مساجد علیه سفر بوش بیانیه های تندى ایراد میکردند، ادارات دولتی درین روز فلج بود، اعضای پارلمان در مقابل پارلمان به اعتراض ایستاده بودند.

بوش در مورد سفرش به پاکستان گفت می خواهد بداند که مشرف هنوز هم در مقابله با القاعده مصمم است؟

از همان سال ۲۰۰۶ تا کنون تغییر محسوس در سیاست امریکا مبنی بر عدم حمایت از پاکستان از قبیل قطع کمک مالی یا اقدامات مؤثر در جهت جلوگیری از عبور تروریستان به افغانستان دیده نمی شود؛ بلکه کمکهای امریکا به پاکستان افزایش یافته و موازی با آن تروریسم شدت بیشتر کسب کرده است. عملیات پاکستان علیه افغانستان تا سر حد تصرف خاکهای افغانستان در سپین بولدک کندهار و حملات دوامدار راکتی بر کمر ادامه دارد.

اگر در زمان سلطه انگلیس بر افغانستان و هند قسمت های از اراضی افغانستان با انعقاد قراردادها و معاهدات از بدنه اش جدا گردید در زمان سلطه امریکا بر کشور ما با وجود انعقاد معاهدات استراتژیک و نظامی با آن کشور پاکستان جرأت کرده ده ها کیلومتر بداخل افغانستان پیشروی کند.

پاکستان دوست استراتژیک امریکا در خارج از ناتو درین گوشه آسیا بود و هست و در آینده نیز می باشد، صرف با یک تغییر که تشکیلات انسجام دهنده اجرا کننده آن حالا رنگ دوران جنگ سرد را باخته اند ازین جهت این ابزار با تشکل و انسجام جدید، سخت بیرحم، و خوب مجهز بنام

«داعش» غرض محاصره روسیه و حوزه نفوذ نفت خیز آسیای میانه به کار گرفته می شود.

درین بازی که شاید مبدل به جنگ سرد جدید گردد افغانستان باز هم موقعیت جیوپولیتیک خویش را حفظ میکند آن هم با تفاوت های جدید مبنی بر همسرحدی و نزدیکی با دو قدرت اتمی پاکستان و هند، روسیه قدرت نظامی رقیب امریکا، چین قدرت اقتصادی حریف امریکا و ایران دارنده ایدئولوژی اسلامی ضد امریکا.

این رقابت جدید در سطح وسیعتر که منطقه ما را دربر میگیرد حرکت خواهد کرد و در هاله قدرت های مخالف امریکا با پاکستان و ابزار جنگ سرد یعنی بنیادگرایی و تروریسم رجحان خواهد داد تا رقبایش را تهدید نماید. متأسفانه در کشاکش نظامی، سیاسی و استخباراتی جدید باز هم افغانستان بارکش نتایج این بازی خواهد شد.

امریکا به هیچ قیمت پاکستان را از دست نمیدهد زیرا سیاست خارجی اش در منطقه به وسیله بنیادگرایی و تروریسم ساحه تحقق می یابد، هر قدر امریکا به این ابزار اتکاء نماید به همان پیمانہ نقش پاکستان برجسته میگردد.

این سیاست امریکا در هندوستان جای پای نخواهد یافت. طی سال های اخیر ایالات متحده امریکا در آسیا سیاست تفرقه و برهم اندازی کشورها بین هم را پیش گرفته و تلاش می ورزد تا با هندوستان روابط حسنه تجارتي، سیاسی و نظامی را پیش گیرد. با در نظر داشت پاره ای اختلافات میان چین و هند، سعی امریکا در آن است تا هند را در برابر چین تخویف نموده حسن نیست سیاسی اش را بر محور این اختلاف با هندوستان شکل دهد. سیاست آرامی را که هندوستان در عرصه خارجی تعقیب می نماید نشان میدهد که آن کشور روابط متقابلاً مفیدش را با امریکا از دو لحاظ مطمح نظر خواهند داشت؛ یکی از لحاظ بهره گیری از مناسبات تجارتي و اقتصادی که امریکا از ظرفیت بزرگی درین عرصه برخوردار است و

دیگری از لحاظ سیاسی تا ازین طریق بتواند حمایت امریکا را در صورت توسعه تعداد اعضای دائمی شورای امنیت ملل متحد با خود داشته باشد و در حصول این عضویت با مخالفتی مواجه نگردد.

عده ای از تحلیلگران روابط بین المللی بدون در نظر داشت حقایق صریح اقتصادی و تجارتي چنین می پندارند که ایالات متحده امریکا میخواهد محوریت حضورش را در آسیا از پاکستان به هند متمرکز سازد. فکر می شود هندوستان به هیچوجه موفقی را که پاکستان طی هفت دهه اخیر برای امریکا داشته است نمی تواند بخود تخصیص دهد، زیرا تروریسم و بنیادگرایی بحیث بخش انطباقی سیاست خارجی امریکا در آسیا را صرف پاکستان بازی کرده می تواند که هندوستان به هیچوجه نه آن را می پذیرد و نه به آن اتکا می ورزد و نه به آن مجال میدهد.

دوم از نظر منافع تجارتي و اقتصادی مقام چین برای امریکا بارها بالاتر از هند می باشد بر طبق آمار سال ۲۰۱۵ تجارت سالانه میان کشورهای چین و امریکا، هند و پاکستان، هند و امریکا و چین چنین است:

چین و امریکا: ۵۹۹ میلیارد دالر

هند و امریکا: ۶۴ میلیارد دالر

هند و چین: ۷۲ میلیارد دالر

چین و پاکستان: ۹ میلیارد دالر

هند و پاکستان: ۲،۴ میلیارد دالر

این ارقام بازگو کننده آن است که امریکا بالاترین سطح تجارت را با چین دارد و تفاوت آن با هند ۵۳۵ میلیارد دالر می باشد، این تفاوت را نمی شود طی یکی دو دهه در توازن آورد. تجارت هند با چین ۵۸ میلیارد دالر بیشتر ازین مناسبات با امریکاست با درک چنین واقعیت می توان گفت که برای هند مقدور نخواهد بود تا به قیمت نداشتن چنین مناسبات با دیگر قدرت

های جهان صرفاً جانب امریکا را التزام نماید.

امضای موافقت نامه انرژی و دفاعی میان هند و روسیه توسط نارندرا مودی صدراعظم هند و ولادیمیر پوتین رئیس جمهور فدراتیف روسیه نشان دهنده تعقیب سیاست متوازن خارجی هند را میرساند. بر طبق این معاهده هند ۵ دستگاه سیستم ضد راکتی را به قیمت ۶ میلیارد دلار از روسیه بدست می آورد.

سیاست امریکا در مورد برخی ممالک آسیائی، ایجاد بی ثباتی از طریق سرنگونی دولت های با ثبات و بعداً تأسیس دولت های تابع می باشد. معلوم نیست که امریکا خواهد توانست از عهده کنترل این سیاست تا رسیدن به هدف نهایی موفق باشد یا نه؟ این سیاست اکنون در شرق میانه جریان دارد که هدف غائی، همان سیاست چند دهه قبل ایجاد شرق میانه جدید با ترکیب دولت های کوچک، ضعیف و ناتوان در برابر اسرائیل است.

ابزار کهنه تروریسم و بنیادگرائی در قالب داعش بدست امریکا قرار دارد و در ایجاد بی ثباتی میان ممالک اسلامی نه اسرائیل از آن استفاده میکند.

تجربه سوریه نشان میدهد که امریکا درین امر موفق نخواهد بود زیرا سیاست روسیه و چین و ایران در حمایت از سوریه ناکامی امریکا را نشان داد. ایجاد تشنج و بحران در منطقه منافع حیاتی شانگهای (۶) یعنی آسیای میانه و جنوب آسیا شاید افتضاحی برای امریکا به بار آورد که دیگر نتواند به سیاست توطئه و بحران درین مناطق ادامه دهد.

۴- چه باید کرد؟

وضع جاری و دورنمای انکشافات سیاسی منطقه اولویت های راه را سر راه افغانستان قرار میدهد که باید رعایت گردد.

اولین ضرورت افغانستان ایجاد صلح و تحکیم ثبات در کشور می باشد چیزی که از سرحدات شرق و جنوبی آن برهم زده شده است. بعد از سقوط حاکمیت چپ که سیاست آن با پاکستان صریح و بدون امتیاز دهی بود،

دولت پاکستان عمدتاً از راه اعمال فشار و زور خواسته است افغانستان را بسوی خود بکشد. اگر گاهی نرمش را پیش گرفته در قبال آن توطئه ای را در نظر داشته است. در زمان حاکمیت برهان الدین ربانی پاکستان در سیاست بد بینانه اش نسبت به جنبش ملی اسلامی افغانستان برهبری جنرال عبدالرشید دوستم تا سرحد اجازه دادن به ایجاد دفتر در اسلام آباد و داشتن مهمانخانه در آنجا نرمش نمود و خواست با این عمل بخشی از قوت های نظامی افغانستان را اغفال کند و متعاقب آن طالبان با یک حرکت سریع توانستند بساط رژیم ربانی را برچینند.

در سیاست حکومت به اصطلاح وحدت ملی نسبت با پاکستان بقدر کافی نرمش به میان آمد و چرخش بسوی پاکستان شاخص برجسته در سیاست خارجی آن بود.

اتخاذ این سیاست تشوشاتی را نزد محافل و حلقه های سیاسی افغانستان به بار آورد و علت آن هم عدم صداقت پاکستان در سیاست های پیش گرفته اش نسبت به افغانستان می باشد.

نتیجه این نرمش سقوط خونبار ولایت کندز، حملات بی سابقه در شاه شهید و ریاست حفاظت و امنیت در پل محمود خان بود.

در دیپلماسی و تعیین خط سیاسی دولت ها معمولاً چهار اصل در نظر گرفته میشود

«۱- دیپلماسی اهداف خود را باید با توجه به قدرتی که بطور بالفعل و بالقوه برای تعقیب این هدف دارد تعیین کند.

۲- دیپلماسی باید اهداف سائر دولت ها و قدرت های بالفعل و بالقوه آن ها را برای تعقیب این اهداف بر آورد کند.

۳- دیپلماسی باید تعیین نماید که این اهداف مختلف تا چه حد با یکدیگر سازگار اند.

۴- دیپلماسی باید ابزار مناسبی را برای تعقیب این اهداف بکار گیرد.

عدم موفقیت در انجام هر یک از این وظایف موقعیت سیاست خارجی و همراه با آن صلح جهانی را در معرض خطر قرار میدهد.» [۲۵: ۸۴۶]

افغانستان که بعد از سقوط حاکمیت چپ مصائب زیاد ناشی از جنگ های میان تنظیمی و بعداً حاکمیت طالبان و امحای همه اساسات دولت داری از اردو تا پولیس و استخبارات تا اداره و دیپلماسی را دیده است تازه به تأسیس و تکمیل نهادهای ملی اش آغاز کرده است، برای نهادینه شدن این نهاد ها به زمان نیاز است. قوای مسلح بحیث حافظ حاکمیت ملی هنوز به آن سطح نرسیده است که در برابر همسایه های نیرومند از لحاظ سلاح و وسائل جنگی بتواند تناسب دفاعی مماثل را از خود نشان بدهد. در جهان امروز در کنار توانمندی اقتصادی، قدرت تخنیک محاروبی و نیروهای مسلح مجهز، معین کننده قدرت و نیرومندی هر کشور در پیشبرد روابط خارجی آن بوده و جاهت و وقار آن دانسته می شود.

ارگان های انتخابی و غیرانتخابی قدرت چون مقام ریاست جمهوری و پارلمان، سیستم عدلی و قضائی، مراجع پیشبرد سیاست خارجی، نهادهای مدنی و احزاب سیاسی افغانستان که در یک مجموعه کل می توان آنرا سیستم نوین سیاسی کشور دانست از لحاظ شکل و قسماً فعالیت عملی نشان دهنده وجود چیزی بنام حاکمیت در افغانستان بوده می تواند، اما با گذشت بیش از یک دهه از حقیقت وجودی آن ها نتوانسته اند از لحاظ ساختاری و ماهوی به آن جایگاهی که باید میرسیدند برسند و کارهای که باید انجام میداند نه داده اند.

کشور ما از لحاظ مالی استقلالیت نداشته وابسته به کمک های بیرونی است که بانیست شرایط کمک دهندگان را رعایت نماید. باید میان متکی شدن بخود و اتکای متقابل در عرصه مناسبات اقتصادی با جهان پیشرفته تناسب معقول رعایت گردد، زمینه های مفید و لازم همکاری های بین المللی بر اساس منافع متقابل به میان آید تا اصل منافع ملی و حاکمیت افغانستان

تضمین گردد.

از اثر سلطه ۳۵ ساله کلتور جنگی از قصابات تا شهر ها روحیه همگرایی و وحدت ملی دچار چالش های بیست که اثرات آن بر توسعه اقتدار ملی بسیار منفی و زیانبار می باشد، این آشفته حالی ها باعث گردیده است که مناسبات ما با سائر ممالک بخصوص کشوری که عامل ادامه جنگ در افغانستان است نه از موضع یک دولت با ثبات بلکه بحیث یک کشور مصیبت دیده و ناتوان تمثیل گردد، روی این ملحوظ ضرورت است تا در تعیین خطوط سیاست خارجی و پیشبرد دیپلماسی واقعیت های موجود کشور مدنظر باشد.

منافع ملی افغانستان ایجاب می نماید تا ثبات به میان آید، صلح و امنیت استقرار یابد، در امر تأمین عدالت اجتماعی بر بنیاد ایجاد فرصت های مساوی برای افراد جامعه کار عملی آغاز گردد، موانع باز دارنده تأمین ترقی و پیشرفت مادی - تخنیکی و اقتصادی کشور مانند فساد مالی و اداری، تفاوت بیلانس واردات و صادرات جلوگیری از کشت و پروسس و ترافیک مواد مخدر و شبکه های مافیایی در اداره دولت از میان برداشته شود، به کار استخراج معادن و شفافیت در قراردادهای آن توجه جدی مبذول گردد.

هر قدر انسجام درونی امور بهبود یابد به همان معیار می توان در تشنید اعتبار خارجی کشور مطمئن تر عمل کرد. عرصه های اجتماعی با نهادینه شدن پروسه های دموکراتیک شامل حال همه مردم می گردد. انحصار طلبی یا محدود سازی این بخش نمی تواند دموکراسی، حقوق بشر و بیداری عامه را افغانستان شمول سازد، بهبود زندگی جوانان بخصوص زنان که زجر دیده ترین نسل جامعه را تشکیل می دهند باعث می گردد تا یک بخشی از مشکلات زندگی اجتماعی که ناشی از عرف و سنن گیر مانده در زنجیر های کهنه گرائی است حل گردد.

کاری صورت گیرد تا افغانستان از جبر موقعیت جغرافیایی اش زجر

بیشتر نه بیند و از میدان جنگ های نیابتی و مستقیم بیرون گردد.

حالت موجود افغانستان با کوهی از معضلات داخلی و خارجی که دامنگیر آن است می طلبد که سیاست خارجی مبتنی بر حسن نیت با همه کشورها داشته باشد تا بتواند برای احیای مجدد و اعمار مجدد از همه امکانات همه کشورها استفاده صورت گیرد، رعایت منافع متقابل با کشورها حافظ منافع ملی افغانستان بوده می تواند.

گر چه ضرورت زمان افغانستان را جبراً به برخی گذشت ها در سیاست خارجی اش وا میدارد اما نباید بنابر هیچ ضرورتی روی منافع ملی معامله صورت گیرد؛ زیرا منافع ملی هر کشور خط سرخ در روابط خارجی آن می باشد. هر کشوری که بخواهد از حالت موجود افغانستان استفاده منفی نماید باید از طریق پیشبرد دیپلماسی فعال چند جانبه یعنی جلب حمایت ممالک مقتدر مؤثر با آن مقابله شود.

در مورد داشتن مناسبات نیک با کشورهای ثروتمند و مقتدر جهان هیچ شک و شبهه ای نه باید وجود داشته باشید، اما در خصوص همسایگان ضرور است رجحانات و اولویت ها در نظر گرفته شود. سیاست ترجیحی و اولویت بندی طوری طرح ریزی گردد که باعث تشدید رقابت همسایگان در پیشبرد دیپلماسی شان با افغانستان گردد.

اولین اولویت کاری برای افغانستان تأمین صلح و استقرار اوضاع در کشور است چیزی که همیشه از جانب پاکستان اخلاص گردیده و میگردد، با در نظر داشت استراتژی و سوابق سیاست منفی پاکستان ایجاب میکند از شدت تقابل با آن کاسته شود. اهداف پاکستان در مورد افغانستان پوشیده نیست، برای آن کشور اردوی نیرومند افغانستان مطلوب نمی باشد، استقرار اوضاع افغانستان را برای خود فال نیک نمی گیرد، علاقمندی ندارد که افغانستان به ترقی و پیشرفت اقتصادی نایل آید. اما باید جانب پاکستان درک کرده باشد که با حفظ این وجوه مخالف با منافع افغانستان می شود وجوه مشترک در زمینه از میان برداشتن بنیادگرایی و تروریسم

در میان آید. بهتر است پاکستان از سیاست عنعنوی و همیشگی ضدیت با افغانستان دست بردارد زیرا نیل به هدف مشترک بدون ثبات اوضاع در افغانستان امکان پذیر نیست. سرحد طولانی مشترک میان دولتین اگر سرحد دوستی و صلح نباشد سال های سال پناه گاه تخریبکاران برای هردو طرف باقی خواهد ماند. پس آنچه را می توان بحیث بنیادی ترین اصل در دیپلماسی میان پاکستان و افغانستان قبول کرد و به نتیجه رسید همین نقطه است و بس.

پاکستان نمی تواند در بازسازی افغانستان نقشی داشته باشد اما افغانستان با حیثیت چهار راهی استراتژیکی اش با فکتورهای ترانزیتی، با وفور آب های خروشان در دریا هایش، با انتقال انرژی برق از آسیای میانه چون پروژه های کاسا یک هزار و پروژه گاز (تاپی) یعنی ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هندوستان می تواند برای پاکستان مفید باشد. منافع دوجانبه پاکستان و افغانستان و چندین جانبه با کشورهای شامل در این پروژه ها می تواند از شدت جنگ بکاهد و راه را برای ثبات اوضاع باز نماید.

کشورهای چین و هند دو گزینه خاص اند که با داشتن ظرفیت های خوب کاری، پولی، علمی و تکنیکی، قدرت سرمایه گذاری، استخراج معادن، تربیه کادر و پرسونل برای افغانستان مفید بوده و بر استقرار اوضاع تأثیر بنیادی بگذارد.

شیوه های تأمین عدالت اجتماعی چین برای افغانستان الگوی خوبی ارائه خواهد کرد و دموکراسی نمونه هند در سطح جهان به نهادینه سازی مردم سالاری در افغانستان سرمشق خوبی بوده می تواند. هنوز بسیار دور خواهد بود اگر بگوئیم پیوند عدالت اجتماعی و دموکراسی در کشور ما «دولت رفاه» را به میان خواهد آورد اما می تواند بحیث یک غایه برای نسل های بعدی استمرار یابد.

جانب مفید دیگر مسئله این است که چین و هند به ترکیب های اجتماعی، اتنیکی، مذهبی و لسانی افغانستان دلچسپی نداشته احزاب پیرو خط این دو

کشور در افغانستان کدام برجستگی ندارد که مورد حمایت خاص آن ها باشد و آن دو کشور از طریق این ابزار بر امور دولت اثر گذاری کنند. ازین جهت در دسرهای جاگزینی افراد مربوط به احزاب، اقوام و زبان و مذهب مماثل با آن برای افغانستان وجود نمی داشته باشد.

گرچه سیاست خارجی دولت ایران از جلوه های ایدیولوژیکی مذهبی مبرا نیست و در روابطش با افغانستان درین عرصه بی علاقه نمی باشد اما نباید مناسبات نیک فرهنگی، اقتصادی و تجارتي با آن را از نظر دور داشت، جمهوری اسلامی ایران بانیست در بازسازی افغانستان سهیم باشد و در زمینه تمایلات مذهبی و قومی آن دولت که مداخله در امور داخلی کشور تلقی شده می تواند به تفاهم رسید.

همسایه های شمالی افغانستان از لحاظ منابع انرژی و ضرورت اتصال آن ها با جنوب آسیا اهمیت ویژه ای در سیاست خارجی افغانستان دارند که باید ازین ظرفیت ها استفاده وسیع صورت گیرد. خوشبختانه این همسایه مانند هندوستان و چین در بی ثبات سازی افغانستان علاقه ندارند و نمی توانند عامل چنین سیاستی باشند بلکه به امنیت و صلح در همسایگی جنوب نیاز دارند.

جمهوری فدراتیف روسیه که بعد از یک دوره بحران مجدداً وارد صحنه سیاسی جهان گردیده است در ایجاد موازنه جهانی نقش بزرگی را می تواند ایفا نماید، این کشور بنابر منافع حیاتی اش، در جنوب آسیا دلچسپی دارد، مهارت حکومت های افغانستان در آن خواهد بود که چطور ازین نقش در ایجاد صلح و امنیت برای افغانستان بهره گیرد.

پس منافع ملی افغانستان در استقرار روابط حسنه با همسایه ها مضمّن بوده باعث بهبودی اوضاع در کشور میگردد.

موقعیت جغرافیائی افغانستان ایجاب می کند تا یکبار دیگر بر تقویت سیاست بیطرفی مثبت و فعال توجه گردیده هیچگونه طرح ماجراجویانه و دور از حقیقت های موجود افغانستان علیه هیچ کشوری بخصوص

همسایگان در آن جا نداشته باشد.

بسیار ضرور است تا سر زمین افغانستان از تخته خیز امریکا بسوی آسیای میانه و تقرب آن به سوی روسیه بیرون کشیده شود و گر نه بی موازنگی در سیاست خارجی به عمر جنگ و بدبختی مردم ادامه خواهد بخشید و صلح و استقرار اوضاع و پیشرفت افغانستان بحیث یک رویا برای نسل های بعدی خواهد ماند.

سخن آخر

با شکست امپراطوری های بزرگ و فروریزی استعمار حالا ۱۹۳ کشور مستقل در جهان وجود دارد که همه به نحوی از انحاء در روابط و مراودات با هم بسر می برند، روابط میان همسایه ها، مناسبات میان کشورهای یک منطقه یا یک قاره و مراودات میان همه دول جهانی به شکلی انکشاف یافته که مردمان جهان با همدیگر در ارتباط قرار گرفته اند، سازمان های منطقی و جهانی، جوامع مدنی کشورها، روابط میان پارلمان ها، احزاب سیاسی، مناسبات دوجانبه و چندین جانبه اقتصادی و تجارتي، ضرورت های متقابل کشورها، عرضه انواع مختلف خدمات اقتصادی، اجتماعی ملت ها و دولت های جهان را با هم بسیار نزدیک ساخته است. در ممالک پیشرفته غرب مثل اروپا سرحدات میان کشورها به مفهوم قرن نوزدهم وجود ندارد. اما در مشرق زمین که از آزادی برخی ممالک حدود یک قرن سپری میگردد، هنوز مشکلات سرحدی و معضلات تقسیم بندی استعمار باعث پروبلم در مناسبات دولت ها باقیمانده است. در خارزار بجا مانده استعمار، ممالک هم کیش و همسرحد نمی توانند مشکل بدانیشی و سوءنیت به یکدیگر را از میان بردارند.

نمونه مناسبات افغانستان و پاکستان در خشونت و بدبینی طی ۶۹ سال عمر پاکستان تداعی کننده همان تدابیر استعمار است که توسط پاکستان در منطقه مرعی میگردد، در حالی که در عین مدت نمونه نیک مناسبات هند و افغانستان بازگو کننده طرز دید دیگر روابط دولتین بوده نشان میدهد که نیت نیک و اراده سیاسی سالم، فارغ از شائبه و بدبینی ارزش والاتر داشته باعث صلح و همزیستی مردمان و کشورها گردیده است.

افغانستان که امیر شیرعلی خان موقعیت آنرا در میان دو امپراطوری روسیه تزاری و امپراطوری هند برتانوی به مثابه شاهین ترازو و اقبال لاهوری قلب آسیا می نامید، حالا حیثیت سر در تنه منطقه را داشته با نقش

جدید از لحاظ جغرافیائی در سیاست منطقوی و جهانی مورد نظر است. مناسبات نیک با همسایگان و جهان و تأمین صلح و امنیت بداخل و حدود جغرافیائی مربوطه اش متضمن صلح و امنیت برای همسایه هایش بخصوص دولت بحران زده پاکستان می باشد. کسی بخواهد یا نخواهد موقعیت جغرافیائی افغانستان آنرا صاحب این نقش ساخته است، نه می توان تغییر در جغرافیا و موقعیت آن آورد و نه می توان کشوری را از نقشه جهان حذف کرد، پس ناگزیری ها را باید پذیرفت.

ادامه جنگ و تشنج به نفع پاکستان نیست، این کشور باید با درک ناگزیری هایش وارد میدان رقابت های اقتصادی و تجارتي شده جای شبکه های استخباراتی و تروریستی اش را به موسسات اقتصادی، تجارتي و بلند بردن نقش دیپلماسی بسپارد زیرا سعادت و خیر هردو ملت بستگی به صلح، امنیت و تأمین پیشرفت اقتصادی دارد، در غیر آن مردمان هردو سرزمین نسلأ بعد نسل در بحران جنگ، بنیادگرانی و تروریسم گیر خواهند ماند و تاریخ مسئولیت آنرا بدوش رهبران سیاسی و نظامی پاکستانی خواهد گذاشت.

و من الله توفیق

محمد ولی کابل – افغانستان

فهرست مأخذ

۱. آ. د. داویدوف. افغانستان مسائل جنگ و صلح. ترجمه عزیز آریانفر: میوند پشاور.
۲. آدمک. لودویک ۱۳۷۱. افغانستان در نیمه اول قرن بیست. ترجمه پوهاند فاضل صاحبزاده: پشاور. کانون فرهنگی جهاد.
۳. آدمک. لودویک. ۱۳۴۹. تاریخ روابط سیاسی افغانستان از امیر عبدالرحمن تا استقلال. ترجمه علی محمد زهما. کابل: افغان کتب.
۴. احمد رشید. ۱۳۷۹. طالبان، افغانستان، نفت و بازی بزرگ. ترجمه اسدالله شفائی و صادق باقری. تهران: دانش.
۵. احمد زی. اشرف غنی. ۱۳۹۲. منشور تحول و تداوم
۶. الکوشی. عبدالله. ۱۳۸۴. یازده سپتمبر و توطئه های پشت پرده آن. ترجمه قادر قادری. پشاور: دارالنشر افغانستان.
۷. امین. حمیدالله. ۱۳۹۰. جغرافیای سیاسی جهان. کابل: سید حبیب الله.
۸. اندیشمند. اکرام. ۱۳۹۲. منازعه دیورند و عقلانیت سیاسی، کابل، سعید
۹. پامیر. پیکار. ۱۳۸۰. نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان.
۱۰. ترنزیو. پیو کارلو. ۱۳۸۳. رقابت های روس و انگلیس. ترجمه عباس آزرین. پشاور: میوند.
۱۱. رسولی جعفر. ۱۳۸۴. جنگ نامقدس امریکا افغانستان و تروریسم بین المللی. کابل: میوند.
۱۲. ستیوارت میل. ریه. ۱۳۸۰. شعله های آتش در افغانستان. ترجمه یار محمد کهسار کابلی. پشاور: میوند.
۱۳. سردار عبدالرحیم. ۲۰۰۱. برگهای از تاریخ معاصر وطن ما. ترجمه سخی غیرت. پشاور: فضل

۱۴. عثمان. داکتر محمد اکرم. ۱۳۷۹. افغانستان و آسیای میانه در جنبه بازی بزرگ. پشاور: میوند.
۱۵. عطائی. محمد ابراهیم. ۱۳۸۳. نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان. ترجمه جمیل الرحمن کامگار. کابل: میوند.
۱۶. غبار. میر غلام محمد. ۱۳۸۰. افغانستان در مسیر تاریخ. کابل: میوند
۱۷. غوث. عبدالصمد. ۱۳۸۸. سقوط افغانستان. ترجمه محمد یونس طغیان ساکائی: پشاور: دانش.
۱۸. فیاض، محمد اسحق. ۱۳۸۷. پشتونستان چالش سیاسی افغانستان و پاکستان. تهران: معصومین ع.
۱۹. فرهنگ. میر محمد صدیق. افغانستان در پنج قرن اخیر.
۲۰. کسینجر. هنری. ۱۳۸۷. دیپلماسی ترجمه فاطمه سلطانی و ضیاء امینی. تهران: اطلاعات.
۲۱. گاندی. مهاتما. ۱۳۹۰. همه مردم با هم اند. ترجمه محمود تقضلی. کابل: احمد نکى.
۲۲. مدنی. داکتر سید جلال. ۱۳۷۹. مبانی و کلیات علوم سیاسی تهران: پایدار.
۲۳. مشیری. دوکتور رحیم. ۱۳۸۲. جغرافیای عمومی جهان. تهران: قومس
۲۴. مشرف، پرویز. ۱۳۸۵. در خط آتش. ترجمه سید هارون یونسی. کابل: میوند.
۲۵. سواگتا هانس جی. ۱۳۸۴. سیاست میان ملت ها. ترجمه حمیرا شیرزاده. تهران: وزارت امور خارجه ایران.
۲۶. نایل. حسین. ۱۳۶۵. سیری در ادبیات سده سیزدهم. کابل: اکادمی علوم.
۲۷. نهر. جواهر لعل. نامه های پدری بدخترش. تهران: جاویدان
۲۸. نویسندگان شوروی ۱۳۵۸. جهان معاصر. ترجمه غلام حسین متین. تهران: جاویدان.

۲۹. نویسندگان شوروی. ۱۳۹۰. راز های سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان در نیمه نخست سده بیستم. ترجمه عزیز آرین فر. کابل: میوند.
۳۰. یزدانیان. ۱۳۹۲. گاندی و استقلال هند. کابل: میوند.
۳۱. هاپکر ک پیز. ۱۳۸۷. بازی بزرگ سرویسهای استخباراتی در آسیا. ترجمه محمد اسحق توخی. پشاور: دانش.
۳۲. یار غازی. لعل محمد. ۱۳۸۹. افغانستان و معاهدات بین المللی آن. کابل: خیام.
۳۳. سیتو کول. ۱۳۹۲. جنگ اشباح. ترجمه محمد اسحق. کابل:
۳۴. مامون. رزاق. ۱۳۸۶. راز خوابیده اسرار مرگ داکتر نجیب الله.
۳۵. تیخانوف. داکتر یوری. ۱۳۹۰. نبرد افغانی ستالین (سیاست قدر های بزرگ در افغانستان و قبایل پشتون) ترجمه عزیز آرین فر. کابل: میوند
۳۶. سالنامه کابل. ۱۳۱۳.
۳۷. بوش. جورج دبلیو. ۱۳۹۰. افغانستان لحظه های تصمیم گیری. ترجمه عبدالرحمن اجمانی. کابل: تاک.
۳۸. داکتر نجیب الله. ۱۹۹۹. مجموعه بخشی از بیانات دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی. دهلی نو: زر نوشت
۳۹. خلیل زاد. زلمی. ۱۳۹۵. فرستاده از کابل تا کاخ سفید. ترجمه هارون نجفی زاده. کابل: انتشارات عازم.
۴۰. گرین بریتون، جان کریستوفر، ربرت لی و ولف. ۱۳۳۷. تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق. ترجمه پرویز داریوش. تهران: کتابخانه ابن سینا

برگرفته شده از متن کتاب:

جهد افغانستان که امریکایی ها آنرا بعدها «بزرگترین عملیات مخفی CIA» گفتند در اصل یک جنگ نیابتی بود که امریکا با استفاده از انگیزه تجاوز شوروی و اعتقادات مردم مسلمان افغانستان آنرا طرح، تمویل، تجهیز و راه اندازی کرد.

این جنگ را امریکا آغاز کرد، عربستان سعودی از آن حمایت نمود و پاکستان با واگذاری خاکهایش برای تعلیم و تربیه جنگنده ها آنرا کنترل نمود.

پاکستان باید بداند تخریبکارانی که می توانند کابل را بسوزانند و افغانستان را ویران سازند روزی بلای جان مردم پاکستان نیز شده می توانند!

انتشارات راه پرچم

<http://rahparcham1.org>